

<sup>1</sup> Suppl. persan 1048

Volume de 107 Feuilletts  
21 Novembre 1884.

2.

SUPL.

PERS.

1,048

[Lubb al-tawrh].par Husraw  
ibn Muhammad ibn Manihr  
ibn Ardaln

[Lubb al-tawārīḥ].par Ḥusraw ibn Muḥammad ibn Manūčīhr ibn Ardalān 1801-1851

Description Histoire de la tribu kurde des Banū Ardalān qui est connue aussi sous le titre Tārīḥ-i

Ardalān Incipit (f.1v° : ... بهترین حمدی که آغاز کلام را شاید شکر خالقى است که از مرحمت شامله مخلوقات را ...  
وحبیره وعلیق بقدر کاف فرستاد وقرار داد نمود وانعام وخلعت لایق همه را : Explicit (f. 107v°) : وجود پوشانید  
...خلاصه اوها را دلالت نمود تتمه الكتاب بعون الملك الوهاب

 Detailed information

## Full notice

Title : [Lubb al-tawārīḥ].par Ḥusraw ibn Muḥammad ibn Manūčīhr ibn Ardalān

Title : خسرو بن محمد بن منوچهر بن اردلان [لب التواریخ]

Author : . Auteur du texte [See only results for this author](#)

Publication date : 1801-1851

Relationship : <http://archivesetmanuscrits.bnf.fr/ark:/12148/cc107172w>

Type : manuscript

Type : manuscrit

Language : persan

Format : Papier. - 107 feuillets. - 180 x 110 mm. - Écriture en. - nasta'liq persan sur 12  
lignes à la page. - Réclames. - Reliure en peau verte

Description : تاریخ اردلان

Description : Numérisation effectuée à partir d'un document de substitution : R 19264.

Description : Histoire de la tribu kurde des Banū Ardalān qui est connue aussi sous le titre  
Tārīḥ-i Ardalān Incipit (f.1v° : ... بهترین حمدی که آغاز کلام را شاید شکر خالقى است که از مرحمت شامله مخلوقات را  
وجود پوشانید وحبیره وعلیق بقدر کاف فرستاد وقرار داد نمود وانعام وخلعت لایق همه را : Explicit (f. 107v°) :  
...خلاصه اوها را دلالت نمود تتمه الكتاب بعون الملك الوهاب

Rights : Consultable en ligne

Rights : Public domain

Identifiant : [ark:/12148/btv1b10087169f](http://ark:/12148/btv1b10087169f)

Source : Bibliothèque nationale de France. Département des Manuscrits. Supplément  
Persan 1048

Provenance : Bibliothèque nationale de France





هو الله التوفيق والتمكين

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین حمدی که آغاز کلام را شاید شکر خالق است که از بر  
شامله مخلوقات را خلقت و جو و پوست بندتبارک الذی  
الملک و هو علی کل شیء قدیر و نیکوترین سپاسی که ابتدای کتب  
ارائش نماید شای حاکمی است که از حکمت بالغه نظام حال عبدا  
در اقطار آفاق برافت و سیاست حکام نامدار و خونین دوی  
الاقتدار و سلاطین کامکار مقدر و مربوط گردید الا یسلم  
من خلق و هو اللطیف الخیر عالمی که علم قدش محیط مرکز خاک

دو انانی است

و دو انانی است که رای مستقیمش احاطه سراسر سایر ان افلاک  
علیمی که هستی جمیع موجودات پر توی از نور جوهر و حسان  
اوست صنایعی که صنعت همه مصنوعات قدرتی از مقدرات  
بر و امثال و او است: جهانی بدین خوبی آراسته بر و  
زانکه باری ز کس خواسته: فقبارک الله حسن الخالقین  
و در و دجده و صلوات لا تحفی و لا تعذر معر افلاک نبوت  
و بدر آسمان رسالت محرم خلوت سراسر ای لامکان باعث  
وجود انس و جان مشرف بشرف کریمه و ما ارسلناک مفتح  
بجملاع لولاک ما خلقت الافلاک سرور اسپا و مهتر اصغیا  
محمد المصطفی علیه التیة و الثنا و تسلیمات زاکیات بر مرقد  
منور اقدس و شهد مطهر مقدس و مهتر شمع شهبان و لا  
و سر و بوستان امامت شمس چارم فلک خلافت بکیناز

عرضه میدان شجاعت در درج اولیاد برج اصفیا بیکانه کوه  
دریای فضل و هنر پیشوای ائمه اثنا عشره غالب کل غالب علی  
ابن ابی طالب علیه السلام و برآل و صحاب کرام او باد  
و بعد بر آت خاطر دو چنان و آئینه بواطن و ظواهر و انابان  
معنی آخرینان بر تو افکن میشود که طوایف بنی اردلان و  
لات و حکام ذی شان ایشان از ایام قدیم الی الآن  
در ولایات موصل و دیار بکر و سایر کردستانات و بابان ممکن  
مسند حکمرانی و معاصر چنگیزی و امیر تیمور کورکانی بوده  
و از پادشاهان کسی بر آنها دست تسلط نداشته عالم را کانی  
لم یکن پنداشته خود سردران بوم و بر حکم و او فرمان فرما بوده  
و بر اطراف و کناف و حوالی و جوامعی دست درازی نموده  
ولی کتابی مشتمل بر کیفیت احوال ایشان برشته تحریر و

تسطیر در بنامه

و سلک تسطیر در نیامده بنا بر آن گذارتن آن طایفه در پرد  
خفا معدوم و حقیقت حال آنجماعت را کج خشتان معلوم  
اند اکثرین خلق اللہ و قتل عباد اللہ خسرو ابن محمد بن پیروز  
بنی اردلان فی الواقع نه باین امر از جانبی مامور و نه طمع در نظر  
منظور است بلکه از مشغول و کاری اوقاتی را گذارند بدین  
وسیله و وزیر البشب رسانیده خود را مشغول بدین کلمات  
چند ساخت ففصولی کرده تخریر این نسخه پرخت آنچه در شرف  
بنظر رسیده و از دانشمندان شنیده یا در سایر کتب معتبر  
دیده برشته تحریر و سلک تسطیر کشیده می اللہ الاعانه التو  
در جهان کردنی اردلان بدانکه در قدیم الایام و زمان ماضی این طایفه  
اگر ا و چهارده گروه بوده اند که اقوال و افعال مختلف داشته  
داشته و در اندوختن طایفه بنی اردلان دویم جماعت لر

عرضه میدان شجاعت در درج اولیاد برج صفیایکانه کوه  
دریای فضل و هنر پیشوای نامه اثنا عشر غالب کل غالب علی  
ابن ابی طالب علیه السلام و برآل و صحاب کرام او باد  
و بعد بر آت خاطر دو پیمان و آئینه بواطن و طواهر و انابان  
معنی آفرینان پر تو افکن می شود که طوایف بنی اردلان و  
لات و حکام ذی شان ایشان از ایام قدیم الی الان  
در ولایات موصل و دیار بکر و سایر کردستانات و بابان ممکن  
مسند حکمرانی و معاصر چنگیزی و امیر تیمور کورکانی بوده  
و از پادشاهان کسی بر آنها دست تسلط نداشته عالم را کانی  
لم یکن پیششته خود سردران بوم و بر حکم و او فرمان فرما بوده  
و بر اطراف و کناف و حوالی و حواشی دست درازی نموده  
ولی کتابی مشتمل بر کیفیت احوال ایشان برشته تحریر و

تسظیم در بنامه

وسلک تسطیر در نیامده بنا بر آن گذارتن آن طایفه در پرد  
خفا معدوم و حقیقت حال آنجماعت را کج خشتان معلوم  
اند اکثرین خلق اللہ و اقل عباد اللہ خسرو ابن محمد بن پسر  
بنی اردلان فی الواقع نه باین امر از جانبی مامور و نه طمع در نظر  
منظور است بلکه از مشغول و کاری اوقاتی را گذارند بدین  
وسیله و وزیر البشب رسانیده خود را مشغول بدین کلمات  
چند ساخت ففصولی کرده تخریر این نسخه بر پشت آنچه در شرف  
بنظر رسیده و از دانشمندان شنیده یا در سایر کتب معتبره  
و دیده برشته تحریر و سلک تسطیر کشیده می اللہ الاعانه التوی  
در بیان کردنی اردلان بدانکه در قدیم الایام و زمان ماضی این طایفه  
اگر ادر چهارده گروه بوده اند که اقوال و افعال اختلاف داشته  
داشته و در انداول طایفه بنی اردلان دویم جماعت لر

سیم فرقه کرماج چهارم کرده کوران و ولایت کردستان  
مملکتی است عرض وسیع ولایتی است طویل با جبال رفیع که ابتدای  
آن از طرف دریای هرنمز است تا ولایت مرش و موصل و بگرد  
کردستان و بعضی از عراقین عرب و عجم که استهای آن بملک فارس  
میرسد و این طوایف مجموع شرف دین اسلام دارند سوسی  
فرقه که در حین استیلای بنی امیه در بلده مقدسه شام حین شام  
روزگار گذرانیده بعد از چند روزی از آن مقام عودت  
خود را بکردستان رسانیده و شخصی از جمله مردان شیخ عدی  
ضلالت شعار که یکی از خلفای مروانیه او را فریب داده با  
از جاده شریعت نبوی بیرون نهاده طریق کراهی در پیش  
در پیش داشته و شیطان را ملک کبای خویش پنداشته و دست  
موافق یزید و خصم منافق امام شهید خود را می شمارند و  
لهم

و لعن حضرت علی المرتضی و طعن بزرگان دین را بر زبان  
می آرند و آن بدکار زشت کردار مخلص فی النار عاقبت

لعنت الله علیهم اجمعین

گفتار در بیان نسب دولان و ولاد و ذکر نسب بابا اردلان که پیش ایشان  
احدانی در میان هست و بسیر حد تحقیق نه پوست گویند از اولاد  
اردو شیر بابکان میباشند و ابتدای دولت ایشان در زمان سلطنت  
چنگیز خان بوده تفصیل این اجمال آنکه مدتها در و بار بگرد موصل  
و آن سمرقند پادشاه حکمران و فرمانروای کامران بوده اند بسبب  
انقلاب و هجرت و تصاریف احوام و شهر زایل و طوفان خویش دور  
و نصیب و تقدیر او را با بجا ک شهر زور آورده بعد از استقلال حکومت  
آن مکان از آنجا بپلنگان آمده مدتی هم در میان کوران حکم  
و حکمران بوده و در آخر سلطنت چنگیز خان بازگویی و حریر و شهر

و با بان را متصرف ضبط و ربط مهمان آن مملکت بد و منصرف  
و مفوض گشته چون وجودش بآب و گل پاک طینتی سرشته نیک  
نفس پاک سیرت خوش ذات حمیده سر برت پسندید اخلاق  
نیکو کردار رعیت پرور ستوده اطوار پاک اعتقاد صاحب تدبیر  
صاحب رای صافی ضمیر بوده با مردم سلوک خوب دقاعده و  
قانون مرغوب نموده او امر و نواهی را بجای آوردی و کارهای  
شایسته بسیار کردی ولایت معمور و آبادان گردانید قواعده  
در و بیخوب را بتقدیم رسانیده برکت این طرفهایشان  
و باین کارهای نمایان و بجهت این اوصاف حمید و بیست  
این کردارهای پسندیده تهناسست حکومت در خاندان  
و ایالت در و دمان آن امیر عالی نشان و اولاد و اصفاد  
مانده و اسب طرب را در میدان کامرانی رانده بعد از

مندی

از مدتی مدید راحت از عالم فانی برچسید و بسرای جاودانی  
کشید گل و دلش در سند حکومت قایم مقام او کردید  
بفعل الله ما یشاء و حکم ما یرید گل و دل بعد از فوت پدر بزرگوار  
برسند ابالت استقرار یافت پناهش بر احوال رعایا و پیرا  
تافت اهل ولایت سر بر خط فرمان او نهاده دست فقرا  
و احتیاج را بسته ابواب جود و حساسان گشاده اوقات راضی  
رعایا و بر ایار ساخته و با امور مملکت پر داحته قاعده امور و  
سلک و قوانین ملت را خوب آشنایی و دور و نزدیک را از خود  
خوشنود ساخته تا توانستی مراسم حکومت در ریاست  
بجای آوردی و اعمال شایسته بسیار کردی بعد از مدتی  
بجواری رحمت ایزدی پیوست خضر ولدش بجای نشست  
خضر بن گل و دل بعد از فوت پدرش قدم بر معارج ابالت

نماوه دست بذل وجود گسترده آن بنکوسیر فرخنده پند  
آباء خویش طریق پسندید و رویه حمیده پیش گرفت و مهم دین  
و دولت استقامت پذیرفت از حجتی مقدمی آن بزرگوار فتنه  
در خواب و بخت پیدار مردم در آسایش و آرام و قرار فسقه  
و ظلم در مضطرب و استوار از فرط کجاست و کمال ریاست بر تو  
التفاتی بر احوال رعایا و بر ایام فتنه و شورش و انقلاب  
تسکین یافته امن و آسایش و قوع و آرام و استراحت شیوع  
کردید در ضبط ممالک و حفظ مسالک بر شیوه آباء عمل کردی و  
اعمال پسندیده بجای آوردی با تنظیم امور و ولایت قیام  
نمودی و شایسته کار مملکت اقدام فرمودی رسوم عدل و انصاف  
نازه و مردم از وجودش سرور بی اندازه داشتند بعد از زمان  
داشتند بعد از زمان از عالم بی مال گوچید و رخت بپوشی

معمون

از زوال کشید از محنت دنیا خلاص گردید البیاس و کدش  
بجای خود نشانیده ذکر البیاس این خضر بعد از رحلت پدر بر  
مسند حکمرانی قدم نهاد ابواب بذل و عطا و عدل بر روی  
خاص و عام کشاد و طنطنه کوس و دولت را بمسامع دور و نزدیک  
رسانیده و کوچک و بزرگ را نواله خوار خوان احسان کردید  
حاکمی منصف و بهدق اخلاص متصف انواع خیرات و مبررات  
از و صدور یافته اکابر و اعیان و اشراف و ولایات بخدمتش  
شگفته با طیف طبع و حسن خلق و وفور فضل و دانش و زیور آرد  
و حلیه تواضع و کل مکرمت و طینت پاک و فرط جود و شیوه  
شجاعت موصوف و با خلاق حمید و اطوار پسندید و کرم و  
و پاک باطن و ظاهر معروف خصوص در تعظیم قواعد شریعت و  
امور مملکت و رفاه عالی سپاه و رعیت منفرد و ممتاز بود

بعد از زمانی که بر اسم حکمرانی قیام نمود و بوزم فرمان روانی قلم  
نمود از نظم و نسق مملکت فارغ گشت عالم فانی را و داعی و کذا  
انالله وانا الیه راجعون خضر ولد او در ریاست جانشین پذیرید  
خضر بن الیاس چند روزی خضر مشغول عزاداری پذیرید  
و بعد از آن بر مستکای امارت و ریاست مکتبه نمود و در امحکو<sup>مت</sup>  
استقلال بهم رسانیده بزلال مرحمت و طبع و شریف را از چشمه  
سار عنایات سیراب و شاداب گردانیده امیر فرخنده بی  
فرخ قدم حاکمی مبارک سب خجسته شیم خداوند وجود و سخا و کرم  
معدوم کن ظلم و جور و ستم که افعال ذمیمه دور و اعلی و ادنی  
از وجودش خوشحال و سرور آنا عدل وجود و سخا و شرم بر  
صفحات احوال او با هر ولایح و انوار حمیت و آرزوم بردنیات  
روزگار او ظاهر و فایح کامل عقل و وفی فضل نامت رای تصا

تدبیر قلی راسخ و عهدی ثابت دنیا و ما فیها بک وجود قابلیت  
پنداشتی رعایت احکام شرعی و سنن مصطفوی بویستی کردی  
و تعظیم و تکریم علما و صلی بجای آوردی عامه ولایت و ریاست  
مرحمتش در عهد آرام و آسایش گذرانیده بر تو لطف و حساس  
بدور و نزدیک رسانیده تا اینکه دست اجل و امر جانش  
گرفت کل نفس ذائقة الموت را شغفت داعی حق را بک  
اجابت گفت از دار و نیار هلت نموده دست کشید روح  
پاکش بروضه قدس فرامید حسن ولدش بر مقرر حکومت  
مستقل گردید اوصاف حسن ابن خضر چون از مراد هم غزا  
داری پذیر فراغت حاصل کرد و قواعد و قوانین آباء و اجداد  
بجا آورد برای حسن تدبیر با بخت جوان و تدبیر پر و شیوه  
حسن و اوصاف مستحسن کار را پسندیده که پدرش بنا نهاد

بود منهدم نکرد اندو کرد در حمیده و شایسته و بایسته را  
بتقدیم رسانیده بمهمات مملکت پرداختی و احوال شکر و  
رعیت نیکو ساختی پر تو التفات بر احوال دور و نزدیک  
انداختی خورد و بزرگ صغیر و کبیر و تاجیک و ترک بر بنا و پیرا  
در جای خود شناختی ابواب سخا و جو دو گرم گشوده خاص  
و عام را خوشحال و خرم نموده بزور عدل و احسان ارادت  
و بخلیه بر او امتنان پر استه بصفات دین و دیانت و دانات  
موصوف و بجمال عقل و کیمیاست معروف از ارتکاب  
ملاهی و مناهی که باعث خوشنودی جناب قدس الهی  
و سبب احوال جهانذاری و رعیت و سپاهیه است و در  
ثبات عهد و صدق قول و دوام عیش و عشور و در سرپرستی  
عوام و انتظام و انتساق مشهور در اعلاء کلمه دین مبین

و

و قلع و قمع مفسدین سعی مشکور بجای آوردی و کارهای شایسته  
کردی و کارهای دیگر گذارستی و اعمال حمیده بر پای داشتی تا ازین  
سرای سپنج و منزل عناد و رنج سرای راحت و ستراحت  
نقل کرد و امر حق را بجای آورد و بابلول و لدن و ولایت عهد  
تکیه زد و تکی چون رود دیگر آید بجای جهان فی نماز به بی گذارستی  
صفت بابلول بن چون بابلول در جای پدر بمقرایالت نشست  
دست بزدل و سخا را گشاده ابواب فقر و فاقه را بست بقدر  
و جلس پیشمار بابل رعیت و سپاه عطا فرمود و بر حمت بنیان  
امالی و ولایت را مسرور و خوشحال نمود حاکمی و انشور عدل گستر  
رعیت پرور بزرگ منشش امیری خوب طلعت مهیوب صورت  
با داد و بخشش بود چون قدم بر سند ایالت گذارستی در سخا  
و گرم و شجاعت و مردی مثل و مانند نشت بهر جارئی

بهر جارتی مظفر منصور مرجعت نمودی و بهر دیار که روی آوردی  
نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت اقبالش و زیدن کرتی <sup>در میدان</sup> القصه در میدان  
رزم شجاع و دلیر و در جدال افزون از پلنگ و شیر بود و در مردانگی  
رستم و در زرد خور و قاتل مرگ و جلا داجل بود تا اجل <sup>منگبر</sup>  
و جازا سپرده دست تقدیر کرد امر حق بجای آورده و مندوزد  
او بجایش ننگ یافت و بر توفیق وجود و سخا شیری احوال دور  
نزدیک یافت افعال مندی بن بالول چون مندوز در جای پدرش  
برسند ایالت صدر نشین و در بزم ریاست محفل کزین  
مکتبه بر بالش امارت نهاده امانی ولایت را از صورت حال  
اعلام داده مردم اندی بار از رستماع این خبر بجهت انار بستر  
و شادمان شده امر او اعیان و رؤسا و سرخیلان ولایت  
با تحف و هدایای فراوان بی حد و غایت پیشش رسانیدند

بهمین

پنهایت بخیرت شتافتند و از شرفیات لایق سرافزایی  
یافتند چون بفضل و انش و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن ادب  
از انبای زمان و حکام افاق منفرد و ممتاز بود و در تنظیم امور  
ملک و تسبیق مصالح عباد و جهام ملت بساط عدل و داد گسترده  
و کوی نیکنمایی را بچوکان و لاوری در میان مردی از امثال  
واقران ربوده و بردن برده خلایق آن دیار را مطیع و مناد  
خود ساخته و مدتی با مر حکومت پر و خسته متوطنین و سکنه ویلا  
در سایه امن و آسایش او خوش گذران و صغیر و کبیر و ظل ممش  
در بستر آرام و امان چون اجل نزدیک رسید مامون پیکار  
جانشین خود کرد و اساسی در چیده بود و بر چیده و زخت لبری  
آخرت کشید جهان را و دواع کرده در گذشت و لدار شدش  
قایم مقام او گشت زنده است کسی که در دیارش

ماند خلفی سپا و کارش کردار مامون بن محمد چون مامون بیگ  
بطالع میمون و بخت فیروز و بساعت سعد و ایام مسعود  
خجسته تر از روز نوروز دست مرام بر کردن شواهد دلارای  
حکمرانی آورد و کام تمار از شهید کئوس ایالت لیبات مملوک  
و استقلال در امر ریاست بهر رسانید اعدای دولت را محذوف  
و مقهور گردانید و احباب و موافقان از خوشحال و مسرور گردانید  
و آوازه جو و وسار او در عالم انداخت تیغ ابدارشش مملکت را  
از خاشاک طبع بنان خصمان خالی گردانید و از کاس آرزو و  
شریب خوشگوار زلال مرحمت را بمذاق دور نزدیک  
چستانید قلم صیت عدش خط حکمرانی بر صفحه قلم و بنکاشت  
و ذات پسندیده بهمالش بصنوف مکارم اخلاق و فنون  
فضایل در میان آفاق امتیاز یافت امیری کاروان

از راه

و بزرگی کامران بفرید تو فنیق کرد کار موفق و در مراد هم سر پرستی  
مملکت استونق شجاعت او در جهان مشهور و سخاوت و بر صفیات  
عالم مسطور رجال و نسا از وجودش مبهج و مسرور گشته است  
بسیار نمودند ابواب جو و وسخا گشاده خورد و بزرگرا نقد  
و فروداده احسان پیشمار بجای آورد کارهای شایسته نمایان  
بسیار کرد در آن مملکت از فقر و فاقه نامی حتی بیاج نشانی  
نماند بر اکثر ولایت نافذ فرمان گشت چون سی و دو سال از فکر  
او گذشت مشاهده مشاییده مشاییر ملک و اعیان دولت حاضر  
ساحته گفت اکنون زمان و دولت ما با نقضا و دوران چشمت  
باشه رسید چنان میجو اهم که نوگور عایاکه و دایم حضرت  
خالق البرایا اندوز رحمت نیفتند و حق در مرکز استحقاق قرار  
گیر و ولایت را در بین فرزندان باید قسمت نمود چنانچه

بکه پیک که ارشد اولاد و افضل و عقل بود بر ناحیه ظلم و کفر و شهرت  
و شمیران و ماوران و اوان و نفس و حاکم ساخت و سرخا پیک  
بر نواحی مشی و محبوبان و شور و کلاش و لشکاش حکمران قرار  
نمود و سرجه پیک و قراوغ و شهر بازار و آلان الی عمادیه بجهت  
تفویض و واکذار فرمود و بسبب ستاد و جلالت مرحوم  
مامون پیک الحال و باالفعل طوایف بنی اردلان بامونی  
هم ملقب هستند بعد از زمانی فراوان باین دیره گذران پس  
مامون پیک ازین سرای ظلمت آئین بسوی فرودین  
خرامید و اعی حق را لیک اجابت در داد و روی حسرت  
برای آخرت نهاد و کل شیئی مالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون  
گفتار در احوال بکه پیک بن مامون پیک چون ملک از مامون پیک  
نزاع و جهان فانی را وداع نمود پس ان هر یک در جای مینه

خود مشغول حکمرانی و رعیت پروری و ولایت داری و خوش  
گذرانی و بزرگی بکه پیک و کوچکی خود را قبول نمودند بتقدیم خدایش  
پر دستند و او را از خود رضامند ساختند هر یک در ولایت  
خود با هر حکومت اشتغال نمودند بعد از مدت چهل و دو سال  
بکه پیک از دار غرور بسرای سرور انتقال نمود و ذلک تقدیر  
الغیر الممتعال مامون پیک ولدش بحسب استحقاق  
وارث مملکت شده برسد امارت نشست ابواب پنج  
و ذلت را بر روی عالم بست حالات مامون پیک ثانی ولد  
بکه پیک بعد از عزاداری پدر مامون پیک ثانی بر بساوه  
ایالت و حکمرانی مستقر گردید بصیت عدل و سخا و آوزو  
اخلاق و عطایش باطراف و اکناف رسید و در روز پیک  
از او عطاایش خرم و خوشحال و رعایا و بر ایا و وام عمر

و دولتش از درگاه منعال سوال علما از اخلاق حمیده اش نشاودان  
و سرور و خاصا از او صاف پسندیده اش خوش شدن و محبوبیت  
و ترفیع و ترقی و غنی گری متابعیت و مطاوعت او بر میان جان بسته  
بخضرت و حضرت قانتش سروری در جو پارا باله تر نشسته بطراوت  
و لطافت او کلی از استان و لایه نشکفته با و صاف پسندیده اش  
آباء علوی و اعمهات بسفلی ندیده و نشسته کریم النفس نیکو سیرت  
لطیف طبع پاکیزه سریرت عدل کستر خوب منظر متواضع رعیت پر  
عالم نواز در یاد دل عدو کد از عا دن با رعایا و سپاهی و لشکری  
معاش نیکو گردی و با طوار پسندید و صفوات حمیده اقدم  
منودی در ترویج امر او نواهی کوشیدی و از ناخستگی و جبات  
اهل ولایت چشم پوشیدی و در شریعت عوام ساعدی جمیله  
بتقدیم آوردی و کارهای نیکو سپار کردی تا اینکه دو سال

از فلک من

از حکومت او گذشت سلیم خان خواندگار روم سلطان حسین را  
باعسا کرد و افران مرز و بوم بغزم تخی و لایت کردستان تعیین  
و مامور همنکام و رود و بجوالی شهر زور تاقی فریقین روی نمود  
بعد از مجادله و مقاتله بسیار کوشش و کوشش پشماره ازین صوفی  
نه از ان سو خطر جدال و تراعرای پفایده و دیده در قلعه ظم حصار می کردید  
سلطان خشین با جنود روم و افواج بیشتر از اعدا و نجوم آن حصین  
متین را محاصره کرده راه آمد و شد را بر قلعه کیان بست  
ابواب حصار را مسدود نموده در قلعه نشست چون رشته آمد  
از همه جا کشته و در نجات را بر روی خود بسته دید روی از  
معرکه بر یافت و بدرگاه سلطان روم شتافت همنکام و رود و در  
حضور خواندگار او را مجبور و مقهور ساختند و بولایت دور  
سرخاب بیگ فرصت غنیمت دست و لایت بیگ مومن بیگ را

نموده با مالی ولایت نوازش و با جنود عسا کر روم سارنش نمود  
ذکر حکمرانی سرخاب پیک چون سرخاب پیک ظلم و شهر زور را  
ضمیمه ولایت خود ساخت با مالی روم طرح موفقیت انداخت  
بعد از اینکه در امر ولایت استقلال بهم رسانید و در روز نبرد کربلا  
بجو در غیب گردید ابواب مودت و اتحاد با شاه طهماسب  
صفوی گشوده و طریق مخالفت با اهل روم بپیموده این معنی سلسله  
جنبان عظیم خشم خواند کار کردید مامون پیک از قید و بند خلاص  
خلایند و او را خلاص فاخر خاص بوشانید تا سه هزار و چهار <sup>حله</sup>  
در تحت تصرف و لا دو احفا و مامون پیک تانی بود سرخا <sup>سنگ</sup>  
بعد از اینکه شهر زور و ظلم را بحیطه ضبط در آورد بر محمد پیکارش  
بیز قهر و غلبه کرد ولایت او را نیز تصرف نموده در سه القاص میرا  
برادر شاه طهماسب باطل شوم از برادر خایف روی فراز سبک روم نهاد

در ایالت

در اینجا وجود شش غنیمت شمرده عسا کر بسیار با عسکری بادود  
روانه بر انش ختسند از کوشه و کنار دست بردی کرده و زود  
سجای آورده کاری از پیش نبرده چون القاص میرزا از عسا کر  
ما بوس گردید و نیست که کار سازی از آنها نمی شود خود را <sup>از روم</sup>  
روگردان کرده و پناه به سرخاب پیک آورده و او را در حضرت  
شاهی شفیع کنایان خود نمود و سرخاب پیک رز در بارشاهی بمقام  
عذر خواهی در آمده بجزایم و اعتراف و عفو تقصیرات را در خواست  
شاه طهماسب از این وسیله باطن خوشحال و ظاهر کنایان  
برادر را پامال و از سر جرایم او در گذشته رقم عفو با نوشته  
بعلاوه آن با شاه نعمت الله قریستانی ایالت ولایات شیروانا  
بد و شولیس نمود القاص میرزا با خاطر ریش و مجال خذلان و تشویش  
ببر خویش و درگاه شاه میرا در پیش گرفت در ساعت ورود

نموده بانالی ولایت نوازش و با جنود عسا کر روم سارنش نمود  
و در حکمرانی سرخاب بیک چون سرخاب بیک ظلم و شهرزور را  
ضمیمه ولایت نمود ساخت بانالی روم طرح موافقت انداخت  
بعد از اینکه در امر ولایت استقلالی بهم رسانید و دور روز دیگر  
بجو در غیب کرد و نید ابواب مودت و اتحاد و با شاه طماسب  
صفوی کشوده و طریق مخالفت با اهل روم پیموده انیمعی سلسله  
جنبان عنین و خشم خواند کار کردید مامون بیک از قید و بند خلاص  
خلابند و او را خلاص فاخر خاص بوشانید تا سه هزار و چهار  
در تحت تصرف و لا و احفا و مامون بیک تانی بود مرزا  
بعد از اینکه شهرزور و ظلم را بحیث ضبط در آورد بر محمد بیک در  
نیز قهر و غلبه کرد ولایت او را نیز تصرف نمود و در سر القاص میرزا  
برادر شاه طماسب با طالع شوم از برادر خایف روی فرزند بیک روم نهاد

در اینجا

در اینجا وجود شش غنیمت شمرده عسا کر بسیار با عسکری بادود  
روانه برانش خستند از کوشه و کنار دست بردی کرده و نزد  
بجای آورده کاری از پیش نبرده چون القاص میرزا از عسا که  
مابوس گردید و نسبت که کار سازی از آن نامی شود خود را  
روگردان کرده و پناه به سرخاب بیک آورده و او را در حضرت  
شاهی شفیع کنایان خود نمود و سرخاب بیک رز در بارشاهی بمقام  
عذر خواهی در آمده بجرایم و اعتراف و عفو تقصیرات را در خواست  
شاه طماسب از این وسیله باطن خوشحال و ظاهر اکنایان  
برادر را پامال و از سر جرایم او در گذشته رقم عفو با نوشته  
بعلاوه آن با شاه نعمت الله قریستانی ایالت ولایات شیروانا  
بد و تفویض نمود و القاص میرزا با خاطر ریش و محال خندان و نشویش  
بر خویش و درگاه شاه میرا در پیش گرفت در ساعت ورود

به جبر قید او فرمود و در قلعه قهقهه او را مغلول کرد و ایند بعد از  
یکسال بقبالتش رسانیده سرخاب بیگ از خواه این خدمت  
نمایان بر حمت یشایان و نوازترین پایان بهر مین و با جسیان کویان  
سر بلند و ممنون گردید علاوه بر آن هر ساله یک هزار تومان نقد  
از خزانه عامه با لغام او بدستور استمرار مقرر و برقرار شد مدت  
شصت و هفت سال با بر حکومت و فرمانروائی اشغال و  
با شاه طهماسب بی تقی اطاعت و سازگاری هموده ابواب  
مخالفت و نفاق را مسدود نموده محمد بیگ برادرش بعد از بیعت  
یکران کر نیز را به همیه مکه تیزتر ننگ و در جولان روی امید بدیدار  
عثمانی و آن سان آورده سلطان سلیم رستم پاشای وزیر اعظم  
با جمعی از پاشایان و میریران و گروهی از انالی کردستان به عساکر  
بی پایان تعیین و روانه ایران ساخته بعد از طی منازل و قطع مراد حل

و رود شهر زور گردیده سرخاب بیگ تاب مقاومت عساکر  
پشمار روم را در خود ندیده کویچه نجات را بن بست و جنود را  
قوی دست دید در قلعه ظلم مستحصن گردیده قشون روم قلعه را محصور  
ساخته و بتاخت و تاز نواری شهر زور پرداخته مدت محاصره  
دو سال تمام امتداد یافت تا از طرف شاه طهماسب حسین بیگ  
با جمعیت وافر بباد قلعه کیان شتافت جنود عثمانی ترک محاصره  
کرده و سر عساکر آنهابی جدل و نزاع در بهمان مکان ملک سستی را  
وواع عساکر عثمانی در وادی پسر و سامانی و در وادی بی پادری  
سرگردان مانده انالی قلعه مرکب جلا و ترا از قلعه پسر و زانده  
با خد غنائیم و اسب و اسباب و اموال و دواب لشکر بیان برداشته  
و قلعه را از وجود رجال الناس خالی ساخته محمد پاشای نامی  
از رومیه فرصت غنیمت شمرده بی بکار قلعه و قلعه کیان برود

دیوانه خود را بقلعه رسانیده فلاح و توابع تصرف کرد و انبده سرخاب پیک  
خایب خامس و لاد و پاچار کردن بر قبه اطاعت اهل روم نهاد  
و دل بر خدمت و اقیاد عثمانی نهاد و در ۹۶۹ هجری ولایت  
سرخاب پیک ضمیمه ممالک محروسه عثمانی و مرحوم سرخاب پیک را  
ابزدجل و علا با زده پسر ارزانی و کرامت فرمود اول حسن پیک دوم  
اسکندر پیک سیم اسلم پیک چهارم شمسوار پیک پنجم سارو خان  
ششم فاسم پیک هفتم سلطان علی پیک هشتم یعقوب پیک نهم  
بهرام پیک دهم ذوالفقار پیک یازدهم بساط پیک مخلص  
سلطان علی پیک ولدش که از دیگران در مردی و شجاعت  
امتیازی داشت ولایت را بعد از سه سال از تصرف اهل روم  
برون آورده در آن سال بجوار رحمت ایزد متعال پیوست  
بهرام پیک ولد دیگرش که حسب الامر پدر در عاوییه و زوزان

عالم

حکمران و از آن تاریخ الی الآن که سنه هزار و دویست و چهل و نه هجری است  
اولاد و احفاد او در ررواندز و آن سامان صاحب حکم و فرمان  
میشدند حال تحریر محمد پیک نامی از همان طایفه که احفاد سرخاب پیک  
باشد صاحب داعیه و استعداد است علاوه بر رواندز و عماره  
کوی و حریر و اردبیل و بعضی جا های دیگر را تحت تصرف آورده  
و از مرحوم سلطان علی پیک دو پسر با و کار ماند که دو یکانه کوه  
درج عظمت و اجلال و دو بلند خراج شوکت و اقبال موسوم  
به تیمور خان و بلو خان بودند هر دو در صغر سن و خورد سالی رفتن  
اتنا سرخاب پیک بعد از شصت و هفت سال با حکومت  
اشتغال و فرمان روائی بالاستقلال قیام و اقدام نمود  
روی از دنیا بر یافت و بعالم آخرت شتافت بساط پیک  
ولد سرخاب پیک قدم بر بساط ابالت گذاشت ولایت

از فروغ و لایتنش چون مهر منیر روشن و ساحت آن بوم و بر خورشید  
 از بوسنان و گلشن گردید در پستان امارت بساط پیک در قفا  
 از فرقدوم بساط پیک امانی ولایت خرم و نسا و مان گردیدند  
 عاماً عموماً بمشاهای مال خود رسیدند حاکمی صاحب شوکت امیری  
 عالی همت بود کیاست و عقل بجمال و آشتی امانی ولایت را  
 مجموع خیر خواه خویش پذیر آشتی کجینه سینه اش از نفوذ و جوا بر علم  
 و فضل مالامال و غالب اوقات مشغول عبادت ملک متعالی بود  
 التفات بر حال و احوال سپاهی و رعیت انداخته مقرر امانی  
 ولایت را به واسطه وسیله و با مر یا ست و حکومت پر دخته  
 تا اینکه تیمور خان و بلو خان بحد تمیز رسیدند بیکر از شدت حاجت  
 و زشتی را از زینب قافوت انداخته پناه بدرگاه شاه اسمعیل  
 برده کاری از ایشان صورت حصول پذیرفته شاه اسمعیل

داعی حق را

داعی حق را لپیک اجابت گفته افتاب عمرش بزوال رسید  
 رخت بسرای عقبی کشید مرج و مرج در ابران شیوع و فتنه  
 و آشوب بر احوال مردم وقوع یافت تیمور خان و بلو خان دست  
 نظام و نهدب غارت ولایت بساط پیک در از نا اینکه مرج و جوش  
 بجانب مرکز اصلی در پرواز بساط بساط پیک را فلک کجبار و جید  
 بود بر چیده و در سرای دیگرش نشانیده بچنگ و جدال در سال  
 نصد و هشتاد و شش حکومت موروثی بکف اختیار تیمور خان رسید  
 و کرایات تیمور خان و ولد سلطان علی پیک تیمور خان برسند حکمرانی  
 آرام و قرار گرفت تا تلف غیبت مبارک با و کنت امیری  
 ملک نهاد پاک اعتقاد بنیادست و شجاعت آراسته و باد است  
 فضیلت پر آسته عدل آرای بنگورای موبد بنایدت بان  
 موفق بتوفیقات سبحانی ضیاء التفات بر حال عموم و لای

انداخت و خاص و عام دارالابالاه را خوشدل و خرم ساخت  
در شجاعت سردانه و در مردی فرزانه چون در ایران صاحب کاری  
و در مملکت سلطنت مداری نبود با سلطان روم سازش و ازدو<sup>ست</sup>  
عثمانی بمرحمت کامل و روان ازش چنانچه هر ساله صد هزار آغچه  
از دربار سلطان بعلاوه نوازشات نمایان بمواجب ستمی  
او مقرر و لایزال در بین چهار پسر خود تقسیم نمود سنجدج حسن آباد  
و قرطبه و ظلم و شهرزور را بسطاطا لغی و لدار شدش تقویض نمود  
و قرا و غرابه باق پیک و اگزار فرمود و مجال مریدان را بمرا<sup>یک</sup>  
ولد کو چکتر نجست و شهر بازر را بمیر علم الدین از همه کوچکتر بود  
مفتوح و مرجوع نمود بعد از چندی که مالشانان و سفرو و بنور  
وزرین مکر که الحال بکبر و سس شهر دار و تصرف نمود و وامیه  
خود سری بر کاخ دماخش جا کرد مغرور بکبر بزر و بیخشمش خویشتن کردید

کای

کاهی خود را روم و کاهی قریبش محسوب کرد و بنید اسب جلاوت  
و خود کامیرا به طرف مید و بنید مشغول ناخت و تا ز حوالی جوشی  
خویش و مامول غارت و چپاول و ناخت و مویشی و میش دور  
و نزدیک از پیش در اضطراب تشویش عالمی از خویش هراسان  
و جمعی از ترشس کریران تا اینکه دست تقاول به طرف در زو<sup>است</sup>  
عمر یک کلهر را چپاول و ناخت و تا ز بوده او تا نیز نپاه بنه او بری  
خان لبروده که رزاعانت او خود را از ورطه هلاک نجات ده  
هر دو سپاه با جمعیت آماده و مهیا با جنود نامعدود در معبر  
شکست باواز شلیک تبر و تفکک بیغام جنگ بکوشش تیمور خان  
رسانیده بعد از ملاقی فریقین تیمور خان لابد و ناچار فرار  
اختیار جمعی از احوالش قسیل و خودش با قلیله از کثیر اسپر<sup>نجه</sup>  
تقدیر کردید ولی او را مغرور مکرّم داشته دست بجزمتی برود

نگذاشته از اندیشه مال کار با احترام تمام او را مخلص و بانیل  
روانه او طمان و دبا خود ساختند بعد از آنکه آسایشی و قلیل را  
که هنوز عرق اسب و لیران کردستان خشکیده و عبا معرکه کار  
از صورتشان زرقه و ازین شکست و خواری عبرت گرفته باز بنای  
ناخت و باز و بجزه و مساکین دست نطاول دراز کرده چند روزی  
گذشت بغرم گشت و صحر اغفلتا چپاول بگردد انداخته در آن  
اوان دولتیار سلطان سیه منصور در آنجا ضابط بوده جمعیتی  
فراهم نموده بوده همراه بر او ماکر مته مهم بمقاتله و مقابله انجامید  
تمبور خان غالب و کرویسی مغلوب و شکست جانش یافته و  
بگریز نهاده و بقلعه شتافته در قلعه رابسته و در حصین متین  
بعد از شکست کروس و فرار دولتیار تیمور خان از راه خروج  
در پای قلعه زرین کمر عبور و در فرار قلعه و بروج که نمونه و آسمان

دانش بروج

ذات البروج بود و شبلیک لغتک و انداختن سنگ مشغول  
بودند از تقدیرات الهی مدلول و اجابا جلهم لا یتاخر و  
یستقدمون کلوزه بمقتل تیمور خان رسیده او را مقتول کردند  
در همان مکان جان بجهان آفرین سپرد و رخت از دار و دنیا برداشت  
و بر ای عقبی برو لغش او را برداشتند و بولایش آوردند این  
حادثه در سنه نصد و نود و هشت هجری اتفاق افتاد بعد از وی  
بلو خان برادرش بر بسط ایالت قدم نهاد و در پیمان گذارید  
خان چون بلو خان بجای برادر بر بالش حکمرانی نمیکه زود و  
از عهدش تر و تازه و رعایا و متهوطنین از وجودش سرور اندازند  
دست داد بپسین معدش کار و ولایت رونق و طراوت پذیرفت  
کل تمنای صغیر و کبیر از گلستان آمال و آمانی شکفت ضیاء  
رافت و عاطفت بر احوال سپاهی و لشکری اندخته و پرتو

الثقات شامل حال رعابا و برابا ساخته بعد از استقلال حکمرانی  
و عزاداری حادثه سنوح ابواب آمیزش با سلطان مراد خان  
خانکار روم مفتوح نمود و با قریباً شصتیه طریق موافقتی گشاده  
در امر حکومت بکلی مستقل گردید کمتری بتاخت و تازمیر و اخت  
باجوار و همسایه طرح دوستی و موافقت انداخت و ولایتش موفور  
و خزانه اش موفور خلیل و چشم بسیار و توانج و عمله پیشمار گردید  
علاوه قلعہ ظلم در جامای دیگره قلعہ بنا نهاد اول قلعہ پنگان  
که بایستی تحت کوران بود دره پر و خست و کوهی است سخت  
اورا معمور و آبا و کردانید الحال هم آثار قلعہ و عمارات و مساجد  
والواق آن باقی است دویم قلعہ حسن آبا و که از انبیه اوزن  
حسن است الحی مکانی بدان رفیعی و جانی بدان فاریابی و سبعی  
در عالم نبوده و نسبت بسوم قلعہ مر بوان که هر کدام قلعہ و عمارات

و حمام و مساجد و الواق و بازار با تمام رسانیده با الفعلاز آنها  
آثار هکلی پدید است تا رفته رفته دست آمیزش و موافقت از روم و  
قرلباش بریده خود سر بامر حکومت مشغول گردیده در سنه هزار و نود  
هجری حسین خان لر بر سر قلعہ حسن آبا و آمده با هلو خان جدال و باها  
کردستان قتال نماید کوشمالی بسزایافته چون علم سخت خود را  
نکولسار دید دم را علم و کوش را قلم کرده با خاطر شکسته با خود نشانی  
بعد از آن چون هلو خان با استحکام قلعہ جات مغرور و اکثرت  
دولت و جیوش و ذخیره مسرور بود و از حصانت و متانفت  
برج و رضانت ببار و خواطر جمعی داشتی شاه عباس را کان  
لم یکن پنداشتی در گلستان کردستان بعیش و عشرت  
و خوش گذرانی و بخرمی و خود کامی و کامرانی او قاترامی گذرانید  
در ایگه از آن بهشام تمنای شاه می نمیرساید انمعی با

تحریک و ترغیب شاه عباس میگرد و با جنود نامعد و بغرم  
تسخیر کردستان از اصفهان حرکت و منزل بمنزل وارد <sup>سهند</sup>  
و منزل مهیم نزول کرده خیمه و خراگه میزند بغرم تا شابر سر کوهی تعلق  
پرتو وصول می افکنند که ملاحظه جبال کردستان و مشاهده معبر  
امکان نماید آلی بلی زنجنه دران اوان بمنصب جلوداری خاصه شاهی  
اختصاص داشت واقف حضور بوده بسبب قرب جو ارشاه عباس  
احوال کردستان را از و آفسار نموده او هم بنا بر اینکه خود را  
از ایلات گرا و شمرده و صداقت را نیز بجا آورده بعرض شاهی  
میرساند که کردستان از جبال معظم و قلاع محکم میباشد سقنا قما  
دارند که طایر عزم هیچ بلند پروازی بر قلعه آن مجال صعود  
سنگلا می سخت و راههای پر و خست بهم میرسد که بک تیر و هم  
هیچ کردن فرازی بدان عروج شوند علاوه بران مردان جنگی

از آنجا

شیر افکن و دلاوران دشمن در آنجا موجود است که هر یک  
با رستم و اسفندیار لاف برابری و با افراسیاب ترک تا  
دعوی همسری میکنند صلاح در این است حضرت شاه  
دست ازین مطلب کوتاه که اگر خدا نخواسته هنگام تلافی  
سنگست بر احوال سپاه شاه رود و این ننگ و عار  
دو دمان صفویه تا قیامت باقی شاه عباس گفته آلی بلی را  
مصلحت و صلاح دانسته از آنجا پیشتر آمدن توانسته معاودت  
می نماید و بار سال رسل و رسایل و بابو ابیاب زکاری می کشاید  
بلو خا ترا بیشتر لقیات فاخر سرافراز و با لغامات متکاشش  
دلنواز با الاخر بلو خان ابواب طاعت و انقیاد مفتوح  
نموده و طریق مخالفت مسدود فرموده خان احمد خان ولد  
خود را با پیشکش شایان روانه در بار شاهی بعد از ورود

به پیشگاه حضور بنوار نشات کوناگون اورا ممنون و مسرور ساخته  
 این معنی باعث ترقی الی بلی گردیده اولاد و احفادش تا ابتدای  
 سلطنت فتحعلی شاه قاجار در کرمانشاهان بچکرکی و حاکم الحال در پادشاه  
 آنجا همه صاحب ملک و صیاع و عقار می شد در کمال خوشگذرانی  
 همین امر حکومت و حکمرانی ندارند خلاصه خان احمد خان هم چونکه قاضی  
 ذاتی داشت در سرکارشاهی روز بروز ترقی بود تا کارش بکمال  
 رسید شاه عباس خواهر قدسیه خود را که گوهر ناسفته درج دولت  
 شاهی و آفتاب سایه پرور حفظ آتی محمد علیا و ستر کبری سر بلند گردانیدند  
 عالی شاهزاده اعظم زرین کلاه را بجان احمد خان بخشیده او را  
 خویش سر بلند گردانیده بعد از عیش و عروسی هر روز خان احمد  
 بر جمعی مجد و سرافراز و بنوار نشات پیدا و این الامثال و اقوال  
 معجز و سرافراز میفرمود مدتی بزیبیت او پرداخت و خان احمد خان را

الک

سر خود ساخت و بر شاه عیان بود که ملو خان برضا و رغبت  
 خود با بختن حضورشاهی نخواهد رسید و ملاقات او از جمله واجبات  
 مبرک و آمدن او را بحضور از جمله محالات میسر و بنا بر این حجت  
 و افسوس بسیار میخورد شاه عباس بن خان احمد خان ابرار طلب  
 داده و خان احمد خان انگشت قبول بر دیده نهاد و متعجب  
 آن شد که مراجعت کرده و این خدمت را بعمل آورده پدرش را کبریا  
 و با بختن شایسته رسانیده از آنجا با خلع فاخره و نواز نشات  
 منکاتره و تشریفات لایق و در بین الامثال فایق از حضرت  
 از هی و جفت انصاف حاصل و بولایت کردستان و اصل  
 کردید بر تو التفات بر احوال مالی ولایت انداخت و آغوش  
 و اعیان را بنوار نشات شایان مسرور ساخت منکام  
 پدر از شرف دستبوس بهره ور گردید ملو خان را نشان دادند

پیرنادر بنحاطر رسید معزز فرمود و مویز ذکر دوی بسیار آورد  
بحضار مجلس تقسیم و ایثار کرده هر یکرا شتی مویز و دوشنت کرد  
در پیش و و دوسنتک از برای منفر کرد و شکستن او گذاشته  
چون خان احمد خان ازین برخوردار نشستن و مویز خوردن  
و جوز شکستن اطلاع بهم میرساند بر خود شنتک و عار میداند  
مدتی در میان قریبانش بسر برده و آدم پیکانه با خود شنت آورده  
میفرستد در کار خویش مجعهای رنگین محلو از حلویات و انواع  
شیرینی بجلوس حاضر ساخت ملو خان از مشاهده این در نهایت  
خشم و کین خان احمد خانرا میگوید این شیرینی اوقات مرا  
از من تلخ گردانیدی و کار کردستار بجای سپار بدستار  
با همان طیش و غیظ و کین از مجلس بیرون حبت و بدرون  
حصار رفته و نشست و در بقلعه را بر روی سیرت

خان احمد خان

خان احمد خان ازین واقعه پنتاب و ازین قضیه در اضطراب  
که امر معهود را چگونه جواب گوید و چاره این کار را از که جوید  
وادی حیرت نخل و در پیدای فکرت منتقل لابد و ناچار آن  
حصار استوار را محصور و بر حمت الهی و الطاف پندشای  
مغزور نا ایام محاصره بطول انجامید و کار حصار یان بنهات  
رسید تا اینکه والده خان احمد خان مستحضین قلعه را فرستاد  
و او ملا یعقوب نامیرا بنزد خان احمد خان فرستاده که شب  
در فلان موضع با جمعیتی آماده نصف شب آمده و ایستاد  
ملا یعقوب بعد از تبلیغ رسالت و رسانیدن پیغام مفاود  
هنکام ورود و بقلعه کسی از جمیع و پیش محضر گردیده گذارش را  
بملو خان رسانیده بچیس او فرمان داده که فردای بدیا  
عدش فرستاد چون جناب قدس الشیخ شسته جیالتش را بمغزور

اجل گشته و در امید بر ریش نشسته در همان شب مفتاح قلعه <sup>است</sup>  
خان احمد خان میافتد و قتل ملا یعقوب متوق میماند الحال هم کسی  
در آنجا عزت رو میید به میکوید از خدای ملا یعقوب نجات میجویم  
از آنجا که قبض و بسط امور و مفتاح کشایش کار نزدیک بود  
و بسته بقدرت ایزد و او راست میبرد و سر نهی  
چون خسرو مهر استهار ازین نیلی حصار رخت آسایش <sup>قلعه</sup>  
خرگشید و ماه شب کرد با فواج انجم و حشر قدم بعرضه  
میدان گذاشت خان احمد خان خود را بی پای قلعه <sup>نده</sup> رستا  
و والده اش از واقعه محبر گردانید ههنگامی که بلو خان در <sup>ستر</sup>  
آسایش غنوده و در جامه خواب استراحت نمود و خان احمد <sup>خان</sup>  
بدستباری ستم توفیق آتش بر قلعه عروج که نمونه و اسما  
ذات البروج است بحیثه تصرف آورده و کسانی چند

کمالی

بمخاطبت و ضبط برج و بار و دروازه تعیین کرده خودش  
با معدودی چند هر یک با تیغ و سپر و کمند بهنگام و خبر بجای  
پدرفته بهما نساخت او را گرفته در روانه صفیانش گردانید  
و بحضور شاه عباسش رسانید در حضور شاه می مفتخر و مباحی  
گردیده بعد از رانی که اعزاز و اکرام تمام با او بانجام <sup>نده</sup> رستا  
در مجلس خاصش نشاند و بقریبات لایق و نمایان و  
خلعت فاخر بکنین نشایان برود و در احوال او مزین  
گردانید بنواز نجات خاصش سزا فراز و بجلال فاخر  
ممتاز فرمود و بعد از مر حمتها می کونا کون و تعظیم و تکریم  
از حد افزون او را مخلص و روانه کرد و استان <sup>حسنة</sup>  
پر تو و ضول بر سر امانی ولایت انداخته رقم ایالت و حکما  
ولایت شهر زوز و کر و استان را با نام می خان احمد <sup>خان</sup> زوز

و صادر گردید این مژده و پذیر بگوش خاص و عام رسید  
اوصاف خان احمد خان ولد بو خان چون خان احمد

در سند ایالت متمکن گردیدیم بجهت و سرور بر چمن ا  
احوال عالی و دانائی و زید خور و و برزرگرا بهر باب نوارشات  
کونا کون ساخت و انوار التفات و احسان بر احوال رعیت  
و سپاهی انداخت ابواب کرم و وجود و انعام گشاده  
و روز و بکر اهریک بهره و نصیب داد و بالمش در سنه <sup>هجری</sup> ۱۰۰۰  
بعد الف و لاوش در سال هزار و یک چون از سر پرستی  
رعایا و دلنوازی بر ایا فراغت حاصل ساخت بجزیر سپا  
و لشکر پر دخت جمعیتی کامل فراهم آورده و اساسه و اسباب  
سپاهیکری را درست کرده بهای دست اندازی مملکت  
روم و ماخت و تازان مرز و بوم بناده اولابا سپاهی <sup>سند</sup>

و اما در

مستعد و اما در قلع و قمع طایفه بلباس خدانشان و چشم سپهر  
ماس ساخته علم از و با پرچم بکنامی و جلالت را افراشته بجهت و بریرا  
گشاده و مکر همتر بسته و کلاه بنجامه اشکسته تیغ دشمن کش را  
آب و کمند غمرا ناب داده بجهت بریاری باری و از انمه <sup>جلال</sup>  
مد و کاری بالسر سجد و قیاس چپاول بهمت مگری و بلباس  
انداخته با احتشام تمام و جنود ظفر فرجام بپولهای سخت و  
پر دخت را طی ساخته بدان مکان صعب المسالك بر تو  
صوال فکند جماعت بلباس بعد استماع این خبر و حشمت ایسان  
بیسات اجتماعی با جمعیت بقیاس بغرم رزم پیش آمدند قی  
فریقین واقع بمقابله و مقاتله انجامید بعد از دست برد جا  
دزد و خور و طرفین شکسته و لبه طایفین جنود و کردستانی  
بکلمات مردانه جلوانداخته و متهورانه و بی باکانه بر قلب او

تا حته جمعیت او مارا از هم متفرق ساخته بلباس منزه مگردید  
سگست فاحش بر احوالشان راه یافته و با وطن خویش شتافت  
اکثر انطاغیه قسبل و جمعی کثیر دستگیر قلیلی از ان نجاتی بدر برد  
کر بر زانجیمت شمرده با خواطرش بجان و کوچ خویش رسید  
فورا او مارا کوفانیده و بقلل جبال رعبستان رسانیده ساه  
بستای بر ده باری دیگر جمعیت کامل فراهم آورد و با پست  
هزار سواره و پیاده و جمعیت زیاده در سر راه ایستاد و قبال  
و جد را آماده و دوباره جنگ در پوست چند نفری جنود کرد  
بیار عدم فرستاده باز تاب مقاومت نیاورد و هرگز میرا  
ولیران بعقب و مارا آورد و ایلعار و بدان طایفه و چار  
بعد از قتل و اسیر بسیار و اشرمه و کسب بی شمار بدو ان ظفر شتافت  
نصیب بکران عزم را جلو کشیده تا بسفاس ایشان رسید

تمام

بمحاصره قیام و بناخت و تاراج اطراف و جوانب اقدام نمود  
او را بعلت سختی مکان چند روزی محاصره کرده بر او ماطفری  
نبرده راه آمد و رفت بر ایشان مسدود و که شاید از در و جوی  
بجان و از خوف سیف و سنان بمان آیند چون معبر سفاق  
منحرف نیک راه باریک او هم لبان دیده مور شک و تار یک  
بغیر از خودشان دیگری از ان نشان نمی جست تا اینکه شخصی جمیل  
از نسوان آن قبیلکه بعزم تفرج وارد او می کرد و خان احمد خان را  
بنوک سنان طعن آزرده خاطر میگرداند و میگوید معطلی شما در شجر  
سفاق چیست در جواب میگوید که معبر آن نامعلوم و طریق دخول  
در ان معدوم از انجبه راه صعود بقلل جبال و دخول بمیان  
انطاغیه بدسکال نیست آن شیر زن بعد از شنیدن این سخن  
اشاره بموضع مخصوص خوشبختن میکند میگوید که این هم راه دخول

نداشته مردان مصافحمت بروی کاشته بجملات زهره  
شکاف و تنهای ابدار بخلاف اورا جاده هموار ساخته خان <sup>خان</sup> احمد  
راعوق همیت در جوش و جنود ظفر نمود و در خوشتر با دلاوران <sup>شکاف</sup>  
و پیادگان خنجر گذار و تلکچیان مرتجع صلابت جوشن پوستان  
کیوان مهابت توکل بجای خرد و کل کرده دامن بهمت بر <sup>کنز</sup>  
بعون و هدایت ایزد کار ساز آهنگ فرار بعد از یاری حضرت  
داور عبور از ان راه میسر چون از ان معبر سخت و باریک <sup>سقا</sup>  
انظایفه نزدیک بلباس از شدت خوف و هراس از در <sup>نفت</sup>  
پس آمده بفلطاین دن سنک داند افتن نفک عرصه جبارا  
بر دلیران شک کردند نزدیک بود و می روی دهد دلیران  
شمشیر کین از نیام بر کشیده و سینه را سپر کرده خود را <sup>سقا</sup>  
ایشان انداخته مغرور کپور بر بنا و پر انظایفه را از زیر تیغ گذراندند

بگردد

غنیمت و اموال پشمار بدست لشکریان کردستان افتاد  
جمع از آن جماعت را بدیاری عدم فرسیاده رؤسا و اخره و <sup>عجیان</sup>  
ساوجبلاغ و مراغه با پیشکش بی نقد او اسبهای نازی نژاد  
بخدمت شاه حکام بر هر یک از ان سه ولایت تعیین گردانیده  
از راه کوی و حریر متوجه روان در و عمادیه گردید جمع از اولاد <sup>یک</sup>  
ابن سرفاب بیک که در ان دیار بسر میبردند بسبب انقلاب <sup>زبان</sup>  
از مرتبه ریاست افتاده و بر منگای فقر و فاقه کتیه زده <sup>خان</sup>  
بنابر مراعات ابلی و نار جمع آوری ساخته و همت بر تنیان  
پرداخته بعد از محنت و نوازش بحساب سه نفر از رؤسای  
ایشان از شتاب هر یکی را حکومت جائی بهره ور کامیاب ساخت  
رواندز بقرا حسن بیک تفویض نمود و خالد بیک بر خوشناب <sup>کام</sup>  
و حکمران فرار داد فرمود عثمان بیک را بر تبه امارت عمادیه

رسایند چون فرامن بپک از عقل و محال و دانش و جمال مری  
و شجاعت و دلیری و رشادت بر آنها مبارزی داشت با میر  
صاحب اختیار دیگران قرار داد نمود از آنجا اورا بسرداری  
عشایر و قبایل متحد و تعیین و مامور فرمود در اقتدار شوکت  
و مردانگی و شجاعت و فرزانی در اسننه و افوا مشهور گردید  
همین میررو اندر که الحال ردیپل و کوی و حریر و عمادیه را متصرف  
از احفا و اوست و طایفه دژیش و محمد رشید بپک از اولاد <sup>خالده</sup>  
میر خوشنما و مست از گروه بنی رودان در حین اقتدار خان احمد <sup>خان</sup>  
باین دیار آمده و متوطن گردیده همه اوان منصب و کالت <sup>بیت</sup>  
گردستار داشته اند علاوه و کالت اشخاص متشخص هر چه <sup>شسته</sup>  
صاحب منصب بوده اند القصه خان احمد خان بغزم قلع و <sup>قلاع</sup>  
طوایف دشتی عطف عثمان کرده و بد آنجماعت رود آورد

توان برن

چون بدان حوالی رسیده و آنطایفه ازین واقعه محجور گردید  
مستوران و پهبانگان با جمعیت و افزای بمقابله و معاتله پر داشت  
هنکام تلافی از طرفین دلیران جنگی بضر ب سیف و سنان <sup>چندین</sup>  
مردان نامیرا از مرکب هستی بدیاریستی فرستاده آحرالاسیم  
فتح و ظفر بر احوال لشکر گردستان و زیده و دشتی و خالده  
هنرمیت و بدیاری خود و غریمت نموده یک شبانه روز او را اقباب  
کرده سر و زند بسیار رو اسیر و احترامه بی شمار بدست <sup>ورن</sup>  
نصرت شعار رسیده از آنجا حکام بجهت کوی و حریر تعیین  
گردانیده از آنجا متوجه موصل گردید و شش فرسخی آن رسید  
تاب مقاومت را از خود مسلک و دیده به سمت حلب و دیده روان  
شد و لایب را گذاشت خان احمد خان عامل خود را بر آنجا  
کماشت عمال و افسدیان موصل با پیشکش بسیار بحضور

خان احمد خان آمده او را راه ریک بعد مرتبه و پایه بگلج عمر  
پرایه و تشریفات کرامت پاه سرافرازی داد بچنگ و جدال  
و نزاع و قتال و اردو امکان غلظت مال گردید و از طرف پارت  
یونس علیه السلام فایز و بهره مند و از جمله سانی تراب استانش  
فیضیاب و سر بلند گردید چهل روز آن مکان مشرف از ضرب  
نیام ظفر فرجام ساخت و در آن سر زمین رحل قامت <sup>خنت</sup> است  
بعد از آن از روح مطهر آنحضرت استمداد و دشمنان مهابا  
و اکناف فرستاد بعد از انتظام و اعتساق آن برو بوم  
گذارش را بشاه عباس مرقوم او هم بکدشت خلعت <sup>طلعت</sup> مهر  
و خنجر مضع و اسب مخصوصی با براق مینا بجهت او ارسال <sup>جواب</sup> کرد  
بدینمقال نوشته که باید در اسلام بغداد در اجمیظه تصرف  
و ضمیمه مالک محروسه نمائی و نیز بعون و عنایت اینرود <sup>است</sup>  
لنگر

بسمت کرکوک عثمان ناب و آن ناحیه را نیز بجمیظه تصرف آورد  
رو بسمت بغداد نهاد و بعد از ورود بان قلعه سپهر بنیاد بغداد او را  
محصور چون آوازه جلادت و شجاعتش بسمع نزدیک و دور رسید  
هنگام ورود بدور قلعه انالی بغداد اگر چه ابتدا گرو فری کردند  
ولی زودی راه و رسم افتادگی بجای آوردند و لاکهای دارالسلام  
با جمعی اشخاص معتبر و رؤسا و افسدبان عظام با پیشکشهای لایق  
وارد حضور خان احمد خان گردید و زبان معذرت خواهی گشود  
و ابواب قلعه را مفتوح نمودند بعد و الی بغداد و بانقد و بنس  
بی بغداد و اسبهای تازی ترا و مع اسباب و براق طلا  
و پارچههای نفیس رنگین و متاعهای سنگین با خود آورده  
و گذرانیده بخدمت رسید مواد نوازشات کونا کون کرد  
روز دیگر خان احمد خان دارالسلام بغداد را از فرقدوم

نمونه ارم ذات العباد ساخت ضیاء الشفا ترا بر بام و در شهر انداخت  
 باز پیشکشهای نمایان و پای اندازنای نمایان و مال و اموال بی پایان  
 پیشکش گذراننده بامنای دولتش نیز مبالغی خطیر رسانیده از آنجا  
 باین مرام عطف بصوب محل و مقام خود کرده رو بد بار خویش آورد  
 وار و گردستان گردیده وضع و شریف خود را بی پای پوشش رسانیده  
 صغیر و کبیر ابوعطف و احسان بی پایان مسرور و شادمان گردانیده  
 گویند مدت این سفر هفت سال و سه ماه بوده بهر حال بعد از زمانی  
 چندین ماه عباس بر حمت ایزدی پوست شاه صفی برسد سلطنت  
 در جایش نشست باخان احمد خان الفت و سازش و مقربان  
 کوناگون و انعام و احسان از حد افزون او را نوازش میکرد  
 سرخاب بکت ولد خان احمد خان که خواهرزاده شاه عباس  
 و تربیت یافته آن بارگاه فلک حماس بود اغلب او را در اینها

اندر

و در خدمت شاه صفی بسر میبرد چون شاه صفی آثار عقل و فضل و عجا  
 و مردانگی و جلالت و فرزاندگی از سرخاب بکت میدید و اوصاف  
 دانش و وجود و عطایش از اعظم و امنی میباشند از و اندیشه  
 داشته مدبر او را بشاه ویردی خان کرد و گذاشته شاه ویردی  
 چون شربت ماکو از بیع زهر آلودار دلا نیرا بسیار چشیده و زحمت  
 پیشمار از سبب و سنان التبار کردستانی کشیده تلخی آن هنوز از  
 کام مذاقش بیرون زفته و زحمت پیشمار این در دل و جاننش  
 باز باقی بوده از جن و بددلی در مقام انتقام در میآید و بعضی از  
 میرساند که سرخاب بکت جوانی است آراسته و آماده در ظرف  
 مادر شاهزاده باخلاق حمیده معروف و با اوصاف پسندیده  
 موصوف آثار شجاعت و مردانگی از و پیدا او نواز شدادت و فرزندی  
 روی هویدا است تحقیق رخنه در سلطنت و فتنه بر پا خواهد کرد

باید او را از میان برداشت یا موکلان بروی حکایت پشاه صغیر  
حرف و تدبیر شاه و پیردجان موثر افتاد و حکم بکشدن چشم  
از او کرده مردم دیده آن جوار از زهد برون آورده <sup>خان</sup> احمد  
از استماع این خبر وحشت اثر غمناک و محزون و احوالش در کون  
گشته علل متفاده بر طبیعتش غالب آمد و جز این زجاده استقامت  
منحرف گشت سربالین بیماری و پهلوی بر سرتوانی بنیاد طبعیت  
غمزای روزند رستی بقای شب و بچوریستی مبدل گردید  
دست طبیب از معالجه و مداوای او کوتاه و استعمال ادویه  
مفروه و مرکبه مطلقاً مفید نیفتاد بلکه بر عکس نتیجه بخشید بیماری  
روی بر آید نهاد و اعضای رتبه اش از حرکت افتاد و باله  
از عقل عاری و بری گردید امرای اگر او را خلاص کینان  
نیکو نهاد و او را دستندان پاک اعتقاد او را در یک اطاعتی جاود

آورد

مراقب احوال او بوده عامل و مباحث را بهر دیار فرستاده  
دخل و تصرف بچانه را در ولایت نداده کارها محمل و امر ولایت  
حاصل ماند بعد از یک سال بفضل ایزد مستعال و حکمت حکیم علی  
الاطلاق و قدرت طبیب النفس و آفاق پیمایش بصیرت مبتدا  
و مزاجش بطریق اول گردید ملک را مالک و خصم را مالک گردانید  
امالی ولایت که از قانون اخلاص و دولتی او ای خراف یافته  
بجال عمداً باز آورد و بعضی از اعیان مملکت که سبک  
منابع خدمتگذاری یا برون گذاشته بپهن الفتاح حسن  
اهتمام او بر جاده استقامت مستقر و متوقف گشته از نسیم  
لطفش چنین حیات خور و بزرگ مانند سبزه سراز خاک  
بر کشید و از شمیم خلقش نهال زندگانی دور و نزدیک سبز  
سبز در میان گردید و لا یرابد سنور سابق الی موصل بحیطة ضبط

وربط و آورد و بنای سازگاری با انالی روم و خواند کار نهاد  
و ابواب مخالفت بر روی اهل ایران کشا و چشم از همه کاری  
پوشید و در صد مقام کوشید با سپاه کینه خواه بنامی خون  
بازی و بولایات اطراف و جوانب درازی نمود از کرمانستان  
و همدان تا ارومیه بجز تصرف آورده از تسخیر قره باغ  
و سکه حکمرانی را با اسم خود در واج داده تا اینکه در ولایات عجم  
جمعیت بسیاری فراهم آورده و بسرداری زال خان تعیین  
در وانه گردستان کرده در کنار دریاچه مرلیوان تلافی  
فریقین واقع آن دو دریای لشکر و جوش و آن دو بحر و حاکم  
در خروتن آمده در مقابل هم ایستاده بازوی دلیر برابرد  
و خور و کشته و بعد از کشتن و کوشش بسیار و دست و پر  
بدست و بر دوشمار مردانی چند در آن معرکه جنگ بزرگ  
ن

تیغ و شمشیر بدیاری عدم آهنگ نمودند از آنجا که فتح و ظفر در سینه  
بقتدیر ایزد و او را دست نه بضر دست و بازوی سعی ستر  
جنود عجم غالب و قشون خان احمد خان مغلوب جمع کثیر از گرا  
وروم در دریای فنا معدوم گردیدند خان احمد خان بموصل  
رفته بعد از قلیل ایامی مدلول و ماذا ندری نفس باقی از غموت  
در هماغجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و در جوار حضرت یونس  
علیه السلام تا روز محشر نشست گذارش سلیمان خان بن علی  
بن تیمور خان چون سلیمان خان در سنه هزار و چهل نشست  
بر مسند ولایت و حکمرانی فرار گرفت کلهای تمنای اهل  
گردستان از وجود مقدس سگفت امیری حمیده اخلاق  
و عالم نواز عدل گستر و گردن فرار فرخنده سیر در مردی  
شجاع و دلیر و در وجود و سخا بی عدیل و نظیر رعیت پروردگار

دانشمند و ریاضی با سپاهی و رعیت سلوک و معاش خوب  
کردی و عبادت ایزد باری را بجای آوردی با فعال شناسیه  
و اوصاف بایسته موصوف و بکارم اخلاق پسندیده معروف  
بود و گویند میر علم الدین در حین حیات خان احمد خان پناه سلطان  
روم برده چون اجل دامن گیر و نصیب آفت رخسار و ابسته  
بتقدیرات قدیر است کاری برای او میسر نشده در آنجا بعالم  
آخرت شتافته سلیمان خان ولدش در آن اوان در خدمت  
خان احمد خان بسر سپرد چون آثار شجاعت و جلالت و مردانگی  
از او دیده حرکات و سکنات او را در بزم و رزم پسندید  
در صد آن بود که با تمام کارش بر و از دو او را از میان بلف  
سلیمان خان مطلب بفرست و دریافت و بدر کاه شاه صفی  
شتافته پناه آنجا بر دو مدتی در سفر و حضر آب و شکر خورد

مانند

مانند شاه صفی در دور قلعه بروان بار و مویه مشغول قتال  
و جدال بود سلیمان خان در آن معرکه چند نفر را بفرسید تیغ تیز  
و شمشیر خونریز از صدمات ازان و حملات شیرانه از مرگ بستی  
مذلت بستی انداخته با بران در حضرت شاه صفی ترقی و نوازش  
مفخر و مبهای گردید بعد از فوت و فرار خان احمد خان مقتدی  
امر حکومت گشت چون چندی از ایالت او گذشت حسب  
الامر شاه صفی قلاع ظلم و ستم را با و پلنگا را خراب کرد بنده  
سند جرایبی تحت ایالت و حکمران ساخت و طرح قلعه  
و عمارت و حمام و مساجد و الواق انداخت همه را با تمام  
رسانیده و قنوات حفز کرده آب را با شتر کلو در میان شهر  
و عمارت آورده در آن عهد و اوان سلطان مراد خان  
خواندگار روم با افواج عساکر آن مرز و بوم بعزم استرداد

دار اسلام بغداد آمده اور از تصرف ایران اشراع و ضمیمه  
 مملکت روم ساخت خسرو پاشای وزیر اعظم را با جنودنا <sup>معدود</sup>  
 روانه بسمت ایران نمود بعد از طی منازل و قطع مراحل  
 بربویان رسید شهر زور و قرطبه و قراوغ و شهر بازار را <sup>متصرف</sup>  
 بنا بر این شاه صفی از سلیمان خان بدحکان و اورا احضار  
 با صفهان کرده اورا مرخص نموده تا پیک شد و او اجل بر  
 وقتش رسیده و مرغ و حتر اجمالت عدن رسانیده  
 مدت پست و دو سال بکمرانی ولایت و دانی کرکی یا <sup>لت</sup>  
 اشتغال نمود بعد از فوت سلیمان خان مرید سلطان <sup>کهر</sup>  
 که ناظر سلیمان خان بود مردی زیرک و دانشمند  
 و هوشیار از هر کاری آگاه و معروف در گاه شاه بصوابید  
 و مصلحت او ابالت کنند چرا بکلیلی خان ولد سلیمان <sup>خان</sup>

تقویض و حکومت مرپوان را لاد و بکیرش خسرو خان و اکذار و سهرتا  
 سلطان ولد کلبعلی خان بجای کم سببا بکوه برقرار محل و رمان را با <sup>س</sup>  
 سپرده و محال بلپکانرا بمرید سلطان داده کسی را از اهل جاف ا  
 بمیان ایل جاف و جوانزود فرستاده که بدین وسیله سرکشی  
 بنفرزند و خود را مطیع و مشا و شاه صفی سازند کلبعلی خان ولد  
 سلیمان خان چون کلبعلی خان در سال هزار و شصت بر  
 مسند حکومت نشست چون مردی صادق و پاک دل و بی کینه  
 و بغض و حسد و خوشن بان و عادل بوده با هر کسی سلوک و <sup>فنا</sup>  
 خوب نمودی دلی مال و دولت بسیار جمع کردی و در وجود  
 بخشش امساک بجای آوردی در سرکارشاهی ببرداری <sup>بستان</sup>  
 مفتخر و مباحی بودی جمعیتی برده و آنجا را تصرف نمودی <sup>ت</sup>  
 پست و دو سال در نهایت استقلال با مر حکومت <sup>اشتغال</sup>

دار اسلام بغداد آمده اورا از تصرف ایران اشراع و ضمیمه  
 مملکت روم ساخت خسرو پاشای وزیر اعظم را با جنودنا <sup>معدود</sup>  
 روانه به سمت ایران نمود بعد از طی منازل و قطع مراحل  
 بمریوان رسید شهر زور و قرطبه و قرا داغ و شهر بازار را <sup>متصرف</sup>  
 بنا بر این شاه صفی از سلیمان خان بدحکان و اورا احضار  
 با صفهان کرده اورا مرخص نموده تا پیک شد و اجل سپر  
 وقتش رسیده و مرغ روحش را بجنات عدن رسانیده  
 مدت پست و دو سال بکمرانی ولایت و دانی گری یا <sup>ت</sup>  
 اشتغال نمود بعد از فوت سلیمان خان مرید سلطان <sup>کهر</sup>  
 که ناظر سلیمان خان بود مردی زیرک و دانشمند  
 و هوشیار از هر کاری آگاه و معروف در گاه شاه بصواب <sup>بید</sup>  
 و مصلحت او ایالت <sup>سند</sup> جراب کلبعلی خان ولد سلیمان <sup>خان</sup>

نقویض و حکومت مریوان را آلد و یک مرتبه خسرو خان و اکذار و سهر <sup>آ</sup>  
 سلطان ولد کلبعلی خان بجا کم سببا بکوه برقرار محل و رانان را با <sup>ع</sup>  
 سپرده و محال بلپکانرا بهرید سلطان داده کسی را از اهل جاف ا  
 بمیان ایل جاف و جوانزود فرستاده که بدین وسیله سرکشی  
 بفرزند و خود را مطیع و مشق شاه صفی بنارند کلبعلی خان ولد  
 سلیمان خان چون کلبعلی خان در سال هزار و شصت بر  
 مسند حکومت نشست چون مردی صادق و پاک دل و بی کینه  
 و بغض و حسد و خوشن بیان و عادل بوده با هر کسی سلوک و <sup>فنا</sup>  
 خوب نمودی دلی مال و دولت بسیار جمع کردی و در وجود  
 بخشش مساک بجای آوردی در سرکارشاهی ببرداری <sup>بستان</sup>  
 منفخر و مباحی بودی جمعیتی برده و آبخارا تصرف نمودی <sup>ت</sup>  
 پست و دو سال در نهایت استقلال با هر حکومت <sup>اشتغال</sup>

بعد از آن از در فانی رخت بر بست بر حمت از روی هوست  
و در سرای جاودانی نشست خان احمد ولد طبعی خان است  
چون خان احمد خان ثانی بر مقر ایالت و حکمرانی آرام و قرار یافت  
پر تو ضیاء جو و کرمش بر احوال و روز و نوبت یافت امانی قلا  
سر بر خط امرش نهاده ابواب عطا و احسان را بر روی خاص  
و عام کنشاده مال و اموالی که پدرش جمع کرده و اندوخته بود همه  
بها و فنا داد و به مردم عطا نمود اوقات شبانه روز بر امر  
سیر و شکار میباخت و بامر حکومت کمتر می میر و خست و ایتم <sup>مشغول</sup>  
خوش گذرانی و بهیشت مایل لهو و لعب و کامرانی اعزّه و اعیان  
ازین حالات افسرده و پریشان اجامروا و بائش خوشدل  
و شادمان عوام از افراط جو و وسخائش و لجنش و سرور  
از آنجهت بجان زین مشهور بود چون دایم پیش و طلب

بایل

مایل و مشغول بحرف و کارهای لاطایل بود خسر و خان عموش  
مراتب را بشاه سلیمان عرض و رقم ایالت کردستان را  
برای خود طالب شاه سلیمان نیز بدین معنی راغب رقم خلعت  
ایالت بجهت خسر و خان صادر و وارده هنگام ورود خلعت و رقم  
خسر و خان صادر در مر یوان با طبل و علم سر شیب سوار شد طلوع  
صبح وارد سنندج گردیده عقلت خان احمد خان را محبوس <sup>کردند</sup>  
روانه اصفهانش ساخته خودش بامر حکومت پر دخته ایالت  
خسر و خان ولد سلیمان <sup>خان</sup> چون در سال هزار و نود و یک  
هجری خسر و خان بمقر حکمرانی متمکن گردید ابواب ظلم و ستم  
باز و دست جور و تعدی بر انالی ولایت در از مردم از جور  
و ستمش بشک آمده عا ماً عمو ماً بدر بارشاهی بر سم شکایت  
و داد خواهی میروند حضرت او را خواه نا خواه و عذر خواه

کناه ماضی و شده همه را آشتی و مصالحه میدهد و بگردستان  
روانده بسیار و باز بدستور سابق فعال ناشایسته و نالایق از  
سر نیزند و دوباره مردم روی نظم بدر بارشاهی می آوردند  
علاوه بر آن افغالی چند از آن ناخردمند سر نیزند از آنجمله اسکیه  
سگوه چپها خود را به سبت انداخته که هنگام فرصت عرض مطلب  
پناه رسانند خسرو خان و عملاش بر سر او میآیند و جمع را  
مجروح بسیارند مراتب بیجمع شاه سلیمان میرسد حکم بقتل  
خسرو خان میکنند در میدان شاهیه و مکان دادخواهی  
جلادان مریح صولت بی تیغ سیاست نهال عمرش را بی و  
وزندگانش را طی کردند و کرضابطعی تیمور خان <sup>نادر</sup>  
در سنه هزار و نود و سه بعد از قتل خسرو خان تیمور خان  
اجر لور شاه سلیمان تعیین و وارد آن سرزمین گشته <sup>یضا بطی</sup>

گردستان

گردستان مامور و انالی ولایت را از خود خوشدل و سرور  
ساخته با عا<sup>ما</sup> عجمو<sup>ما</sup> ز و محبت باخته با جمیع انالی ولایت سلو<sup>ک</sup>  
و رفتار خوب بتقدیم رسانید برادرانه با همه کس اوقات گذرانید  
مدت شش سال ضابطه بالاستقلال بعد خان احمد خان و فعه  
ثانی در سنه هزار و نود و سه دوباره بمقر حکمرانی آمد باز بدستور  
سابق بنامی لهو و لعب گذاشت و خود را بسیر و شکار و ادا  
انالی گردستان رو بدر بار شاه سلیمان آورده دوباره اودا  
مغزول کرده و ذکر محمد خان و د<sup>خ</sup> خسرو خان چون در سال هزار و  
یکصد و پنج ایالت گردستان بر محمد خان در اوایل حکومت  
او سلیمان پاشای بلبان با جمعیت و سپاه فراوان و لشکر  
پسر و سامان بغرم تسخیر گردستان در حرکت آمده هنگام  
ورود با نخود و مروان و اورامان و سیاهکورا تصرف نمود

سوراب سلطان را در سفر مقتول گردانیده و ابراهیم بیگ  
میر اسکندر را در مرز بون بقتل رسانیده چون سلیمان جمعیتش  
بحساب و عدد سپاه و لشکرش بشماره و عدد بود و باور  
بنداد هم مجادله نمود غالب آمده وزیر و لشکر و مرا منزه گردانیدند  
از آنجه آوازه غلبه او را بدر بارشاه سلطان حسین رسانیدند  
از دربارشاهی عباس خان زیاد او علی را سردار و با جمعیتی  
بیخ سلیمان بیه تعیین و مامور گردانید عباس خان کججا <sup>سنگ</sup>  
سلیمان بیه طوق سنگام تلاحی در مقابل هم بتوبه صفوف برداشت  
و سان و سیو فرا بکار انداخته دست و بازوی دلیر بر <sup>کنش</sup>  
جنود روم سواره و پیوستش فرلباش پیاده جمعی کثیر را از لشکر با  
بديار عدم فرستاده بفرساید و قشک عرصه میدان را  
برایشان شک کرده بسیاری قتل و غلبی اسیر و لیل کرد

انبر

بزمیت اختیار سلیمان بیه با معدودی چند فرار روانه اسلامبول  
و اندبار گردید قاسم سلطان او را معجب عباس خان سردار <sup>سلا</sup>  
که محمد خان والی و امانی کردستان با سلیمان با پشای بیه <sup>سعت</sup>  
و هم داستان بوده اند سردار حکم بقتل امانی کردستان  
کرده کله مناری زر و سول ایشان میسازند و سر قاسم سلطان را  
بالای همه سر تا نصب میکنند من جفر بر لانه فعد و قفیه  
بوقوع پیوست الیوم تجزی حکما نفس بجاعلمت بصورت  
روزگار بر نشست الحال تبه او در صحرا سی مر بون موجود است  
و بکلین کوه مشهور است همان کله منار است بشاه سلطان  
حسین ازین حرکت مذبح عباس خان سرکران <sup>ان</sup> در میدان  
در میدان اصفهان کوه سفند و او را مریدج او کرده بدن  
بدن او را پسر در میدان انداخته و سر او را بر سردار نهاد

سر داری اور اثابت او ساخته حسین خان لر را سرداری  
اول تعیین نموده در سنه هزار و صد و ده وارد بهمت  
الآن شده از آن نواحی با خدایاج و جراج قانع و جماعت  
بلباس اتاخت و تاراج نموده و قتل و غارت و اسیر  
کرده محمد عبدالزین واقعه سه سال دیگر با مر حکومت پرداخته  
جهانگیر سلطان ولد کلبعلی خان که شخم عداوت او در سینه  
پر کینه کاشته و دایم با او خصومت و عداوت داشته بود  
تحریک و ترغیب بغزل و داده در سنه ۱۱۳۰ محمد خان مغزول  
محمد خان کرچی را در همان تاریخ بحاکم کردستان مقبول  
و منصوب گردانیده چونکه خود را از جمله اهل سنت و جماعت  
محبوب و خود را بتا فنی دین و مذهب او قلم میداد با  
غزال و گردیده بعد از سه سال رقم غزل بر احوال است

بسمه

کشیده حسنعلی خان ولد محمد مؤمن خان عماد الملک بحاکم  
کردستان قرار داد نمودند در سال هزار و یکصد و شانزده  
با مر حکومت قیام نمود و نظر بانیکه تابع مذهب اثنی عشری بود  
ایشان امام جعفر علیه السلام بود بجان و دل ز افعال و تحمل  
و بتنگ آمده در فکر کارش بودند ولی اجل ما نشنیدند  
از دو سال بدبار عدم رونما و حسینعلی خان برادر حسینعلی خان  
ولد مؤمن خان در سنه هزار و یکصد و هفده بعد از  
برادرش حسینعلی خان بجای او تعیین و وارد آن سرزمین  
گردید با مر حکومت قیام نمود و او هم مثل برادرش شیعه  
امامیه بود و پیرو اثنی عشریه امالی ولایت از او نیز بر او پورا  
و دل بر مغزولی او قرار داده بعرض سلاطین رسیده  
عرض ایشان بد زجه قبول و او را از حکومت مغزول

کچھ ویک نامیرا از دربار شاہی ایضاً بطی کردستان با خود  
 آورده بعد از یکسال دشمنی ہ اورا نیز معزول کرد و عیاش  
 علی خان ولد محمد خان در سنہ یکہزار یکصد و پست و دو و عیاش خان  
 بوالی کری کردستان منسوب چون اعزہ و اعیان طالبین  
 مطلوب بودند اورا در امر حکومت مسوول الید ساختہ بہ  
 تنظیم و تسخیر عایا و برابا پرداختہ بعد از سرخاب پیک اولاد  
 بابا اولان سہ فرقه شد طایفہ کہ والی ولایت کردستان  
 بودہ اندہستند از نسل میر علم الدین و کروی و سقر  
 حکمران و جماعتی در سنج و بعضی بلوکات در سلک اعزہ  
 و اعیان خود را ہستارند اگرچہ حال تخریر جمعی کثیر از انطاقیہ  
 ہستام یک شبہ احتیاج دارند کہ عیاش علی خان با امر حکومت  
 پرداخت شاہ سلطان حسین اورا با جمعیت کردستان

بدفع ہستہ میرویں افغان کہ در وقت پارسدق خود سری افراتہ  
 تعیین و مامور ساختہ از ولایت حرکت و بظہران رسیدہ  
 اہالی کردستان تاب و طاقت پنج سفر قندار را در خود ندیدہ  
 پیدستوری در حقت خود سر بصوب ولایت مراجعت  
 کردہ انمعنی ذامن زن نایرہ غضب شاہی کرد و عیاش علی خان  
 بیای مواخذہ و باز خواست طلبید او تیر بدین وسیلہ  
 خواہ تقصیر اہالی کردستان کشتہ کہ این فرار بتدبیر علی خان  
 پیرہ کلبعلی خان بودہ کہ این جمعیت بولایت معاودت  
 نمودہ از آنجا کہ تدبیر موافق تدبیر نبود قتلش انمطلب  
 اینہ مرام عکس پذیر جلوہ و بروز نمودار عیاش علی خان غنیظ  
 گرفتہ اورا از امر حکومت معزول و خلعت و رقم والی کری  
 باسم علی قلی پیک صادر کردید در علی قلی خان بن سہراب سلطان

در سنه هزار و صد و هشت و نه علیقلی خان در قریه شمله سکو  
اختیار و در نهایت فداکت و اضطراب و غایت بدگذرانی و عدم  
اعتبار اوقاتی گذرانیده و شبی را بر روز رسانیده چند نفر می مردم  
و هم صحبت او بوده در آن عالم ضیقت و عسرت از روی تأسف  
و غمخواری او را میگویند ازین دگره بجائی یا در رب و لیسرا  
پادشاهی رو آورده بلکه ازین فقر و فاقه رفع و ازین درک غلامت  
بار سبکی واقع شود بخانی یا بنی در جواب میگوید هرگاه خدای  
تعالی بدهد در شمله هم میدهد در آن اثنا خلعت و رقم ببرد  
میرسد شخص خلعت آورنده بسراج علیقلی خان از اینها بجز  
بلدی بر میدارد و تا اورا بشنجد می آورد در آن عین رودخانه  
که از کنار شمله جاری از کثرت باران و طغیان سیل بهاری  
عجور از استجا و در نهایت و شواری میسر بوده علیقلی خان بعلت

دگر

وقت و خواری و عدم و آذوقه سکنه قریه را میگوید که راه گذار  
از عبور رودخانه کسی با او نگوید و طریق این بلد را بنویسد بلکه از آن  
رود عبور و بسبب دیگر مرد نماید که اگر با نچایا بناید باید مشب  
هماننداری او را کرد و لغاری بجای آورد ماکه در سیزبانی عاجز و مضطر  
و خوردن بغیر از غصه و غم چیزی دیگر معدوم الا اثر خلاصه هر نوع  
هست عبور میکنند و علیقلی خان خلعت و رقم میدهند  
بعد از اینکه خلعت و رقم و اصل و علیقلی خان را خاطر جمعی حاصل  
مینماید و از غم و غصه میرد رفتار میگوید بگفتم هرگاه خدا بخواید  
در شمله هم میدهد بعد در کمال تفاخر و امتیاز خلعت و رقم  
سرافراز با کرام و اعزاز و دار و سندج با مر حکومت میرد از دوا  
و اشراف را مینواز و چون علیقلی خان برسد حکومت نشست  
ملک لایام مدا و لها بین الناس بوقوع و وضوح پیوست در آن

ادان امانی لرستان سر از اطاعت شاه ایران باز زده کردن  
خود سری بر افراشتند ابائی دولت مراتب این شاه عرضه داشتند  
علیق خان را سرداری تعیین و بایخوش کرد و سنان روانه آن  
سرزمین شود علیقلی خان حسب الامر شاه با جنود ظفر نمود و راهی  
روانه لرستان گردید بعد از ورود بان حدود امانی را با جمعیت  
بختیاری فراری و بیخو لهای سخت و کوههای پر درخت متواری  
و جمعی در قلاع جبال سقناق بعد با جمعیت کردی اتفاق متهورانه  
پیش آمده و عرض راه تلافی بگردد گشته از دو طرف دست بازو  
ولیری کشاده از بوارق سیف سنان و صواعق جانستان  
مردان کزین از پشت زمین بر روی زمین افتاده و جمعی نیز  
بفرار جان از تیغ یلان کردستان نجات داده نسیم فتح و ظفر پرچم  
رایت نصرت آیت علیقلی خان و زید مضمون انا فتحنا لک

فی

فتحی مینا ظاهر گردید و شکست فاحش بر احوال طوایف لر بختیاری  
روبی داده بسبب خاطر جمعی از استحکام قلاع و ارتفاع کوه و  
سختی سقناق بعد از یکمیدان گریز عود کرده معاودت نمود  
باز بنای ستیزه آوریز نهاده عاقبت چون راه نجات را مسدود  
و خود را در جنب امانی کردستان بی وجود دیده از ضرب دست  
یلان یگان و از خوف تیغ و سنان بمان آمده حاکم آن مکان  
با پیشکش شایان پیش علیقلی خان آمده حاکم لرستان را با  
نفر و سوار و سرخندان بدلول نارسلنا ایک بدر بارشاهی  
فرستاده و عذر خواه جرایم ایشان گردیده و بانجمن حضور  
رسانیده لسان بمقال فاعف عنا و اغفون کشاده در حضرت  
شاهی بجز اجابت مقرون بعد از نحو تقصیرات و اخذ مالیات  
او بارانوازش و خلعت داده خصصت انصاف حاصل و بولایت

خویش و اصل و درین سال ناخوشی طاعون بولایت کردستان  
افتاده جمعی کثیر رو بیدار عدم بناده و سنه اتنی بلیتین و بایه بعد لاف  
علیه قی خان از حکومت مغز و ک بجا کم سفرو س یا کوه منصور ب گردانید  
عباس قلی خان دوباره بر تبه ایالت کردستان سرافزاری رسید  
در این اثنا فتنه افغانه ظاهر گردید مفضل آن در تاریخ نادری مسطور است  
عباس قلی خان با جمعیت کردستان بکنک افغان ملاقی فریقین واقع گردید  
بیران قتال و جدال از جانبین اشتعال و سروتن و بیران در قویم  
اسبان پمال جمعی کثیر از افغانه از ضرب حرب دلاوران بیدار  
عدم شتافتند و بعضی از امانالی کردستان کزیرا فرصت یافتند بقیه  
پاداری کرده با دست و برد و زور و خور و جنگی بگریز با ستیز و او بیز  
رو بولایت آورده که بختگانی که قبل از عباس قلی خان و سایر سپاه  
وار در کردستان می شتوند امانالی ولایت اینگونه حرکت را از امانالی

بسیزده

نه پسندید و فرار کرد ستانرا از دست افغانه بر خود تنگ و عار  
دیده که بختگانرا جمع کرده و بطور سنوان چادر شب بر سر ایشان  
پوشیده و در تقصیحی احوالشان کوشیده هر یک را نامزد شخصی کردند  
خلاصه افغان بر ایران غالب و روحی نیز کردستان و همدان  
و کرمانشاهان الی سلطانیه و آبر و تمامی آذربایجان و آن بوم و بوم  
مسخر از هر طرف مشغول دست اندازی و از هر سمت بنامی پاداری  
بنادند مردم از جور افغان بفرغان و از ظلم روحی هر اسان شدند از  
یک طرف روسیه درمازندران استیلا یافت و از جانبی ولایتی را  
عرب مسخر گردانیده و در جای دیگر ترک و عجم خود را بمیان مملکت  
رسانیده هر سرکشی کردن بچو درانی بر افراخت و هر بوم خود را  
بیداری ندخت القصه ایران از ظلم مخالف و ایران و مملکت از جور  
و دشمن بجان آمدند تا اینکه فروغ مهر طلعت نادری بسان خسرو و خانی

جلوه ظهور نمود و ولایت ایران بضر بایزوی و ولادری از محافل  
استر داد و همد و توران و خوارزم و کرتستان را بر سر او نهاد  
هر مملکتی را بوارت با الاستحقاق خود داد و صفحہ برابر از خوارزم  
روم و افغنہ پاک ساخت و دشمنان را مجموع بر خاک و هلاک  
انداخت در تاریخ نادری تفصیل آن مسطور است هر که را <sup>حقیقت</sup>  
کیفیت آن منظور است او را مطالعه نماید از آنجمله خانہ پاشای  
ولد سلیمان پاشای بایان در سنندج بکمرانی مشغول بوده  
او را نیز با سایر حکام کرمانشاهان و همدان و آذربایجان بیرون نمود  
و ذکر سبب فیردی خان محمد خان در آن اوان در خدمت  
سبحان ویردی پاشا ملقب و با مر حکومت آن مکان صاحب  
منصب بود و در و مرا اطاعت می نمود در سنه هزار و صد  
چهل و دو او را ملقب بلقب خانی و استقلال مر ولایت و حکمرانی

گردید در این اثنا مادر شاه را بیت از دما بیکر نسبت مرآت در تهران  
و شاه با زینت را بعزم تسخیر آن صفحات در پرواز آورده شاه <sup>سیا</sup>  
پرووی نادری بجا نظر رسیده با رومی بنامی مقابله و مقاتله گذاشته  
امالی روم مید از خالی دیده علم جلادت بر افراشته بدستورش  
ولایتها را بقرف خویش آورده شاه جلما سب تلافی او مانده  
بکشتن و کوشش و بزدوز و خود مشغول بود و نذا بتدانش <sup>سب</sup>  
غالب ثانی الحال مجادله نماید مغلوب می شود از فکر سپوده و دور  
بار و میله بواب مصالحه باز باز بدستور سابق ولایتها می رومی  
تصرف نمودند ایندفعه خالد پاشای برادر خانہ پاشا حاکم سنندج  
و از هر دیاری آواره هرج و مرج بلند کردید و تاخت محمود سارانی  
که دران اوان که سنه هزار و صد و چهل چهار باشد بوقوع عجز  
و این واقعهها مسموع سمع مادرش را کردید از خشم و قهر بیان

از در بر خود و چیده و مانند پد بر خویشش زیده بعد از  
تسخیر هرات و نظام آن سرحدات بمشقی برق و نیز می داد  
روی عزم را بقرق و از با بجان نهاد مخالفان را دوباره از دیلا  
پرون و دشمنان را بجنگی سرخون گردانیده در سنه خمس  
اربعین و مائه بعد الالف خانه پانجا را از سنندج اخراج و تا  
از اخذ نایج و خراج او را روانه کراچ ساخته باز سبجانی نویر و بجان  
بامر حکومت پرداخته چون بمقر حکومت نزول بعد از یکسایا  
سبجانی نویر می خان را مغزول مصطفی قلی خان ولد محمد خان  
بعد از غزل برادرش بایالت کردستان سرافرازی و ابالی  
کردستان را اولنوازی چون از عهد حکومت برون نیاید  
رقم غزل بر صفحه احوالش کشیده سه باره سبجانی نویر و بجان  
بر ولایت کردستان بسوطله بید کردید شش سال و یکبار

ایمان

رباست پروخت و پرتو لطف و احسان بر احوال ابالی و ابالی  
انداخت بعد از معاشرت مادر شاه از سفر هندوستان  
سبجانی نویر و بجان را بحضور طلبیده احمد سلطان ولدش که در سفر  
هند و توران از لثربین رکاب بود و خدمات نمایان از او صد  
و پرویز نمود بنیابت الایاله کردستان تعیین و مامور فرموده  
هزار و صد و پنجاه ستمه احمد سلطان را احضار باز سبجانی نویر و بجان  
ولایت مرجمت و روانه اندبار ساخت باز بامر حکمرانی پرداخت  
بعد از یکسال و سه ماه معزوش گردانیده و احمد سلطان را  
خانمی رسانیده بوالی ولایت کردستانش قرار داد و سرافرازی  
گردانیده ذکر بایالت خان احمد خان سبجانی نویر و در سنه اربع و  
وما بعد الف خان احمد خان سنند بایالت کردستان را از وجود  
خویش نهب و زینت داد ابواب احسان و انعام بر روی خاص

و عوام کشت و در ضبط ممالک و حفظ مسالک طریق خوب اقدام  
فرمودی و در قلع و قمع طوایف قطاع الطریق بلوازم جدو جد  
اقدام نمودی و در اسم امور ولایت و رفاه عالی سپاهی و  
رعایت رعیت و قبیله غافل نبودی در <sup>دوره</sup> <sup>بسیار</sup> سبب <sup>بسیار</sup> عظمت  
و عدم جهوبات امالی گردستان دل غمین و سینه چاک جانها  
در غم در آنها گرفتار دام هلاک از شدت جوع مردم بخوردن خاک  
شروع و از معدومی نان شما خسته و دیده با نمناک گردید جان  
جنگازی کور و چراغ خانواد بانی نور کانون مطبختها خواهش  
و کاسها خالی تر از سرپوشش گردید گردستان نزدیک بویراق  
رسید الحق خان احمد خان دران اوان ابواب احسان  
گشوده هر روز اعلی و ادنی را چهره خور خوان بود و گرم نموده  
طریق صیقلت را بسته و ابواب بنار شاهرا شکسته بر اهل <sup>آیت</sup>

همین

تقسیم و انبارت خود را بفقرا و مساکین تسلیم از خوف و بیم آنکه انبار  
شاهرا شکسته در بجات بر روی خود بسته از سطوت و ولایت  
ناوری و ولایت شهنشسته بعزم فرار بملکت روم بر صدر زین  
بشهر زور نزول و بان بوم و بر پر تو و وصول دکنده ظاهر بیک ایلی  
احشام جاف علی الظاهر از جاوده اطاعت و خدمتگذاری  
اسخاف و رزیده او را بجنور خویش طلبید فوراً تن او را از سر  
سبک گردانیده با فتنش را بدرک اسفل رسانیده خالد پاشا  
متصرف بایان از استماع این خبر وحشت تو امان با هزاریم  
و تشویش بقدیم استقبال پیش آمده و پیشکش خوب گذاریده  
و تعارف خوب با انجام رسانیده الحاصل از آنجا راهی مرو  
موصول بعد از وصول بآن دیار حاکم آنجا طریق مخالفت گشود  
و ابواب موافقت مسدود نمود باندا حتن تو و شلیک بقتلک

پیغام جنگ بگویش خان با فرزندک رسانیده باعث خشم خان احمد  
گردید بقره و غلبه قلعه را تسخیر و حاکم آنجا را دستگیر فوراً با تمام کلماتش  
پر و اخت و بدیاری عدلش روانه ساخت و دیگر بر جای او نشاند  
از آنجا راهی در روانه دبار حلب و با بکر کردید القصد بهر دو با کینه  
و وصول بند ختی و محل نزول ساختی هر گاه حکام و امانی آن مکان طریقت  
اطاعت و انقیاد نمودی او را بنوازش و تشریفات خاص سرفراز  
فرمودی و اگر سپیل مخالفت باز و باز حد کلیم خود در آن کشید  
باز به پانهای او را بریدی نخل جبا نشن از پایی در آوردی  
و دیگر بر جای او نصب کردی خلاصه بدین وتیره روزگار  
گذرانیده تا خود را بجوای قسطنطنیه رسانیده حسب الامر خوانند  
صدر اعظم با چندین پاشایان معظم و دیوان افندی و شیخ الاسلام  
و جمعی از رجالان عظام با جمعیت تمام در محال شوکت و جلال

الی کبیرتلی با استقبال آیده خان احمد خان را با هزار و اکرام و دخل  
اسلامبول و در سرای سلطانی نزول نمود و بعد از نوازشات پیچید  
و تعارفات از حد افزون قیصر در شفاقات کوناگون آن سرور در وقت  
ادرینه ساخته و سایه وصول بر سر امانی آنجا انداخته و آن مکانی که در زمان  
قدیم قسطنطنیه در تصرف فرنگ بوده مقرر حکمرانی و پادشخت سلطین  
عثمانی بوده بخان احمد خان تقویض و واکزار فرموده و در محل دیو کا  
حکمرانی نموده در آن اوان که خان احمد خان از ولایت کردستان برود  
و بدو در محال شخص خود را با درین رسانید منوچهر بیگ بن محمد بیگ  
نیره مرحوم سلیمان خان والی که جدا اولین راقم حروف است  
بنیابت و ولایت کردستان منسوب چون بتاهی انبارشاهی  
وقوع و گذارتن آن بسمع نادر شاه مسموع گردید منوچهر بیگ تا بسبب  
سبب مواخذة انبارت بحضور طلبیده او هم از آنجا راهی

وروانه حضورشاهی گردیده در عرض راه انبارداران را تلفت بعد از آن  
بجضورشاهی مشرف و از وی مواخذه انبارت کرده در جواب بعض  
رسانیده اولاً اینکه احوال انبارت سرکار محلو و مشمون و برحمت  
و برحمت شاهی از پیشتر افزون است ثانیاً اینکه <sup>منگام</sup> محط اگر انبار  
شاه را تباہ و بخلوق تقسیم میکردیم زیاده از هزار هزار نفر بیار عدم  
میرسید من تن بقضا دادم و کسی را بعدم آبا و نذر سلامم به مات  
یکنفر باعث حیات و نجات چندین بشر باشد سهل است سر خود  
بر کف دست نهاده و باین دربار معدلت مدار آورده و بکشتن خود  
افتخار کرده که بکشتی حاکمی در بنوازی روستا چونکه منوچهر بیگ <sup>تاج</sup>  
با محاسن سفید بجضورشاه رسیده بعد ازین گفت و شنید کجلید  
قران مجید را بجز صیرفی بدو بخشید و بجلاج فاخرش سرافراز گردانید  
رقم نیابت را باز بدو داده و بولایت کردستانش فرستاده با

سکا از در ۱۱۱

سبب نوبت و بجا نوبت با مروانی کرمی ولایت مامور ساخت مدت  
سه سال دیگر با مروان ریاست و حکمرانی پر و خست چون مادرشاه دست  
ظلم و تعدی از آستین گشاده از آنجست کردستان رو خرابی  
نهاده باز سبب نوبت و بجا نوبت از طلبیده و به پیکری طهرانش سرافراز  
کرد انیده و جمیع اعزّه و اعیان کردستان را کوجانیده بطهران  
فرستاد منوچهر بیگ نایب دران اوان فرار اختیار مدتی  
بجما فرار گرفته بعد از آنجا کوجانیده بشهر زور رفته در جوار ابا عبید  
داعی حق را لپیک اجابت گفته بدار بقا خرامید مادرشاه حاجی  
مولاویری خانزا بغرم ضابطی روانه کردستان نموده ضابطی  
حاجی مولاویری <sup>حاجی</sup> چون خرابی ولایت را بهانه حاجی مولاویری  
ویرد بجا نوبت ضابطی بکردستان روانه وار و سنجج گردیدند  
سبب ویرانی ولایت و معدومی سکنت و رعایت و خلوت

نکرده بعد از شش ماه نادرشاه او را طلبیده باز سجا نویر و بجانها  
والی کردستان گردانیده ایندفعه ولایت بکلی خراب و رعیت  
بتمامی بیاب در او اخر سال باز او را معزول و حسنعلی خان را بوالی کردی  
منسوب حسنعلی خان بن عباسعلی نادر سنه هزار صد و پنجاه  
هشت حسنعلی خان با مر حکومت اشتغال چون رحمت پفایده  
موجب طلال می شد بعد از یکسال باز نادرشاه سجا نویر و بجانها  
کردستان ساخت گذارش و عوای با امامقلی و بهر بیت و مجله  
باروم بعد از فوت سجا نویر دی خان مر قوم می شود در سنه  
هزار صد پنجاه و نه هجری سجا نویر و بجانها بحضور طلبید محمد رضا پیک  
که چهره با مر ضابطی روانه کردستان گردانید ضابطی محمد رضا پیک  
مشهد کویند محمد رضا پیک مردی شد خود هرزه گویند ششم بدست بود  
اعلی وادنی از وی تشریح نمود اعزّه و عیار را برای بزوی امری

نقطه

تقصیح میگرد و انواع بد رفتاری را بعمل می آورد ابواب ناسازیرا  
باز و دست نظلم دراز کرده اعالی وادانی در نظرش یکسان وضع  
و شریف از فعالیتش هر اسان لایدر و بد بر نادر می آورده  
داز ظلم و تعدی و شکایت کرده او را معزول سجا نویر و بجانها  
با ششم بوالی کردستان قرار داده در ولایت نهادند  
سعی و کوشش بعمل آورده دیناری زمان دیوان وصول نکرد  
مردم از خوف بیم نادرشاه از جان بزار و با خود محرم کرده بیکبارگی  
فرار اختیار خاص عام ایشان بران قرار می گیرد سجا نویر  
از او بامی پذیرد در این اثنا خبر قتل نادرشاه میرسد که آن کار  
سجان ویرد بجان مردم کردستان ارشندین آن  
حمیاتی تازه و سروری بی اندازه رو میید بد چند نفری سواره  
افغان سقاوشین کردستان بوده خبر قتل نادرشاه می شنوند

نگروده بعد از شش ماه نادرشاه او را طلبیده باز سجانویر و بجانان  
والی کردستان گردانیده ایندفعه ولایت بکلی خراب و رعیت  
بتمامی نیاب در او اخر سال با زور امعزول و حسنعلی خان ابوالکری  
منسوب حسنعلی خان بن عباسعلی نادر سنه هزار صد و پنجاه  
هشت حسنعلی خان با مر حکومت اشتغال چون رحمت پهلاید  
موجب طلال می شد بعد از یکسال با زور شاه سجانویر و بجانان  
کردستان ساخت گذارش و عوای با امانت و بهر بیت و مجاله  
باروم بعد از فوت سجانویر دی خان مر قوم می شود در سنه  
هزار صد پنجاه و نه هجری سجانویر و بجانان کجنور طلبید محمد رضا پیک  
کر خیر با مر ضابطی روانه کردستان گردانید ضابطی محمد رضا پیک  
مشرقی گویند محمد رضا پیک مردی تندخو و هرزه گویند خشم بدست بود  
اعلی وادنی از وی تزلزل نمود اعزّه و اعیان را برای بزوی امری

نوع

تفصیح میگرد و انواع بد رفتاری را بعمل می آورد ابواب ناسازیرا  
باز و دست نظم دراز کرده اعالی وادانی در نظرش یکسان وضع  
و شریف از افعالش هر اسان لابد بود بر نادر می آورده  
داز ظلم و تعدی و شکایت کرده او را معزول سجانویر و بجانان  
باو شتم بوالی کردستان فرار داده و در ولایت نهادند  
سعی و کوشش بعمل آورده دیناری زمان دیوان وصول کرده  
مردم از خوف بیم نادر شاه از جان بزار و با خود محرم کرده بیکبارگی  
فرار اختیار خاص و عام ایشان بران قرار می گیرد سجانویر  
از او مای پذیرد در این اثنا خبر قتل نادر شاه میرسد که آن کار  
سجان ویر و بجانان مردم کردستان از شنیدن آن  
حمیاتی تازه و سروری بی اندازه رو می دهد چند نفری سواره  
افغان سقلاوشین کردستان بوده خبر قتل نادر شاه می شنوند

بفکر آخت و تازولایت می یافتند سجا نویر دینجان در آن موافق  
تدبیر حکیمان بکار پیر داین است که جماعت معلا و بر ایگان بکلیان  
سجوت می طلبید و او را میگوید که مردم کردستان حضرتان و کوه  
نشین هستند جمعی کثیر ایشان جنگلی و بعضی از آنها احتشامی است  
اما افعال آنها را از نا در شاه و پیکانه بهمان داشته ایم حال آنکه  
این خبر مجموعستان خوشحال و غم و تمامی انطوائف نوشته جات  
متعدد را بنزد ارسال و اظهار کرده که پائیند و مجموع شما را بگیا  
بعد از مطابقت سبب و براق شمار الحنت و عربان کرده بضر  
مرزاق و چاق بنما را بقتل رسانند عبرت آفاق سازند و با تمام  
کاربان پردازند چون درین عرض مدت از شما بخرنیکی بدین  
و حرف نقوری از کس نشنید بنا بران شمار مستحضر گردانند  
که هنوز آن شباهین الا انها نرسیده شما را خت بجاست

بامین

بامین عاقبت کشیده باران از استماع این خبر جنگلی پریشان  
احوال و سر اسیمه و مضطر گردیده سر خویش و راه او طمان پیش گرفتند  
بهمدان رسیده آنجا را تا خت و تاز کردانیده در <sup>۱۶۱</sup> سنغلی خان  
ذکر ابالت دوباره سنغلی خان و در عباسقلی خان و مجاوره <sup>مقلان</sup> اما  
رنکته و جنود و سایر محال کرمانشاهان و فتح کردن و محاربه بسیار  
از طرف بر ابراهیم شاه بوالی کردستان فرار داد می شود و سجان  
ویر و دینجان بهمدان رفته در آنجا داعی حق را لیکت اجابت گفته  
نغش را آورده در شیدا خاک کرده ولایت کردستان  
فی الجمله آبادی بهر رسانیده حسنعلی خان جمعیتی فراهم آورده  
از طوائف افغان و بعضی گروه دیگر کردستان معمر گردید  
درین اثنا خبر خروج اما مقلی خان رنکته در کرمانشاهان ظهور نمود  
تفصیل این اجمال آنکه اما مقلی خان رنکته بخت سپاه مغز

از گروه کله و سایر ایلات گروه ایلات کرمانستان جمعیتی میفرستاد  
فراهم آورده استعدادی کامل پیدا کرده با لشکر زیاد از حد و سپاه  
لاخصی و لا تعداد کرده بجایاری و سایر طوایف آذربایجان  
ساخته و کوچخانه و زنبورک برآه انداخته تقاره خانه ریاد و خرابی  
بی تعداد و بگردستان نهاد حسعلی خان نیز با جمعیتی که داشت  
قدم در میدان دلاوری گذاشت بمقابله و مقاتله خصم شتافت  
و در در بند پهلاد در تلافی فریقین صورت یافت صفها از طرف  
راست کرده و نصرت از غذای خواسته با نداشتن توبه  
آتش حرب را بنوعی افروخته که خرمن جیات جمع کثیر در آن میان  
با آتش پیدا سوخته جوانان نامی از بزرگ هستی بدیاری میمندی  
کردیدند اما لی کردستان بجملاست مردانه و صدیات دلیرانه بسیار  
سمندر روی بدان آتش آتشخانه نهاده بسیاری از آنها را بکشم

اللهم

فرستاده بعد از سنیز و آویز بقلب ایشان جلو ریز او بار از جای  
برداشته رنخته مرکب شد و در ابا حمزه کلمه تیر زانده رو بگریز نهاد  
سر زنده بسیار و احترامه و کبیب پشمار نصیب دلیران ظهور تقار  
کردیده سیم قش و ظهور بر سپاه حسعلی خان و زنده تو بجان و زنبورک  
و تقار خانه و ضمیمه و خرگاه رنخته بدست و لاوران کردستان  
رسیده مدتی در آن مکان بقسیم عنایم و اخذ و جو با ت مشغول  
گردیده بعلاوه کرمانستان و دینور و بروجرد و کلپا بجان و ملا بر کز  
و فرامان و آن حوالی را متصرف گردانید در آن اوان سلیم پاشا  
از طرف وزیر بغداد بجای بان فرار و او شده خالد پاشای  
خالد پاشای حاکم سابق بلایان فرار کرده و پناه به حسعلی خان آورده  
حسعلی خان معاونت او را نکرده با جنود کردستان بدین سلیم  
پاشای میان کمر همت بسته در سنج حرکت و در و لوان

میکرد و در ظرف وزیر بغداد و امیر کما پاشا و شمس آقایی حاکم  
موصل و عشایر اعراب و جنود و چند کجک و امداد سلیم پاشا  
و قوچ پاشای حاکم گوی نیز محمد و معاون او بوده و در جنگهای مرغان  
ملاحی و فزین اتفاق افتاده بعد از تسویه صفوف دست بر سر  
و سیوف باریزه مهم بمقتله انجامیده آتش حرب طعن و ضرب  
چنان ارتفاع یافته بایره آتش کوه ناری از سوخته بجزخ چارم  
از ششغوی تیغ ابدار و بوارق اصلی شبار چهر بهادران همه  
کوه زریز روی دواران همه رارنگ سندروس قشون کرد  
منزوم گردیده حسنعلی خان فرار و بنزد آزادخان رفته سلیم پاشا  
وارد سنندج و در آنجا فرار گرفته تعذیب اعزّه و عیان و  
امکان او هم روی امیران بنزد آزادخان آورده مبالغی  
پیشکش بد داده بطبع مال و دولت افتاده تنگ و ناموس

آنرا

و غیرت را برکنار نهاده از حیثیت و تعصب گذشته حسنعلی خان  
مجبوس ساخته و معزول گشته آزادخان بدان وسیله طمع کاری  
ابردی خود را برده و حسنعلی خان را مقید و مقلول سلیم پاشا  
و رقم ولایت کرد ستانرا علاوه بابان بدو تفویض نمود بعد  
از مراجعت و رسیدن بولایت حسنعلی خان را بیدار عدم شناساند  
و خودش بر ولایت عهد تکیه زد خالد پاشا دست نوسل  
بدامن والی در السلام بغداد برده و روی التجا بدرگاه او آورده  
ولایت بابان را بدو واگذار کرده سلیم پاشا بغرم شکایت  
این حکایت بنزد آزادخان شناسانده و کریم خان زند در آن  
اشا فرصت غنیمت کرده بشهر سنندج چپاول اندازد  
تاخت و تاز کرده اجامه او بانس بعد از غارت و تاراج  
آتش زده انالی کردستان لابد و علاج حاکم بابان

از ولایت اخراج کریمجان برادر حسنعلی خان بجای کرمانج  
حاکم ولایت قرار داد کرده دینا در پیش خدای تبارک و تعالی  
بی وجود و بی قدر و مقدار است ان الارض لله یورثها من  
من عباده کریمجان بن عباسعلی خان چون کریمجان در بارگاه  
مستقل گردید فی الحقیقه بر سید ایالت رسید ولایت از وجود  
شخص نجیب و بجزای نهاد و مملکت از قدم نشویش در حفظ  
افتاد و لهامی خلق آسوده و روی خلائق پرآموده اعلی و ادنی  
از پیکاره او محزون و اعزّه و اعیان ازین واقعه دل پر خون  
دور و نزدیک از افعالش قرین غصه و غم و کرد و ترک و <sup>حکایت</sup>  
از اطوارش با حسرت و افسوس توأم زشتی از زبان چشم  
و خوب را از بد تفاوت بیند آینه نمان و آبی خوردی ابروی  
عالمی بردی خاک بر سر کردستان که کریمجان هم در او با <sup>حکایت</sup>

کریم

پروخت و آتش سجان خود و خامنان عالم اندخت نیاید  
کسی از گرم کریم چاره ساز و رحمت ایزد بنده نواز نا امید  
کشت ع که این بجزه عروس هزار داماوست چون مردی  
بود پیکاره بسمت شامیان و آنجا آواره شد و با دشمن  
نمید بوسف کجا کرد و تکار انداز کرد مسکن جسمی حیا  
باشد چراگاه حمارة گویند شبی یکفر از آدمان اعزّه و اعیان بغم  
وزدی بجانه کسی رفتی و صاحب خانه زور گرفتی بزد کریمجان آورد  
همان ساعت زور گرفته و گوش صاحب مال را برید و <sup>یکانه</sup>  
افعال بسیار از وی ظهور رسیده آری فلک کج باز و چرخ دور  
پر و رسفله نواز از اینگونه اشخاص جمال از پرده خفا و خج  
بیرون آورده مشهور و دیده بینندگان دارد فصل است  
از پادشاهان قدیم شخصی بدیم فرماندهی و وزیرت پادشاهی

چون از عقل بهره نداشتی خود را مالک هفت اقلیم نپدشتی  
در روز بار ملک خود را بلا زمان قسمت کردی با وجودی  
عس امر و نه پیش قدم از چار و دوازده حصار بیرون تواند گذاشتن  
و حکم انبیش کاری و کبر نمی توانست بجز اینکه خود در آن شهر  
نگاه داشتن روز بازگانی همراه کاروانی در عرض راه قطع نظر  
مال او را برده بوده بداد خواهی بدربار شاه می آمده از شکایت  
راه زیان پادشاه را حکایت کرد و زوی پرسید میروم کجا  
گفت هندوستانی همان ساعت حکم کرد در قم حکومت مملکت  
هندوستان را بنام او نوشتند چون که کارگذاران از دلوآن  
و نادانیش بلدیت داشتند کسی در آن گفت که این چه محل  
میگوئی تا یکی از خواص بعرض رسانید این ماجرا حاکم هندوستان  
فراد فرمودی میباید پیچید سپاه پردازد و بسپاه جمعیت

قور

خود را استقلال سازد این سخن در دل آن ابله جای گیر آمد یعنی  
خطیر بآن بازگان داده و او را از حضور بیرون فرستاده برود  
و حکومت مملکت هندوستان بکنند اگر چه در همه او ان نفع  
اشخاص نادان نه منحصر بکمی است ازین اشخاص چند خود را در آن  
میدانند و کمال با کینه کی امرستان میگذرد و بسیار می شنید  
که در عقل و فضل افلاطون زمانه و در فهم و دانش و علم در عالم  
یکانه بنام یکشنبه محتاج و بقوت بگروزه احتیاج دارند  
فلک سفلی فدا می تو من دست برهنه و راند از در پنج  
تخرید بر میخ نند - جل ز ر بفت بر خرا نند از د - بهما منت  
استخوان بختند - بملک قوت شکر اندازد - الا لا حکم و ایه  
تر جوبن سبحان الله حقیر را بین که از کجا بکجا افتادم و در شب  
خامه را در کدام میدان جولان و ادم از بد کاری کربخانی

کیست خوشتر از بنام ناپه مرتبه سرکشی کرد عثمان از کف بعضی  
 مدعا گرفته در پیدای حیرت جولان بازی میباید کجا بودم اکنون  
 فنادم کجا عثمان سخن شد ز دستم ران چون از طایفه بنی اردلان  
 کسی بنایسته والی کری باشد بود و بهاران با کریم خان نجس  
 کاری کرده و پای او را بمیان آورده تا اینکه کسی لایق حکمرانی باشد  
 پیداشود در آن عهد و او ان خسرو خان ولد خان احمد خان  
 در عیاب و کسی که والی ولایت باشد نایاب و خسرو خان هم  
 در عهد شباب در خدمت محمد حسن خان قاجار بر سر پرده  
 در سنه هزار و صد و هفتاد و گریختان رویدار آخرت نهاد و  
 سلیم پاشا و سلیمان پاشا هر دو ادعای ولایت کردند تا آنکه  
 داشته هر دو عرایض و شکش را با یکاشته نزد محمد حسن خان  
 میفرستند خسرو خان مطلب ایامه و بخدمت محمد حسن خان

لنانه

شانه سبقت گرفته مطلب را بر فرض رسانیده در جواب  
 میگوید تو محمد حسن را بد شناخته من چنان کسی نمیشم که چشم  
 از تنگ و عار بپوشم و ولایت را به پیکانه با فروشم و غیر مستحق را  
 ولایت بخوانم داد از هر باب بت خوا طرت جمع باد همانست  
 دست بر سینه محاسن کان امالی با بان نهاده و مشکش را با  
 پس داده و رو بیابانش فرستاده و خلعت و رقم ایالت  
 کرد ستار ایام خسرو خان مرقوم و او را روانه آن بر بوم  
 فرموده جولان دادن اشوب قلم عزیز بن شیم در صفحه میدان و یاد کرد  
 خسرو خان ارولان والی کرد گستان و فرمان روا و حکمران  
 مضافات آن سامان و کذا و غیره و وقایع ایشان  
 در آن امنیت گستان بقدرت ملک گستان  
 در سنه هزار و صد و هفتاد و هجری خسرو خان علم نیکبامی و غایت

برافراشت و قدم برستد امارت و حکمرانی ولایت گذشت  
ولایت سوخته و کارمانا ساخته و مات خراب و رعیت نایاب  
اعزّه و اعیان در عیاب خورد و بزرگ در اضطراب ایالی است  
افسوده جمیع خلایق برآمده محل سکونت نواب عالی و بندگان  
والی بعد ریک کل فالی دران حوالی سوای قلعه حسن آباد و آگاهی  
خیر ممکن بوده بسبب عدم مکان و نبودن استعداد تعلیه  
حسن آباد درفته و در آن مکان قرار گرفته بحسن تدبیر غایب از جمع  
کرده و حاضر از استمالت داده بر عمارت و زرعیت  
ترغیب نموده باندک فرصتی فی الجمله ولایت را معمور و آباد  
کردانیده و سایه عاطفت و احسان بر مفارق دور  
و نزدیک رسانیده چون در بارگاه ابالت و حکمرانی قرار  
گرفته صفحه ولایت رونق و طراوت پذیرفته بر توانوار <sup>نشان</sup> انوار

المفارق

بر مفارق اعالی و ادانی یافته برود و شن احوال عایا و برابا  
از تشریفات مراسم نایب و زینت یافته به تنظیم امور ولایت  
و تسبیح امور کار رعیت و رفاه حالی سکنت و متوطنین و سبکباری  
ایالی آنسر زین پر دخته و سایه مرحمت و عطا را بر سر مسابین  
ولایت انداخته عاماً عموماً غاشیه اطاحت و فرمان برداری  
پیرایه برودش و قلاوه بندگی و جان نثارش از یب کرد  
و کوش ساخته سوای خسرو بکت و مهر علی سلطان بایل و <sup>نصف</sup> طغان  
مسرو و با استعداد مغرور بودند سر از اطاحت پیچیده با  
از دایره خدمتکاری بیرون کشیده کردن بخود سری برافراخته  
و خسرو خانرا از خود آزرده خاطر ساخته چون دران اوان  
احوال ولایت مهمل و کارهای دیگر مختل بود هر گاه والی میخوا  
مدبیری کرده و حکیمان آبی بروی کار آورده موافق مزاج ایشان

بنود که همت بدفع آنها بسته و بحال استقلال در قلعه نشسته  
که بوسیده نشسته حیاتشان گسسته و خودشان هم از افسردگی رسته  
در ۱۷۲۱ بعزم سیر و شکار و تفریح و شست و کوبسار از قلعه برو  
جسته از فراز به نشیب تشریف آورده مهر علی سلطان و خسرو  
تخلیف کرده از آنجا نیکه الخائن و خائف هر کس که ناختمی ورزد  
و ستم در کارها گزند خدمتگذار بی باک و خائن و ایم خوفناک است  
از کارهای حاصل خویش در جان بزم و خوف و در دل هراس پیش  
کشیده و تدبیر چنان بجا طرستان رسیده که هر گاه یکی از ایشان  
بترد خسرو خان باید دیگری در منزل توقف نماید یا یکی برو  
قلعه رود آن و کرد در رون قلعه بماند بنا بر آن مهر علی سلطان  
در رکاب والی روانه خسرو بیک عذر برآهانه آورده در قلعه  
نشسته که بدین توفیق به شست خاشاک را سیل و جوار و نر  
لر

بسه خسرو خان بعد از سیر و گشت در آن کوه و دشت  
بجهت خوردن نهار و اکل چاشت فرود می آید و در امکان  
امر بجای مهر علی سلطان میفرماید و چند نفر را برای گرفتن خسرو  
روانه قلعه مینماید خسرو بیک بنا به زوری که داشت خود را تم  
ثانی میزند اشته تن بجای در نمیدهد دست و بر روی کرده و زد  
و خوردی بجای آورده بقتلش میرسانند سرش را از تن جدا  
کرده بجنور خسرو خان آورده بعد از کشتن او حکم بقتل  
مهر علی سلطان صادر می شود و او را نیز بضر بیع تیرند بار عدا  
میفرستد خسرو خان بنا به فور کیاست در امر ریاست  
استقلال بی هم میرساند در ۱۷۲۱ از او خان افغان بعزم  
کردستان بازوی کشاده با استعداد و جنود زیاد و زنج  
همگی مستعد و آماده وار و کردستان و پهای قلعه مینماید

اگر چه در قلعه نشسته ولی در بقلعه رانسته چند روزی  
 آزاد خان در برون قلعه سرگردان و خسرو خان در میان <sup>قلعه</sup>  
 با ساس و سامان کوز محل آزاد بمیداد محمد آقای جلودار <sup>صدا</sup>  
 پیش او فرستاد که برسانید که پیغام او را با اضطراب تمام  
 انداخته و او را از آنجا بموطن خود نشرسانیده او را بگوید  
 اگر کیسالی در اینجا حاصل قامت اندازی و خود را مشغول <sup>بقلعه</sup>  
 گیری سازی اگر همه آتش شوی خود را خواهی سوخت  
 اگر همه باد کردی شتوانی شعله دشمنی افروخت اگر همه خاک  
 شوی بقلعه شتوانی رسید و اگر همه آب کردی بگرد این قلعه  
 شتوانی کرد باید درها بخاک تشین و خود را <sup>لنگون</sup> مدلول  
 من الحاسرین رسوا و بدنام در این محل و مقام سرگردان و  
 ادبار و آواره هر دیا کردانی در این صورت کار بجا <sup>ل</sup>

ادون

و توقف کردن بهمال چه فایده دارد محمد آقا هنگام ورود  
 بانگکان و حین تبلیغ پیغام آزاد خان را میگوید که خسرو خان <sup>چنین</sup>  
 فرمود او هم بعد ازین گفت و شنو میگوید خاک بر سر آزاد که  
 خسرو هم فرمود در همان کار کاری پیش نبرده بلکه از استماع این  
 حرف کله خوره نادم و خاسر مغاودت کرده خسرو خان شد  
 نش سال با مر ریاست ولایت اشتغال و در کمال <sup>کیت</sup>  
 و جلال استقلال تا در سال هزار و صد و هفتاد و شش <sup>کریمن</sup>  
 زند در بران فرمان فرما در مملکت حکم داد و کرد و سپهسالار <sup>بی</sup>  
 بابان عرضیه و تشنگش شایان بجهت کریمجان فرستاد  
 او رقم ولایت کردستان را بدو داد و افعی خدای <sup>لمیان</sup>  
 محمد حسن خان قاجار را پیا مرز که حمیت و تعصب او را  
 کریمجان ندانست آزاد خان را نمی شود منع کرد بهر تقدیر

سلیمان پاشا بام حکومت پر وخت و سنج را با توابع  
ضمیمه بایان ساخت گاهی در سنج گذران وومی در بایان  
حکمران تا اینکه در سنه ۱۱۷۷ در دست قتلبراهیم نامی بقتل رسید  
محمد پاشای برادرش فایم مقام او کردید و در بایان مشغول و  
علی خان ولد سلیمان پاشا ب سنج تزل نمود و خسرو خان  
بعدا ز معزولی مدتی نزد کربخان بوده باز او را بوالی ولایت  
قرار داد و نمود روانه کردستان ساخت سایه وصول  
بر سر امانی ولایت حق در مرکز خود قرار گرفت تا آنکه غیبی  
جاء الحق و ذوق کبائل را گفت در اوانی که سنه یک هزار و  
نود و یکت خواند کار روم والی دار السلام بغداد را امر کرد  
که جمعیتی تمام بجهت مطالبه مقام بر سر ولایت کردستان  
فرستاد و نیز بعضی از عساکر بغداد و لشکر موصل و آن سا

بسه

سپاه بی تعداد و از عشا پیر و اعراب فواجی زیاد و معاونت  
محمد پاشای بایان بکردستان فرستاد و محمد باجنود بی حدود  
پهنکام و خنجر خود را بر یوان رسانید چون این خبر در کردستان  
شایع و خسرو خان را مطلع نمودند از وفایع نه کسی را بی امداد  
بجانی روانه و نه طلب استعاشی از بیگانه با جمعیتی که  
داشت ممتهورانه ابلغار و در مر یوان بایستان و چار در عرض  
راه قلبلی از کرویسی و افشار بد و پوست اگر چه وجود او با  
باعث شکست خود مبد است بر کردانیدن او با را  
مصلحت ندیده بکنار و با چه مر یوان رسیده روی بگردن  
آورده و صفهار است کرده بعد آراستن صوف و آرایش  
سنان و سیوف از طرفین باند اختن توب و تفنگ  
بسان از دما و پلنگ نایره حر بر استتغال و بزد خورد

دوست برداشتغال که کردی و افتار فرار اختیار نمود  
گردستان از مشاهد این کار لابد و ناچار باشکستک حال <sup>دین</sup>  
احوال برشته جمعی قلیل قسبل و فوجی کثیر و سیکه بقیه بضابطه  
و قانون سپاهیکر و قاعده و رویه آقا نوکری بهر اهی خسرو  
وارد سنندج گردیده محمد پاشا و عسا کر روم از آن مکان قدم  
پشته تها ده و در همان کل زمین اسباده از خوف <sup>شاه</sup> بیم باد  
ایران در وادی حیرت سرگردان از کردار خود خجل و زکار  
خویش منفعل رسل و رسایل معذرت نامچا نوشته و طاب  
صلح و صلاحیت کشته اسرار با غراز و اکرام تمام مخصوص روانه  
سنندج میسازند تجدید مراسم عذر خواهی میبردارند <sup>خان</sup>  
مراتب ابرض کریم خان رسانیده و او را از واقعه مخبر  
گردانیده از استماع این سخن آتش فیرش منوجی شعله زن

که در

گردید که تتراره آتش فیر طایر رسیده در بای غنبطش در  
جوش و عجز غنبطش در خروشن آمده با حضار عسا کر نصرت یافت  
فرمان داد و صادق خان برادرش را با معدوی چند بسمت بصره  
فرستاد و نظر علی خان زند را با جمعی کثیر از راه مندلیج روانه  
بسمت بغداد و ذوالفقار خسته را با مور از طرف سقز روانه  
و کلبعلی خان را با علیمراد خان بقین و از راه سنندج روانه  
در و صادق خان بصره او را مسخر کرده نظر علی خان نیز  
حوالی را الی شش فرسخی بغداد و بکیطه تصرف آورده مجبور  
تاخت و تاز و اسیر او را بشیر از رسانیده نهب غارت  
بسیار و اموال و اسرای بی شمار نصیب دیران ظفر شقا  
گردید کلبعلی خان و علیمراد خان با لفاق خسرو خان رو بسمت  
بابان آورده محمد پاشا و لایت را گذاشته و با بقایمت

نداشته فرار اختیار آن صفحات را الی خرمانوت تاخت و تاراج کرد  
و ابرس بار و غنائم و اموال باوده از حساب نصیب و لاوردن طغر  
انتساب کردید از سر ای آن نواحی زیاده از دو هزار نفر و خبر ما که بفارس  
و سفاصل و بنا در رسید خسر و خان در امر ریاست و حکمرانی مستقل  
کردید تا در سال هزار و یکصد و نود و سه که کریم خان بجوار حمت  
حق بودست علیه او خان بجای نشست در دارالعلم شیراز جنب  
طراز سکه و خطبه خود بلند او از ساخت در همان سال ذوالفقار خان  
خم بهای سرکشی گذاشت او را از میان برداشت و امر <sup>سلطنت</sup>  
استقلال بهم رسانید اما الی کردستان بشکایت رفته علیه او خان  
خسر و خان را مغزول و کنزاد خان و لد سجا نوب و بجا از خلعت  
والی گری کردستان داده همان او ان خمت شنی با حوال علیه <sup>خان</sup>  
بهم رسیده قشون او مجموع کاتنم جراد و قشور از سر پاشید و منفرد

گذاشته

و متفرق گردید خسر و خان و رضا قلی خان برادرش نیز تعاقب  
کنزاد خان و ارکستنج کنزاد خان فرار و خسر و خان بعقب او  
ایستاد در قریه سرخه توت با ایشان و چار مجموع تاخت و تاراج  
و کنزاد خان با قلی بیباک و کریم خان برده محمود پاشای منصف  
بیابان مقدم او را کرامی داشته درین بین محمد پاشا و عمر بیگ  
برادرش را بیت مخالف برافراشته از خوف او کریم خان و پناه  
بخسر و خان آورده محمود پاشا بار سال فرستاد و کان ابو  
ساز کاری و اتفاقا مفتوح و طریق مخالفت و نفاق مسدود  
نمود که باین تقرب او کنزاد خان را روانه کردستان و والی  
محمد پاشا و عمر بیگ را بیابان فرستاد هر دو بعد و فا کرده  
روانه ساختند همگام ورود محمود پاشا هر دو برادر خود را  
بقتل رسانید و خسر و خان کنزاد خان را نوازش فرمود و جمعی که

با کز او خان فرار کرده فوج پناه بدرگاه خسرو خان آورده  
سوی محمد رشید پیک وکیل توسل بوالی بغداد برده بعد  
از یکسال لتجا بعلمیرا و خان برده جعفر خان برادرش را بجهت قلع  
و قمع خسرو خان آورده رقم والی گری با هم رضا قلی خان صادر کرد  
بعد از استماع این خبر خسرو خان با معدودی چند راهی و خود را  
پیش علمیرا و خان انداخت و خان احمد خان ولدش با کوچ  
و تواج و جمعی اعتراف و عیان بسمت شهر روز و بابان روانه سا<sup>خت</sup>  
در سنه ۹۴۰ رضا قلی خان از عقب خان احمد خان روانه اورا<sup>ان</sup>  
و جعفر خان وارد سنندج کردید لازمه بدرقاری را بمقدم  
رسانید و از آنجهت ابالی گردستان از جان گذشته تمامی  
متفرق گشته خان احمد خان بشهر زور نزول و لطفعلی خان  
و کز او خان هم بکرامتشانان پر تو و وصول نموده رضا قلی خان

بار دوم

رفته که در آن او ان امام قلی خان ادعائی داشته بمجرور رسیدن  
رضا قلی خان نوای حکمرانی برافراشته و خود را مستعد نشانی  
قدم بمیدان دلیری گذاشته کوسن جهانگیری بلند آواز و آهیت  
عزیز بلند آواز آورده با جمعیت کامل بدفع زندیه کمر همت  
بسته و گوشه کلاه جلادت شکسته رو بسمت اصفهان آورد  
و علمیرا و ان خان حرکت امام قلی خان معاودت نموده جعفر خان از  
سنندج فرار رضا قلی خان وارد سنندج کردید بعد از هفت روز  
لطفعلی خان و حضرات با عانت قشون کرامتشانان و اقوام محمد<sup>شاد</sup>  
بسنندج آمده رضا قلی خان در آن او ان زخم دار و مجروح چون  
مشرف بر موت و نزدیک بقوت بود با قالب بروج روی برگرد  
نهاده رخت از برای فانی بر لبست و برای باقی پوست  
همگام ورود خسرو خان با اصفهان شمس<sup>تنگ</sup> علمیرا و خان و اصفهان

کرد و تعارفی بجای نیاورده تا گذارش لطفعلی خان و ضیاعلی خان  
 بمعترض رسید بی اختیار خسرو خان را طلبیده رقم خلعت ابانت  
 ولایت بدو عنایت و با القات بجد و غایت او را برین منت  
 ساخت و رقم بیابیت را با خلعت بجهت خان احمد خان ولد  
 خسرو خان فرستاد و هنگام ورود خان احمد خان بسنندج  
 لطفعلی خان با عزت و اعیان پشتو از خان احمد خان را کرده  
 وارد کرد و بدستعل بنیابت و امر حکمرانی پرورشت امالی ولایت  
 مجموع امیدوار ساخت بعلت کم اوضاعی امالی کردستان  
 مال دیوان بعمل نمی آمد و دوباره علیمراد خان جعفر خان بجهت  
 مطالبه مالیات روانه کردستان ساخت هنگام ورود  
 اثنی عشر و ستم را بر جان اهل ولایت انداخت رعایا  
 و بر ابا متفرق و پراکنده گردیده گذارش بعلی مراد خان رسید

۴۰  
 ۱۰

جعفر خان را بحضور طلبیده در سنه هزار و صد و نود و نهم  
 خانزاد مرخص گردانیده و اردو سنندج گردید و لایزال این طور  
 دید از اصلاح او عاجز و حواله بتقدیر کرد و ابتدا بعد از چهار ماه  
 خبر فوت علیمراد خان رسید امالی کردستان حیاتی تازه و  
 سروری بی اندازه یافتند متفرقان همه بمسکن خود نشاندند  
 فی الجمله معموری بهم رسانید و در سنه الهی خان مرزگر بیان  
 حمل بر آورده با دعای سلطنت اسائه مرتب کرده همای  
 تسخیر ممالک بردماختن استیلا یافته با غرور بر بر و طانداخته  
 تسخیر کردستان را افتتاح کار ساخته جمعی از سپاه رومیه را  
 آراسته و جمعیت کاملی از سایر طوایف حوالی و حواشی  
 خویش با استعانت خواسته فوجی هم از هشتم و اکرا  
 مرتب نموده بعضی از طایفه محمد رشید پیک هم معادل او

معاول و بوده و جمع کثیر از غراب و خارج ولایت خود را با ما و  
 آورده با تو بجان و زنبورک و نقاره خانه و و طبل و علم و جنود  
 زنگنه درومی و کلهر و سایر طوایف فراهم آورده در راه بود  
 رو بسمت کردستان کرده با لشکر پیشمار و سواره و پیچی  
 زیاده از سی هزار نقاره خانه خواننده و علم افراخته باشلیک  
 زنبورک و دینور گذشته چون خبر آمدن الهی خان بسمع  
 خسرو خان رسید ازین حرکت پراهن صبر و دستگیرانی  
 در دیدبان شیر شتر زه خرید و گفت چنین کسی را چو خدای پادشاهی  
 و اینگونه شخصی چه مناسب سلطنت و دادخواهی است  
 که اگر مرصمت الهی یاری و بواطن اهل بیت نبوت مدوری  
 نمایند بضرر تیغ ابدار بجا رسد از او خشن بیرون اندازم  
 و خاک کرمانشاهانرا لکد کوب و ایران شیر شکار سازم بعد

از نسیم

بعد از تصمیم عزیمت و ترتیب جمعیت با جنود فلیل معلول  
 کم من قننه فلیل غلبت قننه کثیره با وزن السبجیح استعمال در  
 حرکت آورد بکنترلی نزول کرده از آنجا سپاه خود را بشمار  
 آورده سیصد نفر سواره داشته ولی هر یک را مقابل  
 رستم مل و جلاد و اجل بند داشته القصة فردای آن اتقانی خان  
 چون بکثرت سپاه خود مغرور و از قلت لشکر کردستان  
 مسرور بود قابل آن ندانسته که خودش بمقابل و مقابله  
 پردازد و جمعی کابل را با حضرات کردستانی تعیین در و  
 می سازد و ما رسیدن بایستان از کردستانی و باری  
 باقی نگذارند و خسرو خان را با دست بسته و بقیه اسرا  
 گرفتار کرده بجنورنش پانزده چون همد بگر میرسند جمعی  
 فلیل از مقدمه الجیس خسرو خان که میرزا یوسف سر کرده

ایستان بوده بر تشریح زنگنه اسباب نداشتن صدای سبزم  
 اجمع و بوقون الدبیر بلند آواز ساخته بر او با ناخته از غبار میدا  
 و برق تیغ دلاوران و کثرت دهان پدران فرزندانشان  
 زنگنه راه انزمام پیش بدیا خویش گریزان لشکر عقب  
 ایستان لوا و ما را احوال پریشان یوم بفرآلم من اجبه نمودار  
 کردید جمعی را از اسب و براق عاری و بعضی را هزار توت و  
 عواری بر کردانیده بجنور خسرو خان رسانید الهی خان  
 این خبر را یافته خودش با جنود بسیار بتجیل شتافته و بمقابل پرت  
 همگام تلافی نظر تحقیق بر جنود کرد و ستان نداشتن از کثرت  
 خود و قلت ایستان بسان قطره در مقابل دریای عمان بسیار  
 حقیر در نظرش جلوه می کند جهان تصور می نماید که این قوا  
 و سپاه و عقب مگر استفسار احوال کرده گفته اند همین است



در اصل

در حال غرور گفته اگر حقیقت حال چنین است هر روز  
 مقابل این زوار و وار و کربانستان می شود ازین مشت  
 سپاه چون خبر داد اگر همه در باقی کش است از شیر و آویز  
 ایستان چون خبر داد اگر همه فراسیاب لشکر کش است بنید  
 و بشید و بخیر بید پارید طرفین میگوید جمله آورده از شلبک  
 زنبورک و تشک و عریده نوب برق آهنک عرصه میدان  
 شبه رنگ و از آوای رعد کوس صفی خیر ایسان آبنون  
 از شمشیر سیف و بوارق سنان روی هواروش و از زنگنه  
 زنگنه و کله معرکه رزم مانند کلهش کلکون کردید همینکه ضرب  
 دست کرد و ستان را خوردند در میدان احدی از رویه  
 جان برون نبردند در طرفه العینی مانند شیر کرسنه و پلنگ  
 درنده که بوج کوزن و خنم نازند و بنیاد او ما را بر اندازند بقیستون



ایشان بوده برترین زکته اسب نداشتند صدای سبزم  
 الجع و بونون الدبر بلند آواز ساخته بر او با ناخته از غبار میدا  
 و برق تیغ دلاوران و کثرت دهان پدرا از فرزندانشان  
 زکته راه انزمام پیش بدیا خویش گریزان و لشکر عقب  
 ایشان لوا و مارا احوال پریشان یوم بغیر الم من اجبه نمودار  
 کردید جمعی را از اسب و یراق عاری و بعضی را هزارت و  
 عواری بر کردانیده بجنور خسرو خان رسانید الهی خان  
 این خبر را یافته خودش با جنود بسیار بتجیل شافته و بمقابل بردا  
 همگام تلافی نظر تحقیق بر جنود کرد و ستان نداشتند از کثرت  
 خود وقت ایشان بسان قطره در مقابل در بامی عمان  
 حقیر در نظرش جلوه می کند جهان تصور می نماید که این قوا  
 و سپاه در عقب مکرر استفسار احوال کرده گفته اند همین است



در اصل

در حال غرور گفته اگر حقیقت حال چنین است هر روز  
 مقابل این زوار و وار در کمانشان می شود ازین مشت  
 سپاه چون خیزد اگر همه در بامی آتش است از شیر و آوید  
 ایشان چون خیزد اگر همه فراسیاب لشکر کش است بنید  
 و بشید و بکیر بید پارید طرفین میگوید جمله آورده از شلبک  
 زنبورک و شکک و عریده نوب برق آهنگ عرصه میدان  
 شبه رنگ و از آوای رعد کوس صفحه خرابان آهنگ  
 از شعله سیف و بوارق سنان روی هوا روشن و از زو  
 زکته و کلهر معرکه رزم مانند گلشن کلکون کردید همینکه ضرب  
 دست کرد و ستانرا خوردند در میدان احدی از روی  
 جان برون نبردند در طرفه العینی مانند شیر کرسنه و بلنک  
 درنده که بوج کوزن و غم نازند و بیبا و او مارا بر اندازند بقتل



ایشان بوده بر تشریح زنگنه اسباب نداشتن صدای سیم  
 اجمع و بوقون الدبیر بلند آواز ساخته بر او ماناخته از خیار میدان  
 و برق تیغ دلاوران و کثرت دغان پدر از فرزندانشان  
 زنگنه راه انزلی پیش بدیا خویش گریزان لشکر از عقب  
 ایشان لو او را احوال پریشان یوم بفرآورد من اجبه نمود  
 کردید جمعی را از اسب و براق عاری و بعضی را به زور و  
 عاری بر کرده اند بجز خسر و دغان رسانید الهی خان  
 این خبر یافته خودش با جنود بسیار بتجلیل شتافته و بمقابل پر  
 همگام تلافی نظر تحقیق بر جنود کرد و ستان انداخته از کثرت  
 خود وقت ایشان بسان قطره در مقابل دریای عمان  
 حقیر در نظرش جلوه می کند جهان تصور می نماید که این قراول  
 و سپاه در عقب مکرر استفسار احوال کرده گفته اند همین



در اصل

در حال غرور گفته اگر حقیقت حال چنین است هر روز  
 مقابل این زوار و اردو کرمانشاهان می شود ازین مشت  
 سپاه چون خبر داد اگر همه در بای آتش است از شیر و آوین  
 ایشان جوانی که از همه فراسیاب لشکر کش است بنید  
 و یکشید و بکیر بنید پارید طرفین میگوید جمله آورده از شلبک  
 زنبورک و شکک و عریده نوب برق آهنگ عرصه میدان  
 شبه رنگ و از آوای رعد کوس صفحه خبر ایشان  
 از شمشیر سیف و بوارق سنان روی هوا روشن و از  
 زنگنه و کلهر معرکه رزم مانند گلشن کلکون کردید همینکه ضرب  
 دست کرد و ستان را خوردند در میدان احدی از روی  
 جان برون نبردند در طرفه العینی مانند شیر کرسنه و پلنگ  
 درنده که بوج کوزن و خشم نازند و بیاد او ما را بر اندازند بقتل



کرمانشاهان تا تحت بند و بنیادشان برانداختند جمعی کثیر گشتند و تیر  
و جمعی عنقریب و دستگیر گردیدند بجان و نقاره خانه و زنبورک و خیمه و خرگاه  
و سر پرده و اسار سلطنت هر چه مرتب کرده بود بدست آمد الهقلی خان  
میرزا پیک نامی کوسفند وار بیج کرده و سرش را بجزو خسر و خان آورد  
قلبی هم از معرکه نیجانبه برون برده احترامه و قاطر و نقد و جنس بسیار  
و چادر و فرش و رخوت و لباس پشمی و اسبهای عربی را هموار <sup>نصب</sup>  
دلاوران ظفر شعار کردید خسر و خان و امی خودش بکمرج کرمانشاهان  
نداشت تا با مالی برسد آن روز همگی مالک خیمه و خرگاه و اسار  
و اسباب و صاحب قطار و چهار و دو اب گردیدند و امی  
در خیمه الهقلی خان استراحت گزیده سپاهی مر یک و چادری  
بمنتهای راحتی رسیده از پنج راه آسودند و خستکی و زحمت  
چند روزه را فراموش نمودند چون به الهقلی خان ظفر یافت

شاهباز

شاهباز غم را بر و از ولوای فتح و نصرت را بصوب کرمانشاهان  
در اهر از آورده جلگای کرمانشاهان را مضرب جنابم ظفر فرجام  
کرده دم اسنبال و اسنفلان دن گرفت کوشمال مخالفان  
و جهته همت مساحت کوس نیکنامی را نواخته حاجی علی خان  
اسد قلی خان که بنیامت عهد کجیه زده بود در باب استیمان <sup>از</sup>  
پشکش لایق در نظر گذارینده خزینه و دفتینه و ایلچی و رزمه و کلمه  
قلی خان را بنامی نثار و ایثار کرد و همت بجز خاصیت خسر و خان  
التفاتی بان نکرده همه را بنو کرد و سپاهی قسمت نمود حاجی  
علی خان را بجا کم کرمانشاهان قرار داد فرمود و ولی سنقر و دیور  
و سعد آباد و توی سرکان از وضع کرده هر بلو کیر ایلچی از دلاوران  
مرحمت نمود مظفر و منصور بمقر عز و شرف معاودت جمعیتی  
کامل در ظل رایش مجتمع گشته علم بی نیازی بر افراخت منجوق

رایت ظفر بکر ابا وج عبوق مرتفع ساخت ضابطه امرویش  
ب حکومت کرد و مس و مکر می و خمسه و زنجان هم پر دست  
در سنه آقا محمد خان قاجار چون گوکب طالعش در عروج بود در  
استر اباد خروج نمود و جعفر خان زند پسر معراج سلطنت  
کذاشته در اصفهان توقف کرده و علم شجاعت بر آفرشته  
از استماع این حرکت آقا محمد خان افغان و خیزان بسیمت  
فارس کریران آقا محمد خان در قلیل ایامی عراق را بجای  
بخت تصرف آورده بعزم ملاقات خسرو خان وارد همدان  
گردید خسرو خان چون حقوق انعام و جسامان محمد حسن خان پدر  
آقا محمد خان چنانچه گذارتم آن مرقوم شد منظور داشت  
با آقا محمد خان ولدش تا سازگاری از مرآت بعید بینداشت  
و پیش از رفتن هم زهره و باراند است چونکه از سلطنتش می نند

باره

باره بحر کوچیدن نذید آقا محمد خان را بجزوی مشکستی از خود  
راضی گردانید از آنجا عطف عنان بسیمت اصفهان کرده  
جعفر خان بعد از ورود بشیر از جمعیتی وافر فراهم آورده لوی  
بیمت را بعزم استر اباد اصفهان در حرکت و امر از بجزر شنیدن  
اوازه آقا محمد خان بسیمت ما ز نذران و استر اباد مراجعت جعفر خان  
بجدال و نزاع خود را با اصفهان رسانیده سکه و خطبه بنام خود  
بلند آواز کردانید اسمعیل خان زند با صد طمطراق و سواره  
تفکیکی قویا ق و فارس بیان فراست پیشه صاحب مرزاق  
و ایل و طوایف بی اندیشه مالک کر و بر ز و حقایق بسردار می  
عراق نامزد فرمود در رسیدن بعلم و طبیل با غمی کریر انوا<sup>خته</sup>  
با دعای سلطنت کردن بر آفرخته جعفر خان بدفع او در<sup>گت</sup>  
اندسه منزل بین ملاقی جمعیت اسمعیل خان را سنک<sup>ت</sup> ثفرقه

در میان افتاده پیکبار کی روی بگریز نهاده اسمعیل بنا بکوس  
برده در سه جعفر خان روی عزیمت را بحدان آورده از آنجا  
طالب ملاقات خسرو خان با خان ولدش گردیده خسرو خان  
جواب او را حواله بتبع تیز و شمشیر خوزیر که مصالح کار مردود نامرد است  
کرده بی باکانه با جمعیتی که داشت قدم در رمکاه ولیری گذاشته  
بغزم ملاقات او روانه در منزل بهار سه فرسخی همدان نزول  
نمود روز دیگر ملاقاتی فریقین واقع آن دو افواج لشکر و آن  
دو بحر بی باپان و مرد در مقابل یکدیگر مانند آخن توب و تفنگ  
و شلیک زنبورک تیرا همتک عرصه بر دلیران شک گردید  
آن صحرای پر انقلاب از جهد شکران مالامال و آیه انما  
شئی عجاب شامل حال گردید صبح به روزی از مطلع فروری  
و میدن گرفت و نسیم سعادت و فتح و نصرت در روزید

اند بعد از کوشش بسیار زنده فرار اختیار و لیران بعقب  
او با تخته و جنود خان سنکر و تو بجان را با من عاقبت سینه  
طالبان گردید خسرو خان بکلیت احسن  
رقم عفو بر احوال کشید سیل مروت بر رویش مغنوح و طریقی  
انصاف ز برایش گشاده از آنجا راهی و رو بملکت فارس  
بنیاده تو بجان و نقاره خانه و زنبورک و اساسه شاهای باختر  
و شتر و قاطر سجد و شمار خواهی نخواهی نصیب لیران نصرت  
شعار گردید بعد از عزیمت و فرار جعفر خان نواب و الی و الا  
باز در منزل بهار نزول و بان بوم و بر پرتو و وصول فکنده  
با فراختن خیمه و خرگاه قبه بارگاه را با بوج مهر و ماه رسانیده  
چنانچه مهدی پیک ستغافی در فتحنامه آن رزم و تاریخ آن  
بسکک نظم در آورده - موسمی خسرو بهمن و قار خیمه

برافراخت چو گل در بهار تیز آتش خمپاره ز در نژاد و بان  
باشش کده آتش فتاده جعفر از آن خسرو مهرش نهاده نشب پره  
سان کرد فرار اختیار ناما تعی از روی کرم خمپسین بگفت فحشا  
لک فحشا مبین بعد از تقسیم غنیمت و رخصت اسرا معاودت  
بمقر حکمرانی نموده از کرامتشان الی اصفهان که بروج در نهادند  
و کز آرزو فرمایان و کلپایگان و خوانسار و سایر بلوکات در تحت  
نصرف والی قرار گرفت در این اثنا رقم حروف را حکایتی  
بخط رسید که همین همدی بیک شاعر بحضور والی می  
عرض وجه خرجی می کند والی میگوید هر چه برات خودت می نویسی  
بیار تا از برایت بهر برسانم او هم ابتدا برات پنجاه تومان را  
می نویسد پیش خودش فکر می کند زیاده نوشته ام و انعامش  
مازه بمن رسید هست برای تو چهل تومانی می نویسد با هم بگوید

بنی اسیر

جنای است برات پیست تومان می نویسد هر سه برات می آرد  
در نظر خرد خان می گذراند که یکی از آنها را بهر برساند والی است  
برات از براتش مهر می کند و بعد از همان ساعت تمام و مکان بگرد  
و بمصرف میرساند چندین کرم و آسمان با او کرده یکی این است  
بهر حال بعد از مراجعت از فتح جعفر شمسعل خان زند را که از خوف  
و بیم گریزان بود با خود آورده و نوازش بسیار با او کرده  
و اسب اسباب و قاطر و خست خواب و چادر و فرشت و  
و ظروف و نقد و جنس و حساب و سایر ماکیاج با او گرامت  
فرموده او مرخص و روانه در عرض راه جمعیتی کامل و اجامه داد  
و ایلات و ترک و قزلباش با و منفقده متهورانه علم و لایبت گری  
افراخته و بی باکانه بر سر کرامتشان مانده حاجی علی خان که  
کرده خسرو خان نهال است نشان والی و الا نشان بود

مجاصر ساخته اما بی قلعه گذار شراجه خسرو خان بخارن و طلب استعداد  
نموده خسرو خان اول کسی را نزد اسمعیل خان فرستاده بود  
پیغام داده که در رضیع محبت قدیم کوششیدن و از حقوق عثمانیت  
و نیکی چشم پوشیدن خود را در معرض تلف انداختن و جان  
بگیر و طعن ملامت هدف ساختن است این کار از برای شما  
سودی و ازین کردار توقع بهبودی نیست ازین حرکات و کذا  
مفید نیفتاد این معنی بر طبع خسرو خان گران آمده با حضار عسا  
فرمان داد و رسمت کرمانشاهان نهادن و نصرت امیرا  
بصوبه برافراخته و غنچه و تادیب و کوشمال اسمعیل خان را و جنبه  
همت ساخته بر رسیدن در بند اسمعیل خان زند ترک  
ترک محاصره کردند و به پستون آوردند با شظرا اینکه خسرو  
معاودت سازد باز با محاصره و قلعه گیری پردازد در آن

دفتر

توقف نموده خسرو خان بعقب و رفت یک منزل نشست  
باز گشت میگیرد این منزلی پیش و آن مرحله پس تا سر بند خور  
بهم ملحق نیران قتال و جدال را افروخته بانداختن تو و لشکر  
خرمن جیسات را سوخته در زدن و شکستن و گرفتن و بستن  
طرفین داد مردانگی دادند عاقبت نسیم فتح و فیروز بی بی  
زایت والی و درید و پید و سنجت اسمعیل خان کولنا کردید  
سلسله جمعیت مخالفان از هم گسسته با احوال پریشان  
و خواطر سنگسته بیکبارگی انزمام یافتند و هر یکی بدیری  
بسیاری از او مامقوت و جمعی مجروح و زخم دار در میدان  
افتاده با قالب بیروح خنجر و دستگیره قلیلی نیچانی بدر  
برده رو بدباری آورده از آنجا بفتح و نصرت باز بمقوله  
و ولایت عطف عثمان فرمودند و بار آقا محمد خان با جمعیت

فراوان و سپاه بی پایان و لشکر زیاده بهوس تسخیر کردستان افتاد  
 باز دار و همدان گردید گذارش بسمع خسرو خان رسید و باره ارسنج  
 کوچیده بوسایل رسل و رسایل باز بعد از گفت و شنود بسیار  
 و سوال و جواب دور و دراز جزوی مشکستی برآه انداخته و لطفعلی خان  
 نیز داور وانه ساخته بعنوان رهمن با خود برداشته رایت عمرها  
 بصوب طهران برافراشته عطف عثمان نمود در سنه هزار و  
 دو صد لطفعلی خان را با صلاح کرانمایه و تشریفات مهر برآیه مخص  
 و قسمها با و نمود و تعهدات و تاکیدات فرمود که خسرو خان با خان  
 احمد خان و دلش بنجا طرجمعی و امید واری بحضور سپا بند جزانیکه  
 با و با سازش و بعد از ملاقات فوارش نمایم منظوری دیگر نیست  
 لطفعلی خان وارد ولایت و بعد از تبلیغ بیغام و رسالت خسرو خان  
 بزم ملاقات آقا محمد خان برخواست و مجمع کنکاش را برآهسته

فادان ۹۱۹

فاذا غرمت و بناور هم فی الامر بعد از مشورت بران قرار داد  
 که امان الله خان ولد خود را با حسنعلی خان ولد لطفعلی خان تدارک  
 دیده فرستاده میرزا احمد وزیر را با و با براه انداخت همه را روانه  
 نزد آقا محمد خان ساخت تا موسم بهار خودش نیز را این بن  
 قرار گرفت با تدارک نمایان و مشکستی بی پایان بخدمت آقا  
 محمد خان شتابد در چند اسباب سفر را آماده براه افتاده بعد  
 از قطع مراحل و طی منازل به پیشگاه به پیشکار رسید و را با  
 و کرام استقبال و اصل طهران گردانیده بزم حضور طلبیده  
 در مجلس خاصش نشاندند هر روز تهنیتی و راد لنوازی و بهرحمت  
 شایانست سرافرازی داده تا چندی گذشته ناخوشی مزاج  
 خسرو خان عارض گشته خان احمد خان ولدش در ولایت  
 به نیابت اشتغال و در کمال حکمرانی اشتغال در سنه ۱۱۰۰

خبر می آید که طایفه بلباس خداشناس با جمعیت سقیان بنوعمر  
ماخت و باز سرحدات کردستان آمده خان احمد خان باقلی  
جمعیتی بدفع ماوه فتنه ایشان حرکت در سالار و هو با تو بدان طایفه  
بدخو بعد از تلافی بقتال و جدال انجامید پس از زود خورد و بسیار  
و قتل گشتن پیشمار بلباس را سنگت فاحش داد که کثرتی قتل  
و اغلبی در میدان مجروح و ذلیل و جمعی هم دستگیر و اسیر  
از آنها نیم خان را عنینت داشته بدر برده فرار اختیار کرده  
رو بگریز نهاده در اثنای قتال و جدال زود خورد و فراری  
آن طایفه بدسکال تیری بر مقل خان احمد خان خورده در آن  
مکان بفاصله دو ساعت جان بقالبض روح سپرده است  
فعلش را بر داشته بستند آورده روانه عتبات عالیات  
ساخته در آنجا مدفون است اعزّه و اعیان چهار باقلمری

از اول

از روس آن بد عاقبتان بجهت آقا محمد خان فرستاده خبر  
قتل خان احمد خان را بد و داده ناخوشی خسرو خان هم رو بتراید  
نهاده امید حیات را از او بریده خلعت ولایت کردستان  
بجهت لطفعلی خان روانه گردانیده طراح گلستان بیان بهل  
فلم در اوصاف لطفعلی خان بن سجانویر و یگان چون در سنه  
هزار و دو بیست چهار لطفعلی خان بر سند ایالت و حکمرانی  
نکته داد حسنعلی خان ولد خود را بنزد آقا محمد خان برهن فرستاد  
و بنامی عدل و داد را نهاد الحق امیر عادل و با تکلیف و قار  
و حاکمی با صدق گفتار که حرف دروغ هیچکس از او نشنیده و  
و عده خلاف و کذب کس از وی ندیده خیلی عاقل و کامل و علم  
بعدالت کردی و اعمال شایسته بجای آوردی هر کس را  
در جای خود شناختی و کار هر کس را بقدر خویش بساختی

از روس آن بد عاقبتان بجهت آقا محمد خان فرستاده  
 و خیر قتل خان احمد خان را بد و داده ناخوشی خسرو خان هم زود  
 نهاده امید حیات را از او بریده خلعت ولایت را بجهت <sup>خان</sup> لطفعلی  
 روانه گردانیده

1204

چون در سنه هزار و دویست  
 چهار لطفعلی خان برسند حکمرانی بکنند ز حسنعلی خان و ولد  
 بزرگ آقا محمد خان برهن فرستاد و بهای عدل و داد را نهاد  
 الحق امیر عادل بانگین و وفار و حاکمی با صدق گفتار که حرف و  
 هیچکس از او نشنیده و وعده خلاف و کذب کس از روی نیک  
 خبیلی عاقل و کامل و حکم بعدالت کردی اعمال شایسته بجای می  
 هر کس بجای خود شناختی و کار هر کس بقدر خویش ساختی علما  
 و فضلا را احترام نمودی و اعزّه و اعیان را اغزار و احسان فرمودی



کامل عقل و صاحب رای و تدبیر بودی در فصاحت و بلاغت  
و مردانگی و شجاعت و جلالت و فرزانی عدیم المثال و در قوه تقریر  
و سخن سنجی فصیح و بلیغ افعال حمیده بسیار داری و کارهای پسندیده  
بسیار کردی ولی در جو و دستخا و بخشش امساک بجای آوردی  
کمتر اوقات بتحریر اقداح راجح ریگانی گشتید اما در عوالمی نمود  
و جهلا و نادان را بجلوس راه ندادی و با هر حکومت پر داری و کما  
ایمانی ولایت از دور و نزدیک ساختی چون در سندر یا ست  
ارام گرفت قاعده و قانون در روش خسرو خان را برهم زده <sup>بها</sup>  
طور براه رفت تا سال هزار و دو صد پنج خسرو خان از دارونیا  
رحلت و بسرای عقیلی حجت نمود مرغ خوش بریا فرحبان  
خرامید از طهران لغزش و را با تخت روان آورده بعقبان <sup>بیات</sup>  
برده در انجا بخش سپرده در سنه هزار و دو صد و شش <sup>لطفعلیان</sup>

بسر داری

بسر داری روانه خورستان کردید هنگام وصول بان نوحی  
پنزع و جدال تمامی آن صفحات را بحیطه تصرف آورده مالک <sup>بودن</sup>  
و پیشکش و با را جمع کرده حکام آنجا را با جمیع رؤسا و شیخ  
ایستان با پیشکش شبان و نقد جنس بی پایان بدربار آقا محمد <sup>خان</sup>  
فرستاده بعد از تمشیت مهمام آن حد و دوار در <sup>کرستان</sup>  
کردید احمد سلطان حاکم بانه و بعضی از اورامی و جمعی مالی <sup>بروا</sup>  
بنامی فتنه و فساد نهاده و نیز عبد الرحمن پاشای متصرف  
بابان پیغام فرستاده با او خود سازی و با سرحدات بنامی  
دست درازی گذاشته احمد سلطان را بت مخالفت <sup>افزایشه</sup>  
و طریق نفاق هموده و ابواب طاعت مسدود نمود سرخی <sup>نمود</sup>  
سری برداشته نمودر اکانه افراسیاب ترک پذیراشته بروانی  
از لطفعلیان نداشته قبل با عینکری نوخته و کردن <sup>نفت</sup> مخا

برافراخت گذارش بسمع لطفعلی خان رسید اگر چه موتمن  
و لشکری غارت گریاب و لوآن بود با آنکه یک گریمتجا و زرب  
در روی زمین بسان سدا آهینین بهر دیاری پیوسته گویا  
اسکندری بر روی تاج حوادت بسته از ان غزم تزدان  
و دل سرد گذشته با جمعی دلیران و فوجی امیران شقه توای نصرت  
بال کتاورایت ظفر آیت را بسمت بانه فلک فرسای ساخته میبکام  
ورود بقزلبه دعات محال میوان که سالهای سال و قزلبه  
بجان و خالی اسکنه بود حکام بیابان تصرف کرده و آبادی <sup>ند</sup> <sup>پشت</sup>  
قبل از ورود جنود نصرت نمود فراری و در شهر نور متواری بود  
حکم کرد آتش تا هزار دزد خانان ایستان چنان سوخت که شعله  
بیابان رسیدن رسیدن بیانه احمد سلطان احمد ساخوف  
و هر اس خود را بمیان بلباس انداخته فتحعلی سلطان را حکام

آزاد کرد

قرار داد نمود بعد از تمشیت امور بانه و نظم و نسق آن سرحدات  
انذبات تیز و عباد الرحمن با پشاور وانه او نیز بلا عذر و بهانه و تا  
رو نمود ولی ابواب دوستی و موافقت را مسدود نمود و سبیل  
مخالفت را کشود از آن جهت قدغن اکید شد که این احسان شهرزور  
هر ساله در تابستان بسمت کردستان می آمدند بیلای می  
و علف چرانی می کردند احدی من بعد قدم بجاک کردستان  
نگذارند خفیه در تابستان دو صد خواوار که با پای کردستان  
آشنائی و سابقه و لاحق و داشته آنده که تابستان را بگذراند  
بقیه ایستان که در شهر روز قسلاق گرفته اغنام خود را بست  
ایستان سپرده و با خود آورده اکثر سکنه شهر زور از تاب کربا  
مروده و قلیلی نیم جانی از شرارت حرارت بیرون برده و هم بعد  
از مرارت بسیار تلف گردیده تا اینکه گذارتن آن <sup>صد</sup> <sup>دو</sup>

خانوار ایل خاف باکله و کوسفندسیا رسمع لطفعلی خان رسید محمد  
 پیک پدر راقم حروف ولد منوچهر پیک نایب تعیین و مامور گردانید  
 آن خانوار با اجماعی کوچانیده باکله و کوسفند و دولت چهر  
 داشتند بجا رسیدیج رسانیده لطفعلی خان جمیع خوانواران  
 باعزّه و اعیان بخشیده هر بیت خانواری با یکی و کذا  
 از آنجمله بیت پنج باب آنها را به پدر راقم حروف که مبتدا  
 این امر بود و اگذار و مرحمت نمود الی حال از آن تاریخ آنها  
 بعضی هستند که وجود دارند و در موسم با نیز آنسال حسنعلی خان  
 و دس که در طهران رهت بود آقا محمد خان او را بسردار  
 خورستان تعیین نمود او هم جمعیت و قسطن کرواترا  
 با خود برداشته و لوای اقدار را برافراشته بخورستان  
 روان گردید و نیز نسیان پدر نظام آن بوم و برداده و

البر

واموال و اسباب و نقد و جنس و افزای خودش و عملیات  
 عاید شده بعد از تمشیت مهام و رسانیدن خدمت بانجام  
 اعاده با مال دیوان چندین ساله و شیکش نمایان زیاده  
 و حکام و رؤسا و مشایخ ایشان و اعزّه و اعیان با خود آورد  
 و بدو نشانهای برده در سنه هزار و دو سیست نه هجری لطفعلی خان  
 مجباره از دار دنیا رحلت و بسرای جان خرامید از اسباب  
 و اساسه بزرگی هر چه داشت همه را گذاشت از عالم الباس  
 بغیر از چهار درع کرباس چیری با خود برد و گاهی شد جام جمشیدی  
 پر شد کاس کاوسی نهان شوکت دار اعیان شد فرسکند  
 پدر چون رفت از کعبه تبعه می بغیر و زی لوای معدلت افراشت  
 فرزند فریدون فرزند سپهر اندر عم آن کرد در بر جامه میلی پشون  
 از شادی این رحمت در ساغرمی احمد ابا لطفعلی خان بنی

در اوانی که پدرش بجوار رحمت یزدی پوسیده حسنعلی خان در کاب  
اقا محمد خان چون خبر فوت لطفعلی خان با مناسبت دولت رسید  
بعضی شاه می رسانیدند فوراً حسنعلی خان را طلبیده <sup>تعیین</sup> اول  
پدر بعد از آن ایالت ولایت روز دیگر خلعت والی گری و کلاه  
باسم او صادر برود و پیش تمنا را از خلعت شاه می زیب و زینت  
داده از حضور شاه می منتقص و در ولایت کردستان <sup>بنا</sup>  
دارد و سنج کردید چون حسنعلی خان در نهان خانه خفا  
و کج خفا و غلت با یوان عزت و ریاست رسید و در <sup>کشته</sup>  
انزوا برسد ایالت و مالار ولایت خرمید بخیر نامی بهره  
ندید اگر چه در شجاعت با افزایش بترک توام و در مردی  
ثانی رسم و در سواری لبسان برق و باد و در مردی  
اجل را قائل در مرک جلا و بود ولی در فرزانگی کامل نبودن چون

الغالبه

مردی دایره و عابد و متقی و حق پرست و زاهد و سبک نفس و پاک ناز  
و نیکو خلق و حمیده صفات بودی هرگز حرف لغو بر زبان جاری  
نمودی با کثرت خبیانت و کم خدمتی کسی را موارضه نفرمودی  
بنا بر آن خود سر بدون رخصت و اذن آن سرور امر او <sup>حجاب</sup>  
و خل تصرف در کار ولایت توانستی نمود و بعبادت پروردگار  
شب و روز مشغول بود و بسواری و سیر و شکار و هیدرغان  
بسیار مایل و راعب بود رفیق و متنق مهرا در کف کفایت  
محمد رشید بیک انداخت نمودش کمتری با مور ولایت  
پیر و خمت در سال هزار و دویست و یازده حسنعلی خان <sup>طلب</sup>  
جمعیت کردستان در کاب آقا محمد خان عازم سفر کردستان  
بعد از طی منازل و مراحل با بیدای آذربایجان رسید سجستان  
ویردستان با جمعی اعزّه و اعیان بغرم مغزولی حسنعلی خان

بدر بارشاهی آمده تا اینکه جلگهی درکاب آقا محمد خان وارد نشود  
گشته آقا محمد خان شوشه را باز دعام و غلبه تیغ بعد از چپاول  
و قتل و غارت نسوان ایشان را اسیر و خود من با چندین نفر خوانین  
و سرکردگان بشهر رفته و در عمارت جا گرفته در آن اوان فرستادن  
محرم خلوتسر آقا محمد خان را معقول و مستون شاه از هم پراکنده  
کردید هر یک بسمت ولایت و اوطان خویش روی آورده  
حسنعلی خان با جمعیتی که داشت بغزم فرار قدم بر حلقه رکاب  
گذاشت از قلعه برون آمده در بالای برج و بار و شبیک  
بتر و لغتک مشغول بودند کلوله پیاپی حسنعلی خان خورد  
و خورد و چند روز خداری ایشان و خیزان از قلعه نجات یافتند  
روانه راه گردیده و به منزل که رسیده هر کس بی نان و آبی  
میشتابیدای لغتک جواب خود را می یافت در عرض راه

هر کس تفکیک و جمعیتی داشت طمع در حرکت آورده سر راه بر او با گرفته  
بشلیک تیر و لغتک جواب ایشان گشته بهزار ضعف و لغاهت گرسنگی  
بسیار کشیده و زحمت و افزای و بیخ بشمار می آید خود را بولایت  
رسانیده و به جانور و بجان و حضرات دیگر چند روز از حسنعلی خان بشتر  
وارد شدند تا هنگام ورود حسنعلی و ما را فرار اختیار و از عبدا  
لرحمن با پشای طالب مدد کار شده او نیز جمعی را با برادر خود به راهی و اعانت  
ایشان روانه نزدیکی سنندج رسیده حسنعلی خان با جمعی غره و عیان  
کوچیده و دوسه منزل رفته نزدیکی ماهی و شست رسید و الی بغداد  
از بابت اعانت و امداد حسنعلی خان در آمده عبدالرحمن با پشای طالب  
منو و او ما از استجابی نبل مرام مر حجت از هانجا الجان الله خان بسمت  
طهران رفته حسنعلی خان بمقرابالت معاودت و وارد سنندج کرد  
باسبحان و برود بجان و حضرات سازش و او ما را آورده در راه محرم

سنه هزار و دویست و دو از ده فتحعلی شاه بر اورنگ سلطنت  
چون امان الله خان را شایسته ریاست می دانست و آثار شجاعت و  
پیدا و اوصاف حمیده از او هویدا عقل و فضل او را پسندیده بکام  
استعداد آتش قرار داد که در آینده در آن سال محمد رشید پیک از درگاه  
برای جاودانی رحلت نمود از چهار پسر پاد کار ماند فتحعلی پیکار  
اولاد محمد زمان پیک بستن از وی کوچکی بمصاهرست حسنعلی خان  
بود بپایان حسنعلی با او مهر و محبت پیشتر داشت او را بمنصب و کالت  
سرافراز و بجای پدر گذاشت این کار بر مزاج فتحعلی پیک دشوار آمد  
از رده خاطر گشته از ولایت گذشته جمعی قاریب و اعوان  
با خود متفق ساختند خود را بدربار شاه می انداخته میرزا احمد هم در آن  
ادان بمرتبه استیفای دیوان شاهی مفتخر و مباری بود با او با  
معاونت شکایت را بپناه عرض کردند چونکه بر بال دیوان  
افزود

دستور

و پیشتر اعلاوه نموده بر سر کار شاه عرض کردند که حسنعلی خان مغز  
چون در آن ادان امر خراسان عمتش و فتحعلی شاه با جنود و قریبانش  
عازم آن حد و داکر چه حضرات جلگه ای از حسنعلی خان بر اسان و  
بی اختیار در رکاب شاهی عازم خراسان شدند بعد از روز و  
و اتم نظام و انتساق و تمشیت آن سرحدات و در موکب شاهی همگی  
خواهی نخواهی وارد طهران شدند در آن ادان امان الله خان  
در آذربایجان بود فتحعلی شاه حضار حضورش فرمود و بمنام ورود  
حسنعلی خان را مغزول چون از بی ار دلان و کیر سوای امان الله  
کسی شایسته امر ریاست و لایق حکومت ولایت باشد بغیر از  
نمود امان الله خان را خلعت والی گری داده حسنعلی خان را در آن  
محبوس و محمد رحیم پیک را با نظر علی پیک نیز گزینیده در پهلوی  
در پهلوی حسنعلی نشانیده برودش فتحعلی پیک را از خلعت

و کالت مزین کرد اینده در بیان وقایع زمان والی عالی ایان الله خان

۱۲۲۹ ولد خسرو خان و گذارش آن اوان در سنه اربع عشر تا هجرت

بعد الفاتمان الله خان ولد خسرو خان خلعت ولایت از برود

احوالش زینب وزیر یافت و پرتو التفاتش بر احوال خور و وزیر

کردستان یافت امیری عاقل و باذل سروری عالم و فاضل

از فضل و کمال و هنر آراسته و از شوایب منقصت پراسته

خان از تقصیر و محبوب غاری از کارهای نامرغوب در فصاحت

و بلاغت بی نظیر و در سخن آفرینی عدیم المثل در کار دانی فلاحون عصر

و در فهم و دانش یگانه دهر شب و روز اوقات را صرف بایست

نمودی و در رفتهای زیر کی و کیاست بودی و ایم المدام مشغول

کار و بار خویش بود و لحظه خود را غافل نمی نمود وجود و سخا و کرشمه باله

از حاتم و مردی و شجاعت و دلیریش بهتر از رستم ولی فحاشش

بود دشنام بسیار گفتی بزرگ و کوچک را بی جهت بگفتن

فحش بی آبرو کردی و سولت و بهیبت و صلابت و سطوتش

در دلها بسیار بود و در چشمها عظیم می نمود بی تقصیری مقربا

تغذیب و نادید نمودی ولی جهت و سبب بنزدیکان

بی دفع فرمودی بخجروی جرایمی اعزّه داعیان را تپه کردی

واقتراعهای تازه بر روی کار آوردی تقصیر را کمتر عفو نمودی

و مایل بخردن املاک بودی هر کس خبیانت و زربیدی از دست

جان برون نمی برد اما دوست و دشمن را بقدر کفایتان

و گذران دادی بار مانند کان دشمن را اگر سنجی نمی داد خیر

و حسنات با صرف میگرد و منر مند را دوست داشتی

و کار نا کرده را نکند آشتی چون در امر ریاست فی الجمله استقلالی

بهر ساییده و در سنه هزار و دو و بیست و شش ازده سنه

از طهران فرار کرده و بمیان طایفه بلباس برده با جمعیتی کامل  
تا شش فرسخی سنج آمده امان اللہ بجهت دفع فتنه او در حرکت  
حسنعلی خان باب مقاومت را در خود ندیده عثمان از دست  
داده رو بمیان بلباس نهاده و عرض قلیلی مدتی چند نفری  
از امانی کردستان پیش او مجتمع گشته طعمی را بجرکت آورده  
و آماده دوباره رو بکردستان نهاده چون بمریوان رسید  
امان اللہ خان با جمعیت قلیل خود را بدو رسانید و در کنار دریا  
مریوان ملاقی فریقین واقع بجزب سیف و ضرب بسان و از  
تفتک جان سنان غریب و خوشن با سنان رسید از گرم  
مراکب روی زمین نره و از بوارق تبع را کب چشم کوب  
خبره بعد از دست و بر و زود خورد و بعضی را بر خاک ملاک  
انداخته و زمره را روانه دیار عدم ساخته و جمعی چنان غرق

ایلی

در بای فتنه گشته که پاره از ذوق آن بسا حل نجات  
رسیده و خیل جوانان بیروح و حسنعلی خان هم مجروح و  
کردند و بجنور امان اللہ خان آوردند بعد از چند می او را  
دربار شاهی کرده در طهران جانزایگان آفرین سپرده گویند  
بعدم آبادش فرستادند و در سرای آخر شرف دادند و امان  
خان همگام و رود دار الایاله بنای تعمیر عمارت قدیمه آنها  
مجموعه تعمیر کرد و از اول بهر آنچه کارگانه بود نو ساخت و  
عمارات جدید هم پرداخت و در آن محمد رشید بیگ <sup>تیمی</sup> <sup>قطن</sup>  
اوراد استند که رفق و رفیق مهام و مفضل واسط امور خواص  
و عوام را امان اللہ خان بکلی کف کفایت ایشان کند  
چون چند می از حکمرانی او گذشت رفق را شناختند  
اسباب مغزولی و را در پیش خود آماده ساختند جمعیت

کرده و شکایت را بدربار شاهی برده جمیع کردستان با <sup>متفق</sup> <sup>بها</sup>  
سوامی قلبلی از اشخاص معتبر میرزا عبد الکریم و جمعی دیگر کاری  
میش نبرده بعد از آن که بهمت بدفع آنها بسته در حضرت شاهی  
سبقت حسبه محمد رحیم بیگ و نظر علی بیگ را مخصص و با خود آورده  
در رسیدن بولایت ولدان محمد رشید بیگ را کیرانیده و <sup>بعقل</sup>  
رسانیده او را از ذلیل و محمد رحیم بیگ را وکیل قرار داد فرمود  
در امر حکمرانی و ریاست استقلالیه هم رسانید او فاتر اصراف  
گشت و زراعت و منافع و مدخل گردانید الحقی در همه  
صفات نا در افاق و در دفع عقل و دانش بعالم طاق بود  
در شبانه روزی چهار پنج ساعت مایل بخواب و سترحت  
ما بقی علی اتصال مستغول امر ولایت و داد و ستد رعایت  
و حوالجات و مال دیوان و اخراجات و منافع و مدخل اعلی کات

ن

و خرج و جوامات خود را زمانی فارغ گذاشت در <sup>۱۹</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>عبد الرحمن</sup>  
پاشای بابان از حکومت معزول و پناه بدگاه فتحعلی شاه  
آورده حسب الامر شاهی مدتی در سفر تبریز برده تا اینکه <sup>بها</sup>  
خان سردار شده بفرموده شاه عبد الرحمن پاشا را با خود  
برده در بابان او را نصب حکومت نماید از آن طرف علی پاشا <sup>بها</sup>  
والی بغداد سلیمان پاشای که بسیار عسکر و با جمعیت زیاد  
از عشایر و اعراب و کرجی و رومی و غزها و بومی و شمشانی  
با چند پاشایان معتبر زیاده از سی هزار نفر با عانت بابان  
آمده مجموع با اتفاق پیش دستی کرده محل معرکه رزم را <sup>بها</sup>  
مریوان آورده رسیدن والی با عبد الرحمن پاشا و جمعیت  
بکنار دریاچه مریوان گویا و عساگر روم و جنود بابان سراسیمه  
و دستپاچه و حیران هر دو مقابل هم صف قرار است کرده و

و آداب رزم و پیکار را بجای آورده آن دو در ایام لشکر علیا  
و آن دو سحر خضر عسکر و سپهان میمنه و منیره آراسته از <sup>طین</sup>  
صدای اذان محمدی بر خواسته بعد از تسویه صفوف دست  
بر کمر سنان و نیمه بر قضا سیوف محکم کرده کوس رزم ساری  
را بلند آواز و آیت نصر من الله و فتح قریب در آهنگ  
آورده از بوارق تیغ و سنان و شراره بتلیک تشک جان  
سنان و شعله شمشیر صورت یو تالی التماجد خان <sup>شکار</sup> بمبین  
از تر قاتق عمود و کر زکران و شخنه و صیحه مرکبان و خر لوی کوس  
و نعره نامی جوانان صورت قیامت آشکار و نمونه زلزله آتش  
شبی عجیب نمودار کردید از زود خورد جانین مردان شکر کن  
از مرکب تنی بد بار عدم رفتند و از دست طرفین دلبران  
تقاسم تن افراسیات نبرد در ریای فنا غرق گشتند تا نیکی

لج

نسیم فتح بر پرچم رهیت نصرت آیت امان الله خان  
وزید عساکر و مونسون آن مرز و بوم بجلی منزه کم کردید  
و جمعی از ایشان دستگیر و جنلی از ایشان بقتل رسید از جمله  
گرفتاران که پادشاهی سر عسکر با چند نفری معتبر در آن مکان  
روانه در بار فتح علی گردانید هجده کرمین با شاربیبان <sup>غنیوب</sup>  
ساخته از آنجا عطف عثمان بصوب کرد سنان و انوار  
ضیا به رحمت را بر بام و در ولایت اغنامه و کویا پادشاه بعد  
از ورود به پیشگاه حضور شاه می آورد با نوازشات شایان <sup>مفقور</sup>  
و مباحی فرموده مرخص روانه بغداد شد نمود بعد از فلیلی  
بمنصب وزارت بغداد که والی دارالاسلام است فایض کردید  
و در ۲۲۲ خان احمد خان و لدرضا قلی خان و محمد قلی خان <sup>محمد</sup>  
پیک و کیل و نظر علی پیک با جمعی دیگر از اعزّه و اعیان <sup>منقول</sup>

و معتقد شد که تدبیری اندیشیده غفلتاً و الی را بقتل رسانیده  
والی را ازین واقعه آگاه ساخته اول پشه خان احمد خان پر دا<sup>خته</sup>  
اورا به طبایح سیلی و تیغ زبان آزار کرد و ندانسته و نادیده فرمود  
جراحات آسان لها النیام و لایتمام ما جرح اللسان با آنچه  
زخم زبان کند با مردی زخم شمشیر جان ستان نماند باقی <sup>فقفا</sup>  
اورا بجزای عملی گرفتار نمود یعنی بدیار عدم فرستاد کیتی  
که اولش عدم و آخرش فنا <sup>ست</sup> کسرا در او امید نبات و بعضی <sup>سست</sup>  
در ۲۲۴ وزیر بغداد از دولت عثمانی فرمانی نوشته شد که سررا  
بدر بار قبضه می بردند از انقلاب روم و غمتش بیان کرد  
والی شهر زور را تاخت و تاراج و تاراج کرده عبدالرحمن <sup>پاشا</sup>  
از انجبت سرسبر کشی در آورده با والی و اما الی بران ابواب <sup>مخالفه</sup>  
و لفاق را مفتوح و طریق معافقت و وفا فرامسود و نمود

با والی

با والی روم بنامی خود ساختن و طرح توانداختن نهاد و پیشکش  
هر ساله را بایران نداده و شاهزاده محمد علی خان را با جمعیت  
کرمانشاهان و امان الله خان و الی با جنود و کربستان بر سر  
عبدالرحمن پاشا رفتند و رود ایستان بان دیار عبدالرحمن <sup>پاشا</sup>  
فرار اختیار خالد پاشا را بجا کم آنجا برقرار بعد از چند می عبد  
الرحمن پاشا خالد پاشا را گریز آئینده و بیرون تاخت <sup>پاشا</sup>  
محمد علی میرزا طرح موافقت و صداقت و ارادت انداخت  
و طریق مخالفت را مسدود ساخت عبداللہ پاشای مولی  
بغداد با جمعیتی و فرسوسپاهی زیاد بر سر عبدالرحمن <sup>پاشا</sup>  
آئده این هم بمعا بله و معاتله ستان فته بعد از زود خوردی  
چند نهمیت یافته روی زیابان بر یافته روی امید را بدربار  
محمد علی میرزا آورد و باز شاهزاده با جنود کرمانشاهان و والی

باقتون کردستان عبدالرحمن پاشا بر داشته و بنای  
چپاول و تاخت و تاز را گذاشته از زمام ایشی قسطنطنیه  
بغداد و آلتش نوب و غارت افروختند و نایره شراره نایج  
افروختند و خالد پاشا را اخراج و عبدالرحمن پاشا را باز حاکم  
کرجاج کردند تا هزاره و والی تشریف بمقر حکمرانی آوردند و در  
هزار و دویست سیصد مراد شیخ الاسلام با ولدش محمد <sup>ن</sup>  
بیک ایشیک آقاسی با ولدش و جمعی اعزّه و اعیان از والی  
گریزان و محمد قلی خان هم رفیق ایشان بوده پناه بدر بارشاهی  
برده شاه از خود از زده و خویش را افسرده و کار برایش  
برده محمد قلی خان عازم شیراز بعد از چندی در آنجا بر حمت  
ایزدی پوست و جمعی را پناه بگردستان آورده و بعضی را  
هم بدیار عدم روانه کرده سوامی میرزا اسمعیل و لد میرزا ابو <sup>سفا</sup>

نوازنی

نوازش نمود در ۲۳۳۳ محمد حسن خان ولدش ز پدر رود کردان  
ابتدا بکبریا نشانان رفته و از آنجا راه کرکس پیش گرفته و مهاباد  
ایل کردستان گذران می نمود تا موسم بهار و والی السبب <sup>ن</sup>  
ایل و راندن او در حرکت آمده و در خافتین گردید محمد حسن خان  
گذاشته و ایبرابر داشته بناد می با در رسانید از آنجا محمد <sup>حسن</sup>  
با جمعی که داشت بنامی خود نامی گذاشت در مقابل <sup>ن</sup>  
والی صف کشید و والی نیز با جمعی که حاضر بودند رو بروی  
روانه گردید امر نزاع و جدال انجامید از طرفین بنامی زد و خورد  
نهادند جوانان نامی و دلیران کرامی در آن معرکه پر شور و شکر نهادند  
فنا دادند چندین مردان مردود و لاوران معرکه نبود بعد مآباد  
افتادند از ضرب تیغ و زخم تبر و سنان و عرب نصک <sup>نشان</sup>  
در آن پهن داشت دلیرانی چند در گذشت محمد حسن خان نیز <sup>ن</sup>

سیر و آویز زخم کلوه ملک خورده دستگیر و لشکر بایش نهیمیت  
اختیار و در کرمانشاهان فرار گرفته و محمد صادق خان هم زخمدا  
برده الیام پذیرفت محمد حسن جان بقا بفرار روح داده داعی  
حق را لیک اجابت گفت در ۳۳ پادشاه حجاجه و شهنت  
عالم پناه فتحعلی شاه عهد علیا و ستر کبری آفتاب سایه پرور <sup>حفظ</sup>  
الهی در ناسفته ورج دو دمان ستاهی صبیبه طیبه خلفا تصدق  
خویش انا فرو تا بنده بلال آسمان شوکت و اجلال و تاز نهال  
بوستان عظمت و اقبال خمر برج ولایت و کوهر برج  
هدایت سرور فرخ رخ دار درایت خسر و جم قدر فریدون  
رایت خورشید عالم افروز جهانبا فی امیر انجم چشم کیمی  
سانی شمع شبستان جلالت و بجیاری مهر سپهر جلالت  
و جهانداری خسر و خان ولدان الله خان ساخت و <sup>ساخت</sup>

جشن و عروسی و سرور و سرور پر و خست تدارکات ستاپان  
و اسباب فراوان و بازگرمای چنیزین و آتین ز بهای کلین  
و سایر اسباب با زینت و آتین سخت با قبههای طلا  
و مینا و چهار اطراف آن بجواهر نئین زرین و نردبان از غره  
خام و اسباب فاطران سخت با التمام از طلا و غره و طبل <sup>بغت</sup>  
که تدارک چنان دیدند و عروسی چنیزین با انجام رسانیدند که  
علم از تحریر او صافش عاجز و زبان از تقریر پانش قاصر است  
خلاصه قران السعدین و اجماع النیرین حاصل شد و دو کجانه  
کوهر برج خوینی و دو بلند خمر برج محبوبی بوصول یکدیگر رسید  
القصه در ۳۸ عبدالله پادشاه دالی رسید داود پادشاه  
دار السلام گردید بدستاری محمد علی میرزا انجم عهد <sup>چنین</sup>  
پادشاه سرامی آخرت خست کشید محمد علی میرزا مراد پادشاهی

ولدش اعاظم بابان گردانید محمود پادشاه و پادشاهی وزیر بغداد  
بنای سازکاری نهاد و او هم که بسیار با جمعیت زیاد معاودت  
او فرستاد محمد علی میرزا از طرف او را امان والی از تحت مرلوان  
متوجه قلع و قمع رومی و بابان شده هنگام ملاقی بشلیک توبه  
اعدا و از برق آهنگ معرکه جنگ را از خون دلیران بخارنگ  
کرده که با وحشا کرد و هم به نیت اختیار و محمود پادشاه بسمت  
دیگر فرار برقرار عبادت پادشاه را نصب و که با بعد از ورود  
مراجعت کرد از بیم وزیر بغداد در ویکی التجا به محمد علی میرزا آورد  
از آنجا بغزمت نسیم بغداد کوچ بر کوچ تا شش فرسخی رسید  
چون اجل دامن حیانتش کشید و آفتاب عمرش زایل  
رسید و آن مکان مرخص گشت معاودت کرده در راه  
ورگذشت در ۲۳<sup>هـ</sup> محمد حسین میرزای ولدش در کرمانشاه

دعا

فایم مقام او گردید بعد از چندی محمود پادشاه عبادت پادشاه  
کریران گردانید خودش در بیان حکمران گردید ایلات و احشام  
شهرزور هر ساله تا بستان بولایت کردستان می آید  
بعنوان نیلا میشی بنامی ضرر و زیان مردم رسانیدن  
خودش در بابان حکمران گردید اما مالی دعات مرلوان و  
آن سامان نایره غضب والی را شعله زن و آتش مهر و  
مشتعل گشته به دربار پر تو افکن شد غفلتاً چهار طرف  
او را محاصره کرده بهجوم عامی و یکدفعه در کیساعت سواره  
و پیاده بمیان احشامی متاده در او مار سنجیده و با او مادر او  
در نوب و غارت و قتل و اسیر و مرارت نهایت مفضاح  
او را آوردند مجموع مآخت و بازو جمعی کثیر مقتول بقیه را  
عفو کرده از جهان امان یافتند راه کریر با و داده شتافتند

تاگمار سلیمانی ناخت و نازند از آنجا خوشی و با بارود  
افتاده بی اختیار معاودت کرده کوتاهی سخن و فایع ایام  
اللہ خان بسیار و گذارتن او سجد و شمار است هرگاه <sup>بفصل</sup>  
انها پردازد و باید کتاب مطول جمعی سازد در این اوراق همه جا  
یکست فامه در میدان اختصار جولان و اربعار داده  
و ابنیه کماچه را مختصر نهاده اگر بشرح بعضی از ابنیه رفیع  
آن پردخت ظاهر نامناسب نباشد که شوق بهنایت  
بساختن عمارات و باغ داشت و خیلی را بنا گذاشت  
و ایم المدام مشغول بود و خود را فارغ نمی نمود عمارت  
و قلعه سلیمان خانی را به نامی تعمیر و تجدید کرد و بنیاد آنها  
چند کمانی و فوقانی اصافه آن کرده با تمام رسانید <sup>علاوه</sup>  
بر آن و کمانی ساخت مثلش در آفاق کس ندیده <sup>و تمام</sup>

علاوه

خلوت سرائی پردخت که شبیه او هیچ نشوند نشنیده تالارهای  
اینه کاری دورویه و اطاعهای پاکیزه مشرقی و جنوبی و شمالی  
و درسیه های سه چهار دربی و پنج دربی متعدد و طلائی و <sup>حرفه</sup>  
دقلم دانی و شکم دریده و بالا فانه و شاه نشین و سر <sup>باغی</sup>  
و جد اول که مثل آن در عالم ناپیدا و نایاب و پلن مساجد  
و ندرس و اوق و میدان و کربایس و رواق و مسجد جامع  
ساخته و عمارت اندرون و بیرون و ابنیه پردخت <sup>غلب</sup>  
آن کاری کاری و آجر تراش مجموع منقش و مصور و زنگار  
علاوه بر آن فردوسی و خسرویه که دورویه بنا نهاده و  
مرتب مرتب داده با چندین اویاغ کمانی و فوقانی و نکا  
و نقاشی آن رشک آذرنگ دمانی و چهار باغ و عمارتی  
علاوه سایر باغات و عمارات با تمام رسانید که تعریفش

نمی توان کرد چهار و سر و تنش چون قدر نپای خوبان در با<sup>هین</sup>  
و لبش لبان زلف محبوبان نرگس و عشرت مندی دیده<sup>خندان</sup>  
پید مجنونش مانند کیسوی عین مویان کل بر خمش لبان چهره  
ناز عینان سپش مانند صورت زلف مشکینان نهفته در<sup>کنار</sup>  
جو پاران چو خط کرد لب شیرین عذاران تنفائیش چو غنچه  
نکار آتوبالوش چو لعل لب یارانارش مثال پستان ماه رو  
به رسیده اش لبان خط روی نو خطان عین بر لب نواب  
صافش لبان چین دلبران ماه بکر ماهی در با چه اس<sup>چون</sup>  
ساق ساعد بان حور منظر زرد الویش چون چهره<sup>عاشقان</sup>  
زیر لاله اش چون آبی وستان سرافکننده بر زیر سینه کنار  
جو پارانش چون خط مازنه دمیده نو خطان چین خط غنچه  
کلهایش مانند عروس چله نشین نرگس و حیا انکور تا کس منقل

الکلی

اشک پاک صادق ساحت فصاحت لبان دل بر و صادق  
ناز و نرس چون عمامه سید صبح النسب موسومی شکوفه امرو<sup>ش</sup>  
مانند مندیل مجتهدین شیعه مرقنوی پیدش بخلاف سایر<sup>چنان</sup>  
مجنون آسایر کبوه در و پابان نهاده سجدش لبی صفت<sup>می</sup>  
خود ایساده ناز روی معلقش چون زلف عروس و پرچین  
چار و درش مثل حیر طاروس با دام چو پشاند امش سچیم دلبران  
فتان می مانند پسته اش چون تبسم لب سکران سگر می<sup>نشانند</sup>  
قدش شیوه دمان بان دارد و شکوفه درختانش کاش<sup>نشان</sup>  
اللو المکنون مر و اید بر روی زمین می بار در شاخ درختانش  
چون کیسوی افشان حور و نشان نشانه آویز و حور و جدا<sup>لش</sup>  
لبان کثوس مدام مملو و لبر بر که نعلیش زیاده ازین بطول  
می انجامد لطم مقصود کاخ وصفه ایوان نکاشتن کاش<sup>نشان</sup>

سرفلک بر فراشتن دانی که پیست نامبراد خود اندر او بگردد  
دوستی بر آن نشا دو داشتن روزی چگونه مردم عاقل بنا کنند  
در خاک خانه که بیاید کد داشتن چنانچه رفت و همرا کد داشتن  
بغیر از جامه کفن چیزی با خود برنداشت در ۳۳ سپک اجل سبزه  
رسید و مریض گردید علت های چند بر آن خردمند مستلط و غافل  
شد سر بر بستن بیماری نهاده روز بروز ناخوشی مزاجش زیاده  
میشد چهره سرخ رنگش گاهی و جوشش در تباهی دست طبیب  
از دامن معالجه اش گویا تا اینکه حکم حکیم علی الاطلاق مرغ  
روحش از نفس قالب پرواز و با قدسیان همراز گردید  
حق را بجای آورد و خسرو خان دلش بر ولایت عهدیه  
زد و کوبید بخت آن در غروب و اختر طالع این در طلوع تا گذشت  
بعضی عتبه علی شاه می رسیده سینه پادشاهی رسید خلعت

دولت

ولایت و رقم ایالت با اسم او صادر گردید ذکر نواب فخر  
لولات خسرو خان بن امان الله چون رقم ایالت بنام می  
عمر سپهر کتب بسیاری و بدر افلاک کامکاری و در دریای شجاعت  
و برتری کواکب برج جلال و سروری کل بوستان عظمت  
و جلالت ماه آسمان مجتهد و اقبال کوه صدف بزرگواری  
لعل درج نامداری مظهر قدرت الهی مظهر سعادت نامشاهی  
خسرو خان مرقوم و صادر گردید بر جای پدر ارشد ولایت  
بهره ورشده چون قدم بر بارگاه حکمرانی گذاشت تا چند  
مدتی امر حکومت را بدستی بر باری داشت امروزت را  
بمیرزا فرج الله ولد میرزا احمد واکذا نمود و میرزا اهدایت  
برادرش تا بین الایاله ملقب و با عتی برقرار فرمود و توفیق  
همام را در کف کفایت او ما نهاد و مقصود همه امور خاصه و عامه

بدست او داد و جمعی دیگر صاحب منصب فرار داد نموده  
اگر چه خود و عطای و افری داشت ولی راقم حر و فرار نتوانست  
ذلت و کرسنگی بجا گذاشت و بر جهت بی متهامی کرد  
در ۱۲۳۳ قحطی بگردستان افتاده بودی که سال یوسف را  
بیاد مردم داده یاس تمام بحال خاص و عام راه یافته  
علما عموماً رومی از زندگی بر نایب آتش غلا و شراره بودی <sup>مشغول</sup>  
و افروخته که دلهای خور و بزرگ از حسرت نان در کانون  
سینه سوخته جانها از شدت کرسنگی بی تاب و مردم <sup>با کل</sup>  
المیته راضی گشته او هم یاب دل در تنور سینه از کتر <sup>جمع</sup>  
کباب و جان از عدم قوت و نایافتن قوت و اضطراب  
طفلان از حدت ضعف و نایافتن خوردنی دیده پیر آب  
هر یکی بگوئی روها دند و پوست خوردن در چنان افتاد

مجموعی

جمعی دل مبردن نناده و بعضی بعلف خوردن مکرر اجواب داد  
اجاق مطبخها کور و آتش خانوادگی نور از نان بجز نامی و از کندی  
بغیر از نشانی باقی نماند شور محشر آشکار و فرخ اکبر نمودار کردیدم  
بکلی قطع امید از حیات خود کرده نزدیک بود هر یک بپاری  
روی آورده کاریجائی رسید بان وجود آب حیوان بهر <sup>بند</sup>  
و دانه کندی عزیز تر از جان گردید صغیر و کبیر پیا و نان جان <sup>دند</sup>  
و بر نایب از عدم طعام دل مبردن ننادند و الی و ریا نبار <sup>یا</sup>  
کشوده و ابواب نعام و احسان را مفتوح نموده هر کس را  
بعد در حال کندی تسلیم و بسماره عیال به خاص و عام تقسیم  
نموده گویا جهانی تازه بر پا کرد کرد و ستارها تمامی حیا کرد  
همه را باعث حیات و امانی ولایت را از مردن نجات داد  
ندامی و تهنیه من عذاب غلیظ در عالم افتاده صبح <sup>فروغ</sup>

از شام غم نمایان و ضیاء بهروزی از عمام مایم عیان کردید  
اگر چه درین بین وقایعی چند از آن فیروزمند بوقوع پیوسته  
سفرها کرد و نیک بعمل آورد و طولی دراز و مقصیل بهمگی بردارد و  
مختصری را از سفر با بان بیان می سازد و بدین این مقال که محمود  
پادشاهی متصرف با بان بود و سلیمان پادشاهی برادرش با او طریق  
مخالفت می نمود جمعیتی را فراهم آورده و محمود پادشاه را اخراج  
کرده محمود پادشاه پناه بدرگاه شاه برده و از دالی طلب مدد اعانت  
و از شاهرادگان خواهش کومک و استعانت القصد حسب  
الامر شاهمی و الی بسرداری آن صفحات روم مفتخر و بی  
بعد از توکل بر حمت الهی با جمعیت لشکر و سپاهیان سنج  
راسی و بعزم استر و ادبا بان و داندخواهی آن سان با تدارک  
شایان و جنود بی پایان با سر پرده و دیوانخانه و سپاهیان

دفعه غم

و نقاره در جلو مشغول نواختن و زبورک و توجانه پیش و پشت  
انداختن غریب کوسر و بنین طنطله سپاه نصرت قرین و دود  
جیموش پر طیش و کین و لوله و شورش بروی زمین و غلغله و غوغا  
بسخ برین انداختن ریات آبا ترا بعزم ولایت کبری شفته  
کشا ساخت و لوای فتح و نصرت را بقلعه کبری مملکت روم  
برافراخت که فلک با هزار چشم در او حیران و زبان دوست  
و دشمن با شاء اللذخوان خودش بسان رستم و اسفندیار  
بر مرکب جلادت سوار با شوکت کسری و جم و سپاه کرد  
و عجم منزل بمثل شهر روز را منضرب خیمام ظفر فرجام نصرت  
توام ساخت صیبت شجاعت و جلادت را بعالم انداخت  
کس این رسم و این و شوکت نداشت ز شایان کسی  
این شجاعت نداشت سلیمان پادشاه چون تا مقامت

از خود مسلوب دید مغلوب گردید فراز اختیار نواب والی  
 محمود پاشا را در جایش نشانید بعد از نظام آن دیار لوای  
 ظفر شعار را بعزم تنجیر بعضی بلاد روم در امر از و همای غمرا  
 بجهت قلعه گیری آن مرز و بوم در پرواز آورده فی الفور جنود  
 هجوم آور و ناخوشی صعب داخل معسکر گردید در شبانه روزی  
 سیصد و چهار صد نفر متجاوز جان بقا بضر ارواح سپرد  
 از دست پیک اجل جان برون نبرده والی لایب و ناچار محمود  
 پاشا را گذاشته و دست از تنجیر سایر ولایت برداشته  
 عطف عثمان بصوب کردستان نمود در عرض راه چند نفر  
 از نزد بجان مرگار و دلبران شیر شکار از مرگبستی بدیاری  
 افتادند افتادند و قدم پیست نغز بودی عدم رو نهادند  
 یکدفعه ناخوشی بمراج والی رسید با همان علت وارد سنج

در کوه

گردید بدار الایاله نزول و بولایت پر تو وصول فکنند بعد از  
 زمانی ممتد بکلمت بالغنه لطف یزد سرمد معالجه در شفای حجت  
 یکانه احد بصحت مبدل گردید همانا که مشتق این نوع خطر جز  
 بلطف یزد و اور وقت اقبال آن سرور محلی نمیداند در حوالی  
 و حواشی و شهر زور و بلاد نیز قلیلی بدو و بانف ولی تیر دعای  
 صاحب نفسان زود بهدف رسید و در همین سال که <sup>۱۲۳۶</sup>  
 هجری باشد محمد صادق خان برادرش که سابق حاکم جوانزود  
 اورا متهم کرده مغزول نمود باز در این ایام اورا بجا کم آنجا فر  
 داد و روانه فرمود و در همین اواخر سال ناخوشی طاعون بهر دیا  
 روی آورده و عالمی مسخر کرد بهر جایی که روی نهادی <sup>نصف</sup>  
 متجاوز آنرا بعد از آباد فرستادی و قرآن الحسین هم انفاق  
 افتاد اگر چه کردستان از جنلی جا با بهتر بود ولی نزدیک ناخوشی

طاعون در گرفت هر کس بر احوال خویش انا لله وانا اليه راجعون  
گفت بنامی کوچیدن نهاده با تف غیبی فتوای رضایا و سغنه <sup>چو</sup> نهاده  
بنها داده اگر چه بدلول بن یفعلکم العزرا ان فرم می الموت از  
مرک رستن و از سرای کل نفس ذائقة الموت حسن خلا  
فرموده خدا در رسول است بفرماید و لا تقبلوا بیدیم الی التملکة  
خود را بدست خود بدم هلاک انداختن و با اختیار خود را <sup>ک</sup> هلاک  
ساختن خلاف قانون و عادت است مضمون صدق  
مشحون ان یریدون الا فرارا با عت نجات و نجیبانه  
الغرم و کذا لک بنجی المؤمنین موجب استکرامی زلیات باشد  
کاتم جراد منتشر را کند کشته کبیس فی دار غیره و بار بار  
و دیوار نوشته ندای یوم لا ینفع مال ولا بنون بعالم  
انداخته و آواز یوم بقر المرم من اخیه و امة و ایه و صاحب <sup>بنی</sup> بنی

ایمان

در جهان ظاهر ساخته سنک تفرقه در میان افتاده هر یک  
ببیماری روی نهاده ابواب سجا را بر روی خویش بسته  
عسی ان یکون من المخلصین بوقوع پوسته عمارات و برای  
والی و مساکن و اما لی زدیار خالی گردید هر جمعی بیداری <sup>می</sup>  
آورده و هر خانه در گوشه بجای کرده هر کس بی زره رفته و هر یک  
در کوهی آرام گرفته باز از صحبت کساد و ناخوشی طاعون روی  
باز دیاد نهاد و راهها مسدود و کسی را قرار و آرام نبود  
چهره آفتاب از نوازل بلا بی نور روز روشن تیره تر نشد  
دیجور و در عین قرآن انجسین از ابتدای طلوع آفتاب  
تا ظهر خورشید لبان منکسف و ماهتاب در شب بی نور  
بنم ساعت از غروب شمس می گذشت روشنائی در عالم  
پیدا می شد باز بتیرگی مبدل میگردد یک قضا بداد غنما

پیام مرک شد استوار در بدف جان سهام مرک ساقی  
مست افکن احداث روزگار اندر فکند با ده فانی بجام مرک  
والی سند و لایبر گذاشت و عمله جات و انالی حرم را برداشت  
در کوه آریدر نزول و در کانی شفا بر تو و وصول افکند و سایر  
مردم هر یک بمانی و مکانی روی آوردند و توبه و انابت را  
و در زبان کردند رجال و نسوان هر یک در موضعی ایستاده  
و دل بر قصای مبرم آسمانی نهادند تا اینکه نالیسان با شماره  
لئن اچسنا ه من بده لنگونن من التا کرین رطب اللسان  
کردیم عنایت از عیب آبی و زید صبح ظلمت شام غم غنا  
و ضیاء نجات از حجاب غمام ماتم عیان کردید آوای فاختینا  
و امله من الکریم بکوش جهانیان رسید بجلی نجات  
یافتند و همگی و دیار خود شتافتند ابتدا تا استهاج ماه طول

کند

کشید لغو ذبا اللدمنه و زمستان آن سال گذشته چنان  
بود که برف فلیلی از آسمان بارید یکروز دوام نمی کرد و باران  
خیلی آمد و بخرامی بست هوا در نهایت اعتدال چنانچه کسی را  
باتش احتیاج نبود در ابتدا می دلود در شهاب سبز و خرم بزرگ  
و بار و در اول حوت شکوفه و از بار بسیار نمودا کردید  
سال دیگرش سبلاق گذشته برف در زمستان بر تبه بود  
که چهار ماه راهها مسدود کردید و قیمت ذغال یکبار کوچک  
به یکتومان رسید هر چه وصف مرامی آن زمستان و کثرت  
برف نویسیم کم است درین بین بهرام پیک بل بکی خفاف  
که شیر ز پار و باهی بیشتر و پیل دمازل پشته حساب میکرد  
پنجه دلبری میفشنده و هزار سپهرش تا پیدا و در عیاب و در در  
از خوف تن زهر آب بود دست جلادت از حیب لیری دراز

و بسمت ماهیدشت و شهر زور و عربستان چپاول انداز  
کشته بیای تاخت و تازکدشته و خود را تانی رستم پنداشته  
و عالم را کان لم یکن پنداشته پرده از روی کار بر داشته کسی را  
در مقابل خود نمیدید از حال خود شسته کرده دید چنان تصور نمود  
جمیع دولت کومسار بدست قدرت او تزیینت بهمن و اسفندیار  
بضرب از وی او خوزیر است کویا که سام زریان کبیر بنامش  
بود و افراسیاب ترک چاکر دست پرورش بود قارن  
رزم خواه را پیش چشم نمی آورد و تقمیل را داخل هر دو حساب  
نمی کرد کردن خود سری بر افراخت و کار را با والی بگروخت  
ابواب مخالفت گشود و سپیل متابعت مسدود نمود و بغارت  
و چپاول اطراف پیردخت و بجزوی مالیات و مشکبشی  
براه می نداشت تا اینکه از فادن جزوی مال دیوان تهر نمود ایل

دولت پور قور

و طوایف خود را از مستان بگرمسیر عربستان برسم قشلاک میشی و تانستان  
بسرحدات می آوردی بعنوان بیلای ششی عرب را چپاول و غارت  
می توانست و پنجه پنجه شیر زدن باعث مرارت میداشت لر  
و کلهر را تاخت و تاز و با کرا و با جلدان دست انداز تا اینکه تاشلی  
بتو عی فرودخته که از شراره اش خرمن ماهتاب سوخته شعله اش  
بگاہ کشتان رسید و مشعل کواکب را توه خاکستر کرد و ایند که همترا  
بدفع بهرام پیک بسته رشته سنجاقش گسته بهرام پیک چون را  
سنجات را بن بست و آن سرور را قوی بدست دید خود را با این لقا  
بعقله رنج کشید و خود را بفسوب محمد حسین میرزا کرد انبید  
و احشام و طوایف خود را بکلهر و کوران چسبانید و الی ارز  
هیچکدام پروانی نداشت عزم همت را بدفع او کماشت غایت  
بکنند اقتدارش کشتان کشتان بدرب دولت سر کشید کام

درود سکی را هم کردن او کرد ایند بعد از زمانی قلیل عفو خطا بود  
نواب فقار الهامه بدلول والکاظمین العیض و العاقین عن الناس  
شامل حال کشته در عفو لذتی است که در انتقام نیست باز  
خطای او بکلی گذشته بخله کرامتیه اش سرفراز و شریفیات  
هر بر پایه اش مفرح و ممتاز فرمود دوباره بایل بی جاف و جوان  
قرار داد نمود عفو کن زانکه عفو پیش کریم لذت عفو ز انتقام است  
الحال عاشقیه اطاعت و بندگی را پیرایه برودش و قلاذ  
چاکری و جان سپاری را زین کردن و کوش ساخته و  
بتقدیم خدمات دیوانی پر دخته صفت نشانه که از دربار  
شاه سجده والی والاباه ادا و ریاقوت افسر چرخ چارم و  
خسرو زرین علم انجم هشتم اعنی نیز اعظم باصولت نهنگ و سحر  
شیر و جرات پلنگ در نهادن خاتمه موت پیک صبا و شمال را بر

انداخته

انداخته و سرق از دبا پرچم خود نماید بر افرانته بعزم تجدید بیضا  
عالم و زینت برود و در حال حوال بنی آدم رخت بمنزل کشیده مرغ  
نشین شغل و عمل کرده خدیو خطه امکان منشور و الی کری  
اقلیم چارم بقلم زکس و خط ریحان بنام نامی خسرو خان مشتهار  
صادر نمود و سون گاید به عیبر نسیم مستکیار از جانب همین که وفای  
با وصول بیای سخت گلزار کشود در ارامی لعل کلبل کل برود  
زمره دام کلبن از جواهر الوان رنگین و مساحت گلشن از سن  
شکوفه در زمار رشک نکار سمان چین نمود و برتر از زیباتر  
در جوتش و سر برک و خندان از نسیم مروارید پوش زر کران  
قوای رچی کتف و کمر کوه و صحرار از لعل و یاقوت لاله و شقایق  
رنگارنگ و سرو شانه باغ و راعرا از گوهر و لالی ابدار طرا  
سحاب نیسانی نقش مانی در زرنک و کنجور طبایع از زبرجد

والماس طبرک شاخ و نشانه اشجار را به سلکهای منظوم و عقدی  
منظوم مرتب داده و بیاساز قوه نامیه از زمره و فروزه سبزه  
دسته بر که آنچه در مرعزار جهان و در کن امکان ممکن بود بر  
آفاق چیده و کلهای رخسار تک مجمع عرصه خاک را عیان و صحنه  
بر سر و برستان آویزان گردانیده عید نوروزی با هزاران  
فروغی و زری زیب و زیور یافت و شمع اقبال خسروی از پر تو  
تا تبادلهای ضیاء فلک و بر ساحت احوال گردستان یافت  
در این اوان که منظور نظر پادشاه صاحبقران این و مکنون  
ظلمت غیر هر کس و کشور سمان چنین قرار گرفت که بعضی  
از شاهزادگان و اولوالعزم را برای زینت بزم و آرایش بزم  
علاوه تاج و افسردیم و زیور نشانه لبسان پادشاهان  
فرنگ جهته و مشت و صولت جنک برکتف و نشانه جاداد

میان

که فرید بر شوکت و جلال و شجاعت زیاده از زیاده کرده از آن  
بیکانه گوهر روح شهر یاری و فروزان اختر برج نامدار می سینه علی  
فرمانفرمای مملکت فارس و بنادر و سواحل و مصافقات را بد  
نشانه از سایر برادرانش بختا و بیکانه فرمودند که بر عالی و ادانی  
پوشیده و پنهانی نداشته در سواری و سیر و شکار بی نشان  
خورد و بزرگ پیدا و هویدا و بی نشانه تا جیک و ترک اشکار  
و انگشت نماند و هنگام کارزار بر عدوان خذلان شکار و پرورد  
استار نماید و همچنین در دریای پادشاهی و جوهر تیغ ظل اللهی  
بهین فرزند عالی مکان علی خان نایب دار الخلافه طهران هر یک  
با عطای بجی از نشانههای طلای عیان و مرصع بجوهر کران بها  
که برودش قامت از ان مزین سازند و بتقدیم خدمات  
پردازند کسی را که ثالث استین و وحید هر دون خسی است

فی الحقیقه زبان تیر فغان امم و لسان فصاحت پیمان کرد  
و ترک و غرب و عجب و بسم از ادای عشتری از اعتنا اخلاق حمیده  
اکلم و حیران و پایی اشوب خوش خرام قلم در تحریر یکی از هزار اوصاف  
حمیده اش در میدان سخن طرازی لنگ و سرگردان آری  
که چرخ ایر چنان دستگیری نیافته و دیرری که خسر و طارم چاربا  
در اقلیم چارم تابوده بر تو ضو اش بر چنان سروری نتافته  
دیده چرخ کهن به سپین تیر نیمی چنان عاقل و باذل را  
و کوش کلبی بان شسوانی میباش و کامل عادل و فاضل شنید  
صاحب اسف و اقلیمی است که هنگام زرم و پیکار شیر پیشه  
بهجا و در مجالس و محافل بزم بقدر مقالات شیرین و عبارات  
رنگین فصاحت آئین یکانه و یکتا در میان بی نوع آشنایان  
فرید عصر و در عالم بی همتا و وحید و هر نظم خشنده گوهر صد

آورد

بحر اردلان کافر و کوه قیمت تاج و کلاه از زو چون افکار  
الولیات از مصاهرت سرکار پادشاهی بین الامثال معجز  
و مباحی بود الحال ز جمله شاهزادگانش محسوب فرموده اند  
از جمیع دامادان میا ز داشت خدیو بهمال مجدداً رحمت  
خاص بر احوالش محاشست از همه شاهزادگانش ممتاز فرمود  
و بستانه شاهزادگی در میان امثال و قرانش بر افراز نمود  
یک عدد نشانه از طلا میباید و مکلن بالماس کران بها کانه  
الباقوت و المرجان درینا نشانه و مرصع بیا قوت ریائی  
و مزین بچند قطعه لعل کانی و التمس و القمر بحسان در باره  
فسانه مشحون بداهت های زمره که از مشاهده اش در یک میلی  
راه دیده خصم افعی صفت را کور و چشم ناظران را خیره و پو  
سازد با چند ریشیه مروراید غلطان که هر یک معابل خراج

دریامی عثمان باشد بدست یکتا گوهر صدف شاهی و زینا  
درج پادشاهی فخرالدوله داده و بجبیت سرکار عظمیت مدار حضرت  
افشارالولیات فرستاده که بدان نشانه از شاهزادگان و <sup>مادر</sup> کان و  
منفرد و یگانه قرار داده و در نشانه تصویر پادشاه زمانه از میان  
مصور نموده و باقی دیگر نیز از جواهر کمران بهما مکتل فرموده  
و در بزم و زرم انکشت و در دور و نزدیک آشکار و هویدا با  
اگر چه در سرکار پادشاهی نشانه ایست ولی برای امتیازش  
از جمیع شاهزادگان بهمانه و کرانه ازین بهتر سنگ و از آن نوع  
جواهر رنگارنگ که در سرکار پادشاه روم و فرنگ نایاب با بود  
در سرکار نواب با فرهنگ آماده و موجود است مطلب این است  
علاوه تمصاهرت در میان شاهزادگان امتیازش داده و زلف  
عمر و محبت این نشانه را بجهت نواب فخرالولیات فرستاده شد

در دورانی

بر و روش جلال وزیر سینه دولت و اقبال گردید اگر چه  
الحقیقه هر یک از حسناتش نشانه ایست مرصع و ممتاز و هر یک  
از اوصاف مستحسنة اش علامتی است مکتل و با امتیاز ولی این  
موجبست عظمی چون از سرکار شهر یاری است باعث از دیاد  
عظمت و شوکت و تجسیری است و موجب تر اید اعتقاد  
و امیدواری و فرید شجاعت و جلالت و نامداری است علامت  
سما در تسبیح جناب و مساز مشاهده این اعصامی کسری زینا  
به سجا همتک توئی ملک من نشانه کشاده و جمید چون در  
این در کمنون تعالی نشانه عمای یقولون علوا کبریا در ضمیر غیر بصیر  
جاد داده و کان ذلک عند اللد فوز اعظیما در اول ماه ربیع الاول  
سنه الف و مائین و خمسین از بیم ناخوشی طاعون احوال  
امالی سندج در کرون متفرق گردیدند چندی پیش ازین امر ضعیف

چند بر مزاج والی عارض شده در همان روز که انالی قصبه نرفته  
او هم از عالم فانی گذشته مرغ خوش و نفس سینه پر و از در علی  
علیین با قدسیان هم آواز و همزاد گردید بیک طرفه ایین از دار  
رحمت و برای سرور رسید کل شیئی بالک الا وجهه که حکم و  
ترجیح چون در جوانی و عنقوان شباب جهان را وداع نمود  
دل پر و جوان بجانش سوخت آتش از جان مردوزن افروخت  
دید ما را حواش کریان و جانها را برای جویش نالان بیجان  
آتش افتاد در روزگار که گردید کسیر جهان لاله زار بیروان از دید  
جوی خون زان روی آفاق شد لاله کون <sup>هنگام</sup> کشته  
ربابین و سبیل فلم عنبرین ششم در او وصف نورب  
ولی انعم رضا قلی خان و در خسرو خان بعد از عزاداری  
والی جنت آرامگاه گذارش را بسر کارشاه والا جا عرض کردند

آرامگاه

میرزا محمود ولد امین الایاله بر سالت بدر بارشاهی روانه داشته  
و عریفیه محمود بهر جمهور انالی کردستان نکاشته بدست میرزا محمد  
سپرده و عریفیه جات متعدّد و نواب محمد علیا و ستر کبری شاهزاده  
علیه عالیه را با خود ببر و گذارش را بدر بار سلطنت و امنای دولت  
رسانیده خلعت ولایت و رقم ایالت با اسم سامی و نام نامی  
کوهر درج مرج البحرین بنیقیان و خراج و اشمار رفعا وضع میرزا  
تابنده هلال آسمان عصمت و اقبال تازه نهال بوستان شوکت  
و اجلال شمع انجمن و دودمان شاهیه جراح فروزنده خاندان  
شاهی نوید بائیدات نامشاهی آبی محبت خاندان ختمی شاهی  
رضا قلی خان و لدا رشده خسرو خان که دران او ان در سن شاه  
بود بر سالت عروج نمود و خلعت و زالت و رقم کار درباری  
امارت بجهت میرزا فرج اللداز در بارشاهی صادر گردید بر

و فوق امور و قبض و بسط کار نزدیک و دور پردازد و جمیع مهمات  
 برای زرین فیصل پذیر سازد چون نواب خان کودکی نوجوان  
 مردم اطراف نیز از مشاهده آن سراز گریبان دلاورده و طمع در  
 کردستان کرده کویا کردستان از شیران پیشه جلادت خالی  
 دیدند چنین امر غیر محتمل را بجا گذرانیدند از آنجمله  
 که در کروس و افشار حکم و ابود جمعیتی بسیار از کروس و افشار  
 و سایر طوایف بی حد و شمار فرا هم آوردند خود را از سیاه  
 ترک بنداشته و سر می از جابر داشت بنای تسخیر کردستان  
 گذارشته را بیت جلادت برافراشتند و دلاوران اردلان را  
 کان لم یکن بنداشتند با جمعیت زیاده روبراه نهاده و اگر حد  
 کردستان کردید چون این خبر بمسامع علییه حمد علیا و ستر  
 اقبال سایه پرور توفیق آبی و در درج دو دربان شاهی شاهزاده

اعظم

اعظم و دلاوران کردستان رسید که تمت بدفع آن فتنه نسبت  
 و بر مرکب جلادت نشسته نغمه گریا و صدای طبل و کوس را بلند  
 ساخته و طنطنه جلادت را بعالم انداخته راهی و روانه  
 گردیدند چون جمعی کردستانی در پیش بودند و او را از آن  
 می نمودند و امانی کروس و افشار همیشه ضرب دست بیان  
 کردستان را خورده و مال و اموالشان را بگارت برده و  
 غنیمت دانسته که ایند فدا مقامی گرفته غافل از اینکه شیران  
 معرکه نبرد در پیشه کردستان خفته هنگام ملاقاتی از مشاهده  
 دلاوران و دولوله رزم کستران رخشه در جان و لرزه برآید  
 کروس و افشار و شاهزاده افتاده بنای مصالحت نهادند  
 کسی را بر رسالت فرستاده در محال خجالت در سیاهی عدل  
 خواهی نمودند و از کرده نام و شرمسار بودند از ولایت کبری

گذشته و در آن مکان بر کشته شاهزاده علییه با دلاوران فخر توانا  
مظفر و منصور معاودت بمقر حکمرانی تنول نموده و امانی ولایت  
جمعی آوری فرموده و راه حبیب همین سال پادشاه ایران فتحشاه  
فاجار بغرم تفرج بسمت فارس سفر کرده و در باب صفهان بیگ  
بیزد و اجل سرقتش رسید مرغ و حوش از نفس سینه برون  
خوا مید از جهان فانی گذشت سفر آخرت اختیار نموده و در  
سرای جاودانی کشت گذارش فوت عباس میرزای نایب  
السلطنه و ولی عهدی محمد میرزا فرموده کلمات بیان کردید این  
اوان که میرزا هدایت الله امین بمبارک باد می محمد میرزا به تیز  
رفت بعد از ورود او به تبریز از خبر فوت فتحشاه عالم تبریز آرزو  
انگیز گردید محمد میرزا مرکب جلالت را بر زیران کشید شاهها  
نوامی عزم را بجهت دارا خلفه طهران بال کشتا کرد و ایند علم جلالت

۱۱۰۰

بر افراخت بهرام میرزای برادرش بجهت تسخیر کرمانشاهان از راه  
شهر زور روانه ساخت و میرزا هدایت الله را مامور فرمود  
که یکصد سوار از شیران معرکه رزم و پیکار آراسته فلان این  
فلان کزیده نو خواسته با اسامی و نجل نمایان در رکاب شاهی  
عازم طهران باشند این مراتب باعث قوت طلوع والی  
وزیادتی بخت امانی کردستان گردید و والی را با امانی مامور  
فرمودند بهرام میرزا ملحق شده کرمانشاهان و خوزستان را  
بحیطه تصرف آرند از آنجا محمد شاه حرکت کرده و میرزا  
هدایت الله را بجایع کرمانشاه و شرفیات مهر سپریه برافراز فرمود  
مختص کرده بولایت آمد منکام و ورود گذارش ابوزید خان  
نشان نمود عجب التا یکصد نفر تدارک دیده با تجملات  
شایان و اسباب نکلین بی پایان از قبیل خفقلی ساپ

ولد محسن خان و میرزا فضل الله و میرزا ابوالقاسم ولد وزیر میرزا  
 محمد جعفر ولد امین الایاله و محمد قلی بیگ ولد حاجی رضا قلی بیگ  
 ایشیک آقاسی باشی مجموع ازین نوع اشخاص بازه و کلاه  
 خود ابلق و طمطراق و کباب طلا و نقره و یراق فاضلین  
 این و اساس و آنه رکاب محمد میرزا کرده اند با وجود بدست  
 بود اکثرت برف سرعت نموده قبل از ورود بدار اختلافه و طم  
 گردیده در نظر محمد میرزا و امنای دولت جلوه خوب کرده بودند  
 و در عقب ایشان بلافاصله میرزا هدایت امین الایاله نیز راهی در آن  
 دربار شاهیه مزید یرغانات دیگر گشت پایه قدر و منزلتس از معراج  
 برتری گذشت و از منظر تیرنواب والی و الاجاه تازه نهاد  
 بوستان شوکت و اجلال و تابنده بلال اوج جلال و اب  
 رضا قلی خان با وزیر عدیم نظر و سایر دوله و ان گروستان

علما

عالم عموما باندازک نشانان و تملکات بی پایات و سر باز و جمعیت  
 فراوان کثرت برف رسانا پستین فاقم و سنجاب نگاشته قدم  
 در حلقه و کاب گذاشته از شدت کج و برف افسرده دل سرد  
 گذشته راهی گردیدند از خاک کردستان گذشته بهرام میرزا  
 ملحق شدند چون مراتب بسمع محمد حسین میرزا رسید فوراً گشت  
 گذاشته خواهی خواهی روانه دربار مناهی گردید بلا منازع و بی  
 جدال و مانع بهرام میرزا وارد کرد نشانان والی وزیر و دوله و ان  
 کردستان از آنجا مرجعت کرده وارد ولایت خویش گردید  
 و محمد میرزا هم بان قلیل جمعیت بلا قتال و جدال وارد استخلافه  
 طهران گشت تعریف و تحسین سواره کردستان از صد گشت  
 فی الحقیقه شایسته آنهم بودند و نواب قایم مقام در بلاد عام  
 باین باین تقریب بر زبان آورده بود که انالی بران آنچه مناس

و داخل میکنند خرج خیر جامه نسوان سازند یا باند و خسته و خونی  
 میرد ارند اما الهی کردستان آنچه بدست می آرند بعضی دیگر را  
 بروی آن میکند از ساسانه رزم از آن مرتب می نمایند و با سبب  
 بزود خود را می آرند همه را براق طلا و نقره برای آرایش سر و کردن  
 اسب و زینت زره و کلاه خود و براق و آلات حرب و بیگار و تیغ  
 و تبر و طمطراق بجا می برند خلاصه جلوه سپاه خوبی کردند همچو امیر  
 در بهمت و سخا کینه چاکرش معن و عام و پمپنل و مانند درش  
 و کرم در بامی عثمان در کف سخایش با پی در گل و کهنوز پادشاهان  
 در دست عطایش خجل بجائی رسیده که کرم و بهمتش با صرف  
 می شمارند و بخشش و عطایش بتبذیر محسوب میدارند چنانچه  
 سه چهار کرد و نقد و جنس از پدش مانده بود همه را در عرض کیال  
 لطف نمود چه اسبابهای خوب و چه چیزهای مرغوب آن دینیه

انگاره

نهاد و این بر باد فنا داده غریب را انعام و احسان پستار عطا نمود  
 و با او سپیل اسراف و تمبذیر بودی ولی اقارب و خویشانشرا کمتر گذران  
 دادی بلکه پیشتر بی اردلان و الهالی کردستان را بودی نکبت داران  
 فرستادی جمعی در غایت خود پرستی و جنیلی در نهایت سنگد  
 ولی با علما و اهل عمامه لازمه اعزاز و احترام بجای می آورد و  
 تواضع و فروتنی میکرد نوعی که همه آنها را از کج زاویه غرلت بر  
 آورده بناوه کاخ عمارت و مرتبه اوج عزت رسانیده همرا  
 ترقی وافر داده مالک قطار و مهار گردانیده و بسیار حرم  
 از جرایم زدود میگذرد و کریم نفس است حرف لغو بر زبان نمی آرد  
 و فحش و دشنام نمیکند زانند و خط خوب نوشتی و شعر با کبریه کفشی  
 و در علم موسیقی مهارتی داشتی و حشیم از نا خدمتی پوشیدی و  
 در صد مقام نگوشتیدی هر یک از برادران و خدایان

در زبده و خصوصیت کرده بر روی او بنا در ده همه را عفو فرموده  
علاوه بر آن او ندیم خویش کرده و بر توالتفات بر احوال <sup>انسان</sup> آن  
او را بطعامهای لذیذ و شراب بنمیزد هم کاسه و کاس خود <sup>بند</sup> کرده اند  
چونکه میل عالی بالهوا و لعب داشت قدم بانزرون کمتر میکند  
همیشه در خلوت نشسته و در برابر روی اعزّه و اعیان سببه  
مدام مشغول افداح راج رجبانی و دایم عینش نکشیدن  
باده از خوانی و اهل طرب را ندیم بزم حضور طیب ساخت و با هر  
حکومت و ریاست غیر دخت چونکه بمصاهرت پادشاهی <sup>محقق</sup>  
و مباحی بود در امر حکومت استقلال تمامی داشت آنچه در <sup>ش</sup>  
میخواست میگرد و آنچه منظورش بود بعمل می آورد اگر چه <sup>ش</sup>  
آدم را در کردستان تمام کرد و در حسامی و حشرات را بجای <sup>ش</sup>  
ایستان آورد احوال آنچه هم شد از جمله نذر قلیلی از نجیبا

باقی پایه

باقی مانده اند بهر حال صیبه سناه و الاجاه و حشران ماه روی <sup>بازگرا</sup>  
عبرین بوی هر جا سراغ کردی بخت تصرف آوردی و در در <sup>ا</sup>  
کو شمال بسزادادی یعنی آذربایجان کرده بدیار عدم فرستادی چونکه  
اغلب نوکر و سپاهی حسامی هستند با وجود چنان سیاستها  
باز راه زن و قاطع طریق و در زد و خورد در دو مهر کس از امانی  
ولایت از عدم اوضاع و تشکلهستی با از جن خیالات فاسد و  
و نادرستی رو بدیاری آرد همین هر جهت کرده قدم بولایش  
گذار و مورد عفو ستایان و مشمول مرخصیهای بی پایان کرد  
از آنچه طوایف و راجی که تربیت یافته کوهسار خود کامی <sup>شد</sup>  
مجموع اتفاق کرده و سر از کربان کردگشتی در آورده طریق  
حماقت هم بوده و ابواب طاعت و انقیاد مسدود نمود  
در قلل جبال رفیع سقاق و بیستن مورچل و مظهر <sup>ختن</sup> پاندا

تفکک پیغام نفاذ کوشش دوالی ساخته فوراً از نظنه دلاوران  
ولوله در عالم انداخته و برق جلا و ترا فرخته و طبل رزم را نواخته  
محمد خان سرهنگ را تعیین و مامور با سپاهی چون و طغ و موز و سیاه  
و پیاده و سرباز پرور از سپاه و لشکر اطراف و حتما می و کرد  
و جاف بغرم رزم و مصاف او را می کردن جلادت و بیگانه می  
برافراز و پر تو و وصول بر قلل جبال در امان اندازد محمد خان را  
روانه ساخت و جمعی غزه و اعیان را با او برآه انداخته چون  
آن مکان را جبال سخت و کوهسار پر درخت موجود است  
در زرع زمین هموار دران دیار نایاب و نابود است نه جایی  
جولان دادن سواره و سپاه و نه محل عبور راه روز می وارد  
انبار بودند در آنجا توقف نمودند هر روز او را می بشلیک تفکک  
برق آهنک پر درخته و دلاوران سینه را سپر ساخته از

۹۰ از فضی

از طرفین جزا فروختن نایره حرب دست با آلات طعن و ضرب زده  
تا اینکه حمیت مردانه در جوش و بهادران در <sup>خوش</sup>  
آمده لشکر و سپاهی توکل بر حمت الهی و توکل بجانان حضرت  
ختمی سپاهی کرده تخیه بر بار می باری و از ائمه اطهار مدد کاری خوا  
همه مکتل و مصالح آورده استند دامن بمنت بر کمر زده و رو می <sup>نشد</sup>  
بر قله کوه آورده طوایف و را می با جماعی حاف احتیاجی غلط  
سنگ و انداختن تفکک نیز آهنک سر و سینه دلبران را  
از خون رنگارنگ گردانیده باز خود را با او با رسانیده بهان  
آتش سینه سپر ساخته و خود را بسنگ و سقا و آستان انداخته  
و باور می ناخته با او مادر او نختند در سینه حیات جمعی ابر <sup>سج</sup>  
اجل کسخته خاک مذلت و خواری بر فرقتان بختند خون <sup>سبی</sup>  
بر زمین ریختند و اعضای کشتگان را با خاک آمیختند <sup>بعضی</sup>

بیار عدم روانه کرده و اغلب آنها را دستگیر نموده و آورده  
حیدر بزرگ اینان قسطنطنیه و اسرای و نازدلیل مکر قلبی در آن  
ورطه هلاک نجات یافته و هر یک بدیاری شتافته عالی <sup>نسبت</sup>  
بدر برودند باز روی امید را خندست و الی آوردند مورد <sup>خواب</sup>  
و مشمول مرحمت بی پایان گردیدند حال محمد سلطان اورامی  
که از بهنگان کوی بکنامی ر بوده در سلک حضور نظام دارد  
الحی در آن روز رزم جمعی ز بهادران کردستان داد مردی  
مردانخی دادند علی الخصوص مان الله بیک که آن هنگامی که  
بنای رزم را گذاشتند اسب سفید بگزینک سوار مشغول <sup>جنگ</sup>  
در آن کارزاریکه تا آن معرکه کشته و از مواجیل و مطرین و با  
گذشته مردانه در رزم و حرب کوشیده و قبای قرمز طرخنی  
بسان روز رزم پوشیده مانند بارقه مهر نیز در جام فلک

در آن زمان

در آن معرکه پیدا و بسا ن شسته بنمیس عالم کیر و در آن بکله  
هویدا چون آفتاب عالم تاب در برج اسد بازمانی که بکل و نور  
رسد بر صدرین لبان شیری که بوزن حمله افکنند یا بلکی  
که کاویر اشکنند قرار گرفته و فلک شرب صد هزار زبان آفرین <sup>تکف</sup>  
پا نواقع داد و مردانخی داد و جمعی را بضر بیع تیر و بنمیس خوریز  
بودی عدم فرستاد مکر قلبی از زیر پیش کر کخته رو سمیت <sup>فر</sup>  
نهاده بخلاف داستان کنخسرو در پیش قیل و قالی و درنگ  
رستم و اسفندیار بقیا سرالی عالی تقدیر کان نواب الی  
الی مدنی در حال با کبیر کی مشغول امر حکومت چون استقلال  
در کار خویش و بیدار حکمرانی بجلی دست برداشت و بنای  
لهو و لعب گذاشت همه کارش بیاز سیمه بچکان می ماند <sup>سب</sup>  
خود کامی در وادی غلت می راند میرا فرج الله وزیر امورا <sup>ترا</sup>

میکند زانید و وجوهای مالدیوان پادشاه میرا انجام و جمله امور را  
 فیصل میداد و عالی و ادانیرا بجز زبانی دلخوش کرده منزل  
 و ماوای خویش میفرستاد و الی غلبه اوقات شب و روز  
 خلوت میرا اوقات بسر بردی و بعضی اوان بیایغ خسر و آباد <sup>تزیین</sup>  
 آوردی چنانچه دو سه ماه در آن بیایغ می نشست و در روز <sup>رو</sup>  
 اعزه و اعیان می بست اغلب اوان مشغول تیر اندازی با  
 بچکان بازی میکرد و چند روز یک دفعه سوار میشد درین <sup>ت</sup>  
 حوالی سی چهل روز متوالی گذران می کرد و دو سه ماه یک دفعه  
 بشهر شریف می آورد و باز در خلوت سراسی بیرونی بیایغ خسر و <sup>آباد</sup>  
 تخریج اقداح راج ریجانی کوشید باده ارغوانی مشغول خوش  
 گذرانی بقوت طالع و اقبال بی تصدیع و طلال حکومتی <sup>ستفلا</sup> با  
 کرد اگر چه همش سجد وجود و کوشش <sup>سراف</sup> لاکتھی و لاغذ بود و لی

و نیز

و نیز عظامی نمود و کلبه را بفرابا و فارسی زبان و اشخاص خسر  
 مستحق و کودکان می بخشید و از طوائف محمد رشید سیک چون  
 سه هزار و مابقی سیدند بقیه فرار اختیار کرده رو بدربار  
 پادشاهی آورده شکایت را بعرض رسانیدند جوابی حسب  
 المدی شنیدند از ولایت گذشته حسب الامر شاهی عالم  
 شیراز گشته اسحق جوانهای خوب و اشخاص مرغوب با تعارف  
 و اداب دان و خلیق و مهربان هنگام ورود با صفهان <sup>بزاز</sup> شاه  
 که در آنجا حکمران است او ما را با جمعیت چنان مشاهده <sup>نموده</sup>  
 مجبور او دلالت نموده و او ما را نگاه داشته عرضیه لبنا <sup>گاشته</sup>  
 خواهرش نگاه داشتند حضرات کرده در سر کار شاه <sup>مطلبش</sup>  
 فرموده و حضرات کردستان را با او اگذار نموده او حکم را  
 نوازش کرده و تعارف بعمل آورده خانه نشین داد و <sup>جیب</sup>

وحيمة وعليق بقدر كفاف فرستاد و فرار داد نمود و انعام و خلعت

لايق همه را خلاصه او مارا ولالت نمود و تمه الكتاب

بعون الملك العباب



(R. 7539)